تعالی

هو الله

این

نسخهٔ شریفه که

مقاصد او دارای حکمت

عملی است و در اخلاق بی نظیر و بی

بدیل است و خواننده او از رذایل متخلی

و بفضایل متحلی شود و بکمالی که متوجه است

برسد هذا این کتاب باصواب که نامِ نامیش

منتخب الاخلاق و از مصنفات جناب مستطاب

عمدة الفضلاء و نخبة الاتقیاء آقای آقا سید محمد

الشهیر بشبّر است در بندر معموره

بمبئی بتصحیح کمال دقت

طبع [illegible]

شأنه

العزیز

DUTTPRASAD PRESS BOMBA

هو الله
هذا کتاب
مستطاب منتخب
الاخلاق
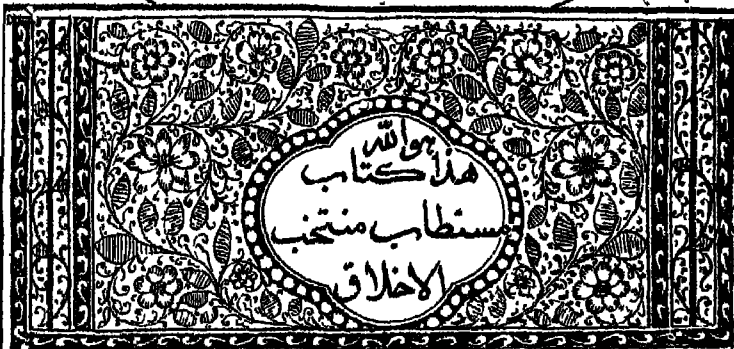
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارشدنا الی الدین القویم وهدانا الی الصراط المستقیم
والصلوة علی من کانت اخلاقه دلائل باهرة علی نبوته وصفات شریف
افعاله براهینا قاطعة علی رسالته المنعوت فی الکتاب الکریم بانک
لعلی خلق عظیم واهل بیته الذین اوتوا مکارم الاخلاق وفرضت ولایتهم
وطاعتهم علی اهل الآفاق اما بعد چنین گوید بندهٔ خاطی
کثیر الذنب والتقصیر فی خدمة مولاه اللطیف الخبیر افقر الخلق الی
ربه الغنی محمد بن جعفر الشبر الحسینی که بعضی از برادران ایمانی
دوستان روحانی ترغیب شدید وتحریص اکید نمودند که این حقیر
بضاعت رساله مختصری در علم اخلاق منتخب از کتب وتالیف
ایم مشتمل بر آیات قرآنیه واحادیث معصومیه وبراهین عقلیه
وشواهد نقلیه تا آنکه جمعی از برادران دینی که بهره از لغت عربی ندارند
این موائد سبحانی وعوائد ربانی بهرهٔ فاضل ونصیب کامل داشته
فبادرت الی اجابة مأموله بالسمع والطاعة مع الاعتراف بقلة البضاعة
وعدم نصیب العلی من هذه الصناعة وصرف جوهرة العمر
فی الاضاعة واختلال الاحوال وتبلبل البال

## فصل اوّل در حسن اخلاق

و وفور الاشتغال وتضیع العمر فی القیل والقال والتوفیق من الله
ماٌمول والتائید منه سبحانه مسئول والعذر عند کرام الناس
مقبول ورتّبته علی مقدمة وابواب ومقالات وفصول والله
المستعان وعلیه التوکّل والتکلان وهو حسبنا ونعم الوکیل
مقدمه بدانکه علم اخلاق که عبارت است از تحصیل صفات
حمیده واخلاق پسندیده واستخلاص از صفات مهلکه رذیه واخلاق
ذمیمه مانند ریا وعجب وتکبر وحقد وحسد واجب عینی است چنانچه
حضرت رسول ص فرمودند طلب العلم فریضة علی کل مسلم واخلاق حسنه
نزد حقتعالی بهتر است از اعمال حسنه وخلقهای بد بدتر است
از اعمال بد واندک عبادتی از صاحب خلق نیک نزد حق تعالی پسندیده
تر است از عبادت بسیار از صاحب خلق بد وتاکیدات بسیار وترغیبات
بیشمار در شرع مبین بر تحصیل مکارم اخلاق وتبری از رذایل
اخلاق وارد شده است چنانچه حضرت رسول ص فرمود که در
روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست ودر حدیث
دیگر فرمودند که بیشتر چیزی که امت من بسبب ان داخل بهشت
میشوند پرهیزکاری از محرمات الهی وخلق نیکو است ودر حدیث
دیگر فرمود که توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیراکه اگر از یک گناه
توبه میکند بگناهی از ان بدتر گرفتار میشود ودر حدیث دیگر فرمود
که مؤمن هموار ونرم وملایم وبا سماحت وصاحب خلق نیکوست
ومنافق درشت وغلیظ وبدخلق ومتجبر است ودر روایت دیگر
فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان نزد من امد وگفت یا محمّد
بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا واخرت با حسن خلق است وفرمود که

# فصل اول در حسن خلق

شبیه ترین شما بمن کسیست که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک
نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود که شما نمیتوانید
که همه مردم را بمال خود فرا گیرید پس همه را فرا گیرید بخوشروئی و نیکو
ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بمعاذ فرمود که خلق خود را نیکو کن
تا خدا حسابت را سبک کند و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که از
مؤمنان کسی که ایمانش کاملتر است خلقش نیکوتر است و از حضرت صادق ع
مرویست که هیچ عملی نزد خدا محبوبتر نیست از اینکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی
خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو آدمی را میرساند بدرجه کسیکه
روزها را روزه دارد و شبها بعبادت خدا ایستد و در روایت دیگر
فرمود که خلق نیکو گناهان را میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود
که نیکی کردن بخلق و نیک با مردم معاشرت نمودن خانه ها را معمور
و آبادان میکند و عمرها را دراز میکند و در روایت دیگر فرمود که حق
تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت میفرماید
و بسند معتبر از علاء بن کامل منقول است که حضرت صادق ع فرمود
که چون با مردم مخالطه نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست
تو بر بالای دست او باشد و احسان تو باو زیاده باشد از احسان او
بتو بدرستیکه گاه هست بنده در عبادت تقصیری دارد و خلق نیکو
دارد و خدا او را بسبب خلق نیکو بمرتبه و درجه جماعتی میرساند که روزها
روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و از آنحضرت مرویست که فرمود
بدی خلق فاسد میکند ایمان را و اعمال خیر را چنانچه سرکه عسل را ضایع میکند
و فرمود کسیکه خلقش بد است پیوسته خود را در عذاب دارد و در
روایت دیگر فرمود که حقتعالی دین اسلام را برای شما شیعیان

## در حدیث سعد معاذ

سعد بده است پس نیکو مصاحبت نمائید بان بمفاوت وحسن خلق
و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است اندازه خلق نیکو
فرمود که اینست که پهلوی خود را نرم کنی که کسی از پهلوی تو آزار نه بیند
و سخنت را ملایم و نیکو کنی و چون برادران مؤمن خود رسی بخوشروئی
و خوشحالی با ایشان ملاقات نمائی و در حدیث دیگر فرمودند که چون خبر
موت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول صلعم رسانیدند حضرت
با صحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از
غسل فارغ شدند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و
ردا بطریق صاحبان مصیبت از پی جنازه او روانه شدند و گاهی جانب
راست تابوت و گاهی جانب چپ را و چون نزد قبرش گذاشتند حضرت
داخل قبرش شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت
بر قبر او چیدند و بگل رخنه های خشتها را مسدود کردند و چون
بیرون آمدند و خاک بر قبرش ریختند فرمودند که میدانم که بدن سعد
خواهد پوسید اما حق تعالی دوست میدارد که بنده که کاری کند محکم بکند
و در هنگامیکه حضرت قبر او را هموار میکردند مادر سعد گفت ای سعد
گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمودند ای مادر سعد خاموش باش و جزم
مکن بر پروردگار خود بدرستیکه بسعد رسید قبر فشارش رسید چون
حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله در جنازه سعد کاری
چند کردی که در جنازه احدی ندیدیم که چنین کنی بی جنازه اش بی ردا
و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اند
پس بی ردا و کفش آمده اند من نیز تاسی بایشان کردم گفتند که گاهی جانب
راست جنازه را میگرفتی و گاهی جانب چپ را فرمود که دستم با دست

## فصل اول از باب اول تعریف حسن خلق

جبرئیل بود هر جا را او میرفت من میرفتم گفتند که خود در غسلش حاضر
شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد
ازان فرمودی که باو فشار قبر رسید فرمود برای این فشار قبر باو رسید
که با اهل و یارانش کج خلقی میکرد و فرمود که دو خصلت است که در
مسلمان جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلق بودن باب اول در
معنای خلق و نیکی و بدی ان و دران چند فصل است فصل اول
بدان ایدک الله تعالی بتحقیق که خلق عبارت از حالیست که در راسخ
در نفس که صادر میشود سایر افعال ازان در نهایت سهولت و اسانی
بدون احتیاج بفکر و تاملی پس این حالت مذکوره اگر ازان صادر میشود
صفات حمیده و افعال پسندیده که محمود است بحسب عقل و شرع این حالت را
خلق حسن مینامند و اگر افعال قبیحه ذمیمه ازان صادر میشود از اخلاق
سیئه مینامند و شرط است دران رسوخ و ثبات بعلت انکه کسی که صادر
میشود ازان بذل مال یا عبادت یا سایر افعال حسنه بر سبیل ندرت
و اتفاق نمیگویند او را سخی یا عابد تا انکه دران رسوخ و ثبات نداشته
باشد و شرط شده دران سهولت و اسانی بعلت انکه هر کس بر خودش
شاق باشد بذل مال و جبرش بکنند بر بذل مال یا نفس خودش را
مجبور سازد بر بذل مال نمیگویند او را کریم پس لابد است در خلق
حسن از چهار قوه اول قوه علم دویم قوه غضب سیم قوه شهوت
چهارم قوه عدل ما بین این قوای ثلاث و اما قوه علم پس حسنش و
صلاحش در این است که اسان میشود بران ادراک فرق ما بین
راستی و دروغ در اقوال و ما بین حق و باطل در اعتقادات و ما بین
نیکی و بدی در افعال پس اگر این قوه از برایش حاصل بشود حاصل

## فصل اول از باب اول در تعریف حسن خلق

میشود ثمره حکمت که سرآمد اخلاق حسنه باشد وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ
خَيْرًا كَثِيرًا و اما قوّهٔ غضب و شهوت پس حسن و قبح ایشان در این است که
ایشان را راه دهند و جلو بکنند بمقتضای حکمت و دین غضب و شهوت
نمایند در جائیکه محمود است عقلاً و مطلوب است شرعاً و نگاه دارند
در ضدّ آن و اما قوّه عدل پس از عبارت است از ضبط نمودن قوت
غضب و شهوت در زیر اشارهٔ عقل و شرع پس عقل بمنزله ناصح و قوّهٔ
آن که قدرت است بمنزله وزیریکه انفاذ و امضا میکند امر او را و در غضب
و شهوت نفوذ امر میشود و غضب مانند سگ شکاری که محتاج است
بسوی تادیب و تعلیم که هر وقتی که اشاره برفتن مینماید میرود و هر وقتیکه
اشاره بباز داشتن مینماید باز میماند و شهوت مانند اسبی است که
سواران میشوند از برای طلب صید که گاهی مطیع و منقاد از برای سوارش
میشود و گاهی خیره پس هر کس در آن این صفات ثابت بشود باعتدال او را
متّصف بحسن خلق مینامند مطلقا و هر کس بعضی دون بعضی در آن باشد
او را متّصف بحسن خلق بالنسبه باین صفت مینامند نه مطلقا مثل
آنکه میگویند حسن خلق در شجاعت دارد یا در کرم و مانند آن پس
حسن خلق عبارت است از آن قوّهٔ معتدله که واقع است ما بین دو جنب
افراط و تفریط مثلاً قوّه غضب که اعتدال او را شجاعت گویند اگر میل بکند
از اعتدال بطرف زیادتی او را تهوّر نامند و اگر میل بکند بطرف ضعف
او را جبن نامند و اعتدال قوّه شهوت که تعبیر از آن بعفّت مینمایند
اگر میل بکند بطرف زیادتی او را شره میگویند و اگر میل کند بنقصان
او را خمود مینامند و هر دو طرف قبیح و مذموم است و محمود از آن
حدّ وسط است و قوّهٔ معتدله علم که آن را حکمت مینامند اگر

میل کند از حالت اعتدال بطرف افراط و زیادتی که استعمال نماید معرفت
را در اغراض فاسده و مطالب کاسده از اجر بزه گویند و اگر میل کند بطرف
تفریط و نقصان که جمودی و کندی داشته باشد از ابلاهت گویند
پس اصول و سرامد اخلاق حسنه جمیله چهار چیز است حکمت و شجاعت
و عفت و عدل و در قران مجید اشاره باین اخلاق شده و در
اوصاف مؤمنین چنانچه فرموده اند انما المؤمنون الذین امنوا بالله و
رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک
هم الصادقون و ایمان بخدا و رسول بدون شک و ریب عبارت از
قوه یقین است که ثمره عقل است و مجاهده بمال عبارت از سخاوت
که بر میگردد بضبط قوه شهوت و مجاهده بنفس عبارت است از
شجاعت که بر میگردد باستعمال قوه غضب بر وفق عقل و شرع
که حالت اعتدال باشد و در ایه دیگر مدح فرموده جمعی از مؤمنین
که اشداء علی الکفار رحماء بینهم اشاره باینکه از برای شدت و غضب
موضعی و از برای رحمت موضعی و کمال در این است که هر یک از این
دو را بموضع خود استعمال نمایند شعر با بدان بد باش و با نیکان نکو
جای گل گل باش جای خار خار فصل بدانکه کسانیکه بطالت بر ایشان
غالب شده است و مجاهده نفس اماره و اشتغال بتزکیه نفس و تهذیب
اخلاق را سنگین شمرده اند و انصاف نکرده اند که این بعلت قصور و
نقص خودشان است و گمانهای فاسد و خیالات کاسد نموده اند
که اخلاق و طباع تغییرشان ممکن نیست بدو وجهه اول انکه خُلق بضم
عبارت از صورت باطن است و خَلق بفتح عبارت از صورت
ظاهر است و چنانچه صورت ظاهری که عبارت از خلقت است

## دربیان اینکه کسب یا تغیر اخلاق ممکن است یانه

تغییر آن ممکن نیست نیز تغییر صورت باطنی ممکن نیست دوم انکه حسن
خلق حاصل نمیشود مگر بباز داشتن نفس از غضب و شهوت و حب
دنیا و امثال ان و این امر نیست ممتنع و اشتغال باین موجب ضایع شدن
عمر بدون فایده و وجه فساد این خیال اینستکه هرگاه اخلاق قابل
تغییر و تهذیب و تحسین نمیبود هر اینه باطل میشد مواعظ قرانیه و
نصایح نبویه و مواعظ و لوئیه و تادیبات شرعیه و لازم میامد که
این اوامر و نواهی و مواعظ و نصایح بی ثمر و بی نفع باشد چنانچه جناب
اقدس الهی میفرماید قد افلح من زکاها وقد خاب من دساها و حضرت
پیغمبر صلعم میفرماید حسنوا اخلاقکم و چگونه میتوان انکار این معنی بالنسبة
بانسان نمود و حال انکه تغیر دادن اخلاق بهایم و سایر حیوانات وحشی
اهلی و انسی میشوند و مانند ملت صید و اسب و بعض طیور که حرف زدن
یاد میگیرند و نحو ذلک و مجموع اینها تغیر اخلاق است و توضیح این اجمال
و تفصیل این مقال این است که موجودات بر دو قسم است قسم اول
موجوداتی که از برای انسان مدخلیتی و اختیاری در اصل و تفصیلشان
نمیباشد مانند اسمان و ستاره ها و اصنافی بدن داخله و خارجه و چیزهای
که وجود ان کامل واقع شده و قسم ثانی که وجود ان ناقص واقع شده و کمال
ان مربوط با اختیار و قدرت بندگان قرار داده شده مانند تخم میوه ها
و حصه خرما که مخلوق شده است بر هیئتی که قابلیت نمو و تغییر و تبدیل
دارد که حصه خرما درخت خرما بشود و تخم خربزه ها خربزها شود و
اخلاق انسان از قبیل ثانی است که تغیر ان متوسط با اختیار و قدرت
انسان است و باید دانست که اصل غضب و شهوت نیستند که انسان
مکلف بازاله ایشان بالمره باشد بلکه انچه مذموم است طرف افراط

و تفریط شان است و باید بقوّه اعتدال اینها را او رد و مطیع و منقاد
بعقل و شرع کرد و الّا اگر شهوت طعام بالکلّیه برطرف میشد انسان
هلاک میشد و اگر شهوت جماع بالکلّیه معدوم میشد نسل منقطع
میشد و اگر غضب بالکلّیه منعدم میشد نمیتوانست انسان دفع
مهالک و مضار از خود نماید و هلاک میشد و نمیتوانست جهاد
و امر بمعروف و نهی از منکر نماید و جناب اقدس الهی مدح فرمودند
گروهی را که والکاظمین الغیظ یعنی کتمان مینمایند غیظ و غضب خود شان
و نفرمود والفاقدین الغیظ و انبیا و اوصیا و اولیا غضب میفرمودند
و متغیر میشدند امّا آنکه از جاده عقل و شرع بیرون نمیامدند
فصل بدانکه قوّهٔ غضب و شهوت و اعتدال ایشان گاه هست که فطری
میشود بحیثیکه انسان کامل العقل و حسن الخلق بحسب فطرت و
خلقت میباشد بدون مجاهده و مشقت مانند انبیا و ائمه و
بعض مؤمنین و گاهی کسبی میشود که حاصل نمیشود مگر بریاضت
و مجاهده کما فی اکثر الناس چنانچه از حضرت صادق ع مروی است
که فرمود خلق عطیّه ایست از جانب حق تعالی که بخلق خود عطا میفرماید
بعضی از آن سجیّه و طبیعت آدمی است و بعضی از آن آن است که
آدمی به نیّت و عزم خود را بر آن میدارد راوی پرسید که کدام یک
بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند و غیر
آن نمیتوانند کرد و صاحب نیّت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا
و خود را جبر بر نیکی خلق میدارد و این بهتر است و ثوابش بیشتر است
و بدانید که معالجه خلق بد چنانچه در این حدیث شریف بآن اشاره
نمود آن است که مواظبت نماید بر اعمالی و افعالی که باعث بر

## باب اول در حسن خلق

حسن خلق میشود مثلاً هرگاه کسی بخیل ولئیم باشد وبخواهد خلق جود
وکرم از برای خود تحصیل نماید علاج ان این است که مواظبت نماید و
مداومت نماید بتکلف ومشقت بر افعال کریم وجواد مانند بذل
نمودن مال ودادن واعطاء بسائل مرة بعد اخری وکرة بعد اولی
تا انکه عادی ان بشود وبران اسان شود وهرکس بران تکبر غالب باشد
وبخواهد صفت تواضع تحصیل نماید علاج ان اینست که مداومت
ومواظبت نماید بر افعال متواضعین مرة بعد اخری وکرة بعد
اولی بطریق مشقت ومجاهدة تا انکه بران اسان بشود وعادی
بشود وجمیع اخلاق حمیده وصفات پسندیده باین طریق حاصل
میشود تا انکه ازان افعالیکه بتکلف ومشقت بجا میاورده است
اسان وسهل میشود وبعد بمرتبهٔ میرسد که لذت ازان میبرد و
شوق بان افعال واحوال بهم میرساند چنانچه حضرت سید الانبیا
فرمودند جعلت قرة عینی فی الصلوة وهرگاه افعال حمیده واوصاف
پسندیده که ازان صادر میشود هنوز برایش شاق باشد وبمرتبه
تلذذ وخوشحالی نرسیده بداند که هنوز نقصان دارد وبحد کمال نرسیده
کما قال تعالی وانها لکبیرة الا علی الخاشعین وهرگاه بمرتبه تلذذ وخوش
حالی رسید اما انا دون ان وزمانا دون زمان نیز بداند که هنوز
ناقص است ومرتبه کمال ان است که تلذذ واقبال حاصل بشود در
جمیع ازمان واانات وباین جهة طول عمر مطلوب انبیا واولیا وصلحا
شده است زیراکه هرچه طول عمر بیشتر میشود اخلاق حسنه
وفضایل نفسانیه اکمل میشود وباین جهة انبیا واوصیا ازموت
ومرگ خوششان نمیامد وحضرت پیغمبر فرمودند که سعادت

در درازی عمر در طاعت پروردگار است و فرمودند الدنیا
مزرعة الاخرة و چنانچه معلوم شد که محاسن اخلاق بمداومت
بر افعال حمیده حاصل میشود و صاحب سوء خلق منتقل بحسن خلق
باین سبب میشود نیز باید دانست که صاحب خلق حسن اگر مداومت
نماید بر افعال سیئه و اخلاق ذمیمه صاحب خلق سوء میشود **باب**
**دویم** در بیان تفاصیل اموری است که میرسانند بسوء اخلاق از
بطن و فرج و زبان و در این چندین فصل است **فصل اول** در
شهوت بطن است بدانکه اخلاق چه حسنه چه سیئه رسوخ
میکند در نفس بسبب مواظبت و مداومت بر اعمال و اعمال
صادر میشود از قلب بتوسط جوارح و اعضا که بمنزله خدامند
از برای قلب و هریک از جوارح و اعضا صلاحیت دارد که از
ان اعمال نیک که باعث بر اخلاق حسنه و اعمال بد که باعث بر
اخلاق سیئه صادر شود پس لابد است از برای انسان از ملاحظه
قلب و جوارح و از اعظم مهلکات انسانی شهوت شکم است
و ان باعث شده بر اخراج ادم و حوا از دار الخلد و القرار بدار
الذل و الفناء و الافتقار و شکم منبع شهوات و مبعث افات
است بعلت انکه از ان متولد میشود شهوت فرج و رغبت بمال و جاه
و توسعه نمودن در مطاعم و مناکح و بعد متولد میشود منافسه
و حسد و ریا و کبر و حقد و عداوت و بغضاء و منکر و فحشاء
و این همه افات از اهمال شکم است و اگر انسان اختیار شکم خود
داشته باشد باین افات مبتلا نمیشد چنانچه در حدیث نبوی صلعم
وارد شده است که ابن ادم پر نکرده است ظرف و وعائی بدتر از

## باب دویم در بیان اموری که میسر سازند بسوی اخلاق

شکم خود وبس است از چند لقمه که قوت لایموت ان باشد واکر لا محاله
خواهد خورد بایست ثلث شکم خود را از برای طعام باشد وثلث
دیکر از برای شراب وثلث دیکر از برای نفس وانچه زیاده بر این
باشد اسراف است وباید دانست که جناب قدس الهی قلب را رئیس
قرار داده وسائر اعضا وحواس خدامند وامتلا باعث تسلط اعضا و
حواس که خدامند بر قلب که رئیس باشد ورئیس را ضعیف نموده
ورعیت را بران مسلط نموده ودر حدیث نبوی فرمود نمیرانید
دلها را بکثرت طعام وشراب بعلت انکه دل بمنزله زراعت است
میمیرد از کثرت اب ودر حدیث دیکر فرمودند کسی که کرسنکیش
وتفکرش بیشتر است قرب منزلتش نزد جناب اقدس الهی بیشتر است
وکسی که اکلش وشربش وخوابش بیشتر است نزد جناب قدس الهی
مبغوض تر است واز حضرت صادق ع مرویست که فرمودند که بدرستی
وتحقیق شکم یاغی میشود از خوردن وبهترین همه حالات نزد جناب
اقدس الهی حالتی است که از ان شکمش سبک باشد از اکل ودورترین
حالات حالتی است که شکمش پر باشد ودر وصایای لقمان بفرزند
خود این است که ای فرزند هرکاه معده از اکل پر میشود قوه متفکره
میخوابد وحکمت خاموش میشود واعضا وجوارح از عبادت
سست میشود وتقلیل اکل فواید بسیار ومنافع بیشمار دارد
از انجمله باعث میشود بر صفای قلب ورقت ان ولذت بردن
از طاعات وعبادات وشکست صولت نفس اماره از معصیت و
شکست صولت فرج ومتذکر نمودن کرسنکی روز قیامت
وباعث رفع کثرت خواب که باعث بر کلال وملال طبیعت است

## فصل دوم در شهوت فرج است

وموجب تضییع عمر است وفوات قیام وتهجد در شب است وموجب
امراض بدن وموات قلب وروح است وچون که دانستید که در
هر امری حد وسط ان مطلوب است ودو طرف افراط وتفریطش
مذموم است در اینجا نیز باین طریق است گرسنگی مفرط وامتلاء
مفرط مذموم است وسر حث وترغیب بر گرسنگی بسیار در این
اخبار این است که چون انسان منتهای خواهش باکل وشرب دارد
وطبع ان کمال میل بان دارد باین جهت شارع حث وترغیب بر
عکس ان نمود تا آنکه از کمال میل وحرص طبع بر امتلا واز تحریص
شرع بر گرسنگی اعتدالی حاصل شود بلکه از برای انسان معتدل
المزاج افضل انستکه اینقدر بخورد که هیچگاه ام از گرسنگی معده و
از الم جوع محسوس ان نباشد زیرا که مقصود از اکل زندگانی
وقوت بر عبادت است وثقل معده از ان مانع است وباین معنی
اشاره شده است در ایه شریفه کلوا واشربوا ولا تسرفوا ودر
حدیث نبوی المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط کل
بدن ما عودته ودر احادیث دیگر وارد شده است که معنای
حمیت از چیز تقلیل از ان با اجتناب ان ومیبایست مقصود شخص
از اکل زندگانی نه مقصود از زندگانی اکل است **فصل دوم**
در شهوت فرج است بدانکه این شهوت در انسان افریده شده از
جهة فواید چند مانند بقای نسل ودوام وجود وانکه منتقل شود
از این لذت فانی بلذات اخروی باقی واما افات بسیار دارد اگر
ضبط نکند وبحد اعتدال نرساند واز دو طرف افراط وتفریط انرا
مستخلص ننماید وطرف افراطش این است که شهوت مستولی بر

## فصل دویم در شهوت فرج است

عقل شود و مرتکب فسق بهیمی و فجور و افعال بهائم شود و چاره ان تزویج حلال و اگر ممکن نشود روزه داشتن چنانچه در حدیث نبوی وارد شده است که فرمودند ای گروه جوانان بر شما باد بنکاح و تزویج و اگر نتوانید روزه بگیرید و باین سبب حث بر تزویج در شرع وارد شده است و در حدیث معتبر فرمودند که هر کس تزویج کند نصف دین خود را حفظ نموده پس بر نصف دیگر محافظت نماید و طرف تفریطش ان است که ترک نماید نکاح حلال را بالمره که باعث بر رفع توالد و تناسل و بقای نسل شود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بهترین عبادتهای خدا عفیف داشتن شکم و فرج است و بدانکه غذاها را در اعمال و اثار قرب و بعد بخدا مدخلیت عظیمی هست زیرا که قوتهای بدن ادمی از روح حیوانی است و روح حیوانی بخاری است که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد پس چون غذای حلال قوت ان باعضا و جوارح در امد هر یک را بکار پسندیده است میدارد و همه ان قوت صرف عبادات میشود و لقمه حرام که در بدن در امد و قوت ان باعضا و جوارح سرایت کرد ان قوتها که از حرام بهم رسیده حرام زاده اند و از حرام زاده کار خوب نمی اید چون سر از دریچه چشم بدر میکشد چشم را بمعاصی میدارد و هزار فساد میکند و اگر سر از دریچه گوش بدر میکند او را بشنیدن انواع و رسوم باطل میدارد هم چنین در اعضا و جوارح و اگر نطفه میشود فرزندیکه از ان حاصل میشود بیک معنی حرامزاده است و مایل بر بدیها میشود و در حدیثی که وارد شده است که کسی که راغب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست شاید بر

## فصل دوم در شهوت فرج است

اینمعنی مجهول است ولقمه حلال همه نور وعبادت ومعرفت میشود
وموجب قرب بخدا میشود ودلرا منوّر میکند وحضرت رسولؐ
فرمود که بیشتر چیزیکه امت من بسبب ان داخل جهنّم میشوند
دو چیز شهوت شکم وفرج است وبدانید که زنا بر اعضا وجوارح
منقسم میشود وزنای فرج معلوم وزنای چشم نگاه کردن بروی
وزنان غیر محرم بشهوت وزنای گوش اوازی است که باعث
شهوت شود وزنای دست بازی با نامحرم کردن است و
همچنین در سایر اعضا چنانچه از حضرت امام محمد باقرؑ وجعفر
صادقؑ مرویست که فرمودند هیچکس نیست مگر انکه بهره از
زنا میابد وزنای چشمان نظر کردن است وزنای دهان بوسیدن
است وزنای دستها لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا
بکند وخواه تکذیب بکند یعنی خواه زنای فرج متحقق شود وخواه
نشود وحضرت صادقؑ فرمود که بدترین مردم در عذاب در روز
قیامت مردی است که نطفه خودرا در رحمی قرار دهد که برا وحرام
باشد ونیز فرمود که از برای زناکار شش خصلت میباشد سه
عقوبت در دنیا وسه عقوبت در اخرت اما انچه در دنیاست
نور رو ورا میبرد وفقیر میکند وفنا ونیستی را نزدیک میکند وانچه
در اخرت است غضب پروردگار است ودشواری حساب
وخلود در جهنم ونیز از انحضرت مرویست که مردیکه بر پشت مرد
میرود عرش الهی بلرزه میاید ومردی که بگذارد که با وچنین
عمل قبیحی بکنند خدا اورا بر روی جسر جهنم حبس نماید تا از حساب
خلایق فارغ گردند پس بفرماید که اورا بجهنم افکنند واو را در

## در آفات نظر است

هر طبقه عذاب کنند تا بطبقهٔ زیری جهنّم رسد دیگر از انجا بدر
نیاید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که لواطه انست که در
پائین تر از دبر با او مباشرت کند و مباشرت کردن در دبر کفر
است بخدا و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خداوند عالمیان
میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که بر استبرق
و حریر بهشت نمی نشیند کسیکه در دبر او وطی کنند و حضرت
صادق ع فرمود که چون قیامت قائم شود بیاورند زنانیرا که
با مثال خود مساحقه کرده اند جامه ها از آتش بر ایشان پوشانند و مقنعه ها
از آتش بر سر و زیر جامه ها از آتش پوشیده و عمودی از آتش
در جوف ایشان داخل کنند و ایشانرا در جهنم اندازند و حضرت
رسول ص فرمود که هر که پسر را بشهوت ببوسد حقتعالی در روز
قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و از حضرت صادق ع پرسیدند
از عشق حضرت فرمود که دلهائیکه از یاد الهی خالیست حقتعالی
محبت غیر خود را بان دلها میچشاند و از حضرت رسول ص مرویست
است که فرمود زنهار حذر نمائید و بپرهیزید از نظر کردن
و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان
که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده ها میباشند
و حضرت صادق ع فرمود که نظر کردن تیریست از تیرهای زهرالود
شیطان و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر
خدا حقتعالی ایمانی با و کرامت فرماید که طعم و لذت انرا
بیابد و در حدیث دیگر فرمود که مکرر نظر کردن شهوترا در دل
ادمی میکارد برای فتنه ادمی و فریفته شدن او همین نظر کرت

## فصل سیم از باب دویم

کافی است و در حدیث دیگر فرمود که ایمن نباشند آنچنان جماعت
که نظر بر پشت زبان مردم میافکنند از اینکه مردم نیز نظر بعقب
زبان ایشان کنند فصل سیم در آفات زبان است باید دانست
که زبان از جمله نعمتهای عظیم ومنتهای جسیم جناب اقدس الهی
است بر انسان زیرا که مطالب محتاج الیه انسان حاصل میشود
بزبان وهمچنین ذکر ودعا وثنا وشکر واظهار رضا وافاده وتعلیم وغیرها
از منافع دنیوی و اخروی امّا آفاتش بسیار است و نبایست از
آفاتش غافل شد زیرا که زبان جرمش صغیر وجرمش کبیر است و
معلوم نمیشود ایمان و کفر مگر بشهادت لسان وزبان و دخل وتصرف
مینماید زبان در هر موجودی و هر معدومی و خالق ومخلوقی ومعلوم
ومظنونی وموهومی و میتواند هر شئی از اشیا را اثبات و نفی
نماید یا بحق یا باطل و این خاصیّت یافت نمیشود در سایر اعضا وجوارح
زیرا که چشم بغیر از الوان و صور و گوش بغیر از اصوات ودست
بغیر از اجسام چیز دیگر را دخل وتصرف نمیتوانند نمود وبزبان
همه چیز آسان ومیدانش وسیع است پس باید نهایت احتیاط
از آن کرد بسا باشد که یک کلمه از او صادر میشود که موجب
کفر است و باعث بر عذاب ابدی وعقاب سرمدی است و باین
جهة از شارع حث بسیار بر احتیاط از زبان وارد شده است
که گاه هست بیان مفاسد دنیا وعقبی مترتب میشود که اصلاح
پذیر نیست چنانچه اگر برده تکلم نماید کافر میشود وبر او خلود
جهنّم واجب میشود وگاه هست در مجلسی حرف شرّی بگوید
که باعث قتل چندین هزار نفس محترمه شود یا آنکه فتوای ناحق

بشود که باعث استحلال فروج محترمه و قتل نفوس محترمه و اکل
اموال بباطل میشود و هم چنین ممکن است که کلمهٔ بگوید که باعث
خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود پس چون مفاسد سخن
گفتن بسیار و مهالک و بیشمار است لهذا در شرع شریف
حث عظیم و تاکید جسیم بر خاموشی وارد شده است چنانچه
در حدیث صادقی وارد شده است که حضرت لقمان بفرزند
ارجمند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن
از نقره است پس بدان که ساکت بودن از طلا است و در حدیث
مصطفوی ص وارد است که فرمودند نجات مرد مسلمان در
نگاهداشتن زبان خود است و از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که ابوذر میگفت ای طلب کننده علم این زبان هم کلید
خیر است و هم کلید شر پس زبان خود را مهر بزن چنانچه بر
طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق ع فرمود که حضرت عیسی
میفرمودند که بسیار سخن مگوئید در غیر یاد خدا بدرستیکه
انجماعتیکه بسیار سخن میگویند دلهای ایشان قساوت دارد
و نمیدانند و حضرت سجاد فرمودند که زبان فرزند آدم هر صبح
مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح و میپرسد که در چه حال
صبح کرده اید در جواب میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را
بحال خود بگذاری و ببلائی مبتلا نگردانی و او را قسم بخدا میدهند
و مبالغه میکنند که ما را ببلائی مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب
تو مثاب و معاقب میشویم و مرویست که شخصی بخدمت حضرت رسول
رسید و عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی فرما حضرت فرمودند که

## فصل سیم از باب دوم

زبان خود را حفظ کن باز عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی بفرما
باز فرمود زبان خود را نگاه دار باز عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی
بفرما باز فرمود زبان خود را حفظ کن وفرمود که مگر مردمان را بر
روهای خود در آتش میافکنند بغیر از درو کرده های زبان ایشان
و در حدیث دیگر فرمودند کسیکه کلام خود را از عملش حساب نکنند
گناهان او بسیار و عذابش مهیا است و حضرت صادق ع از جد بزرگوار
خود خاتم انبیاء ص روایت فرمودند که جناب اقدس الهی زبان را در جهنم
عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را آنچنان عذابی نکند پس زبان
خواهد گفت که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی
خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شده و بمشرق و مغرب عالم رسیده
و خونهای حرام بسبب آن ریخته شد و مالها بسبب آن بحرام غارت
شد بعزت و جلال خودم سوگند که ترا عذابی بکنم که هیچ یک از جوارح
را آن عذاب نکرده باشم و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که هیچ چیز
سزاوارتر نیست به بسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشحال
کسیکه زیادتی های مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخنش را
نگاه دارد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که جمیع خوبیها در سه چیز
جمع شده در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظر یکه در
آن عبرت گرفتن نباشد بکار نمیاید و هر خاموشی که در آن تفکری
نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است
پس خوشحال کسیکه نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشی او همه تفکر
در امری باشد که بکار او اید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان
خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق ع فرمود

که خواب راحت بدن نیست و سخن گفتن راحت روح است و خواموشی
راحت عقل است و از جمله وصایای حضرت سید الانبیاء با بوذر
این بود که ای ابوذر حقتعالی نزد زبان هر گوینده ایست یعنی
بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند
که چه میگوید مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی باشد ای
ابوذر ترک کن سخن های زیادتی و لغو را و کافی است تو را از سخن
آنقدر که بسبب آن بجا دست خود برسی ای ابوذر از برای دروغ
گفتن اینکس همین بس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ
چیز سزاوار تر نیست به بسیار محبوس داشتن و زندان کردن از
زبان و باید دانست که خواموشی بهتر از کلام است مراد باین این است که
خواموشی از سخنی است که باعث ضرر دنیوی یا اخروی بشود
یا کلام فضول بیثمره بگوید و الا اگر زبانش باذکار و ادعیه و تلاوت
قران و سایر امور خیر و اصلاح جاری باشد یقینا بهتر از خواموشی
است و از حضرت امام زین العابدین پرسیدند از سخن گفتن
و خواموشی که کدام یک بهترند حضرت فرمودند که هر یکرا آفتها
هست پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خواموشی
است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان بخواموشی
نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد
بخواموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش
جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن گفتن میشود
هرگز من ماه را با آفتاب برابر و مساوی نمیکنم تو فضل خواموشی را
بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخواموشی بیان نمیتوان کرد و بدانکه

# فصل سیم از باب دویم

آفات لسان بسیار است از قبیل غیبت و بهتان و دروغ و خلف وعده و نمیمه و ریا و نفاق و خصومت و فضول و خوض در باطل و تزکیه نمودن نفس و افشا کردن سر و مانند اینها و تحقیق انچه ضروری بیان است از اینها در چند فصل واقع میشود فصل اول در امر غیبت است و تحقیق آن در چند مطلب است مطلب اول در بیان مذمت غیبت است و حرمت آن بدانکه خلافی نیست ما بین علمای اسلام در حرمت غیبت و ظاهر بعضی احادیث که غیبت از جمله کبائر است چنانچه جمعی از علماء باین قایل شده اند و خدا بتعالی در قرآن میفرماید یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم یعنی والله اعلم ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و ترک کنید بسیاری از گمانها را بدرستیکه بعضی از گمانها گناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم نکنید و غیبت نکنند بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت نکنید ببدی یاد نکنید آیا دوست میدارد احدی از شماها که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد پس تحقیق از خوردن گوشت مردهٔ برادر خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است و بترسید و بپرهیزید از عقوبات الهی بدرستیکه حق تعالی بسیار قبول کنند توبه هاست و بسیار مهربانست و در حدیث مصطفوی است ای ابوذر حذر کن از غیبت که آن اشد از زنا است عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله بچه علت از

## احادیث در مذمت غیبت

زنا بدتر است فرمود بسبب آنکه زانی توبه میکند و جناب اقدس الهی او را میامرزد و غیبت کننده امرزیده نمیشود تا آنکسیرا که غیبت کرده او را ببخشد و حضرت صادق ع فرمودند که هر که بگوید در شان مؤمنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد و گوشهایش شنیده باشد پس او داخل در انجماعتیستکه حق تعالی در مذمت ایشان فرموده استکه ان الذین یحبون ان یشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم یعنی انانکه دوست میدارند که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شان جماعتیکه ایمان اورده اند از برای ایشان عذابی درد ناک و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که غیبت بمردم مسلمان رانند تر و زودتر و اقع است از خوره که در اندرون ادمی بهم رسد و در حدیث دیگر فرمود هر که روایت کند بر مؤمنی که بخواهد بران نقل عیب او را ظاهر گرداند و مروتش را در هم شکند که از دیدهای مردم او را بیندازد خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند یعنی او را بشیطان واگذارد و یاری او را نمیکند پس شیطان او را قبول نکند و در حدیث دیگر فرمودند که هر که مسلمانیرا غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند و در قیامت از او گندی ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر همه از گندش متاذی شوند و اگر قبل از توبه بمیرد مرده خواهد بود بر خلاف انکه حلال داند چیزیرا که خدا حرام کرده است و فرمود که هر که احسان کند برادر مؤمن خود در غیبتی که بشنود در مجلسی که او را غیبت میکنند باینکه مانع شود ورد ان غیبت را

کند حق تعالی از او هزار نوع بدی در دنیا و آخرت دفع کند و
اگر رد نکند و حال آنکه قادر باشد بر رد مثل گناه آن غیبت کننده
بر او لازم شود هفتاد مرتبه و در حدیث دیگر مرویست که شخصی بحضرت
علی ابن الحسین ع گفت که فلان شخص شما را نسبت میدهد باینکه گم
راهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی آن شخص را
رعایت نکردی که سخن او را بما نقل کردی و حق ما را رعایت نکردی
که از برادر ما چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستیکه
مرگ همه را در خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر
خواهیم شد و وعده گاه همه قیامت است و خدا در میان همه حکم
خواهد کرد و زنهار احتراز کن از غیبت که آن نان خورش سگان
جهنم است و بدانکه کسیکه ذکر عیوب مردم را بسیار میکند این
بسیار گفتن گواهی میدهد که در او عیب بسیار هست مطلب
دویم در بیان معنی غیبت است جمع کثیری از علما باین طریق
غیبت را معنی کرده اند که تنبیه کردن است در حال غیبت
انسان معین یا آنکه در حکم معین باشد بر امریکه او کراهت داشته
باشد که آن امر را باو نسبت دهند و آن امر در او باشد و آن امر را
بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد خواه
باشاره خواه بکنایه و خواه بنوشتن باشد و قید کردن بانسان
معین از برای اخراج غیر معین مثل اینکه گوید که یکی از اهل این
بلد چنین عیبی دارد که داخل غیبت نیست مگر بنحوی بگوید که
بقراین حالیه یا مقالیه سامع بیابد که کیست و مراد از حکم
معین اینست که بگوید یکی از زید و عمر فلان عیب دارد بلکه

## در معنی غیبت است

احتمال میرود که چنین سخنی غیبت هر دو شخص مینباشد زیرا که هر
یکرا در معرض این احتمال بر او بردن نقص اوست و اگر میشنود
متاذی میشود و قید انکه امر در او باشد از برای اخراج بهتان
است که ان غیر غیبت است بنا بر مشهور هر چند که بدتر است
چنانچه از حضرت صادق مرویست که از جمله غیبت انست که در
شان برادر خود بگوئی چیزیرا که خدا بر او پوشیده است و از جمله
بهتان انست که در حق برادر مؤمن خود چیزیرا بگوئید که در او
نباشد و گاه هست که غیبت اطلاق میشود بر معنی که شامل
بهتان است چنانچه از انحضرت پرسیدند معنی غیبت را
فرمود که غیبت انست که به برادر مؤمن بدئی را نسبت
دهی که او نکرده باشد یا بدئی را از او فاش کنی که خداوند بر
او پوشانیده باشد و قید کرده اند که ان امر بحسب عرف عیب
باشد برای انکه اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش اید
غیبت نیست مثل انکه بگویند عابد است یا فاضل است
یا مقدس است اما اگر عیب باشد غیبت است خواه در خلقتش
یا اخلاقش و خواه در اعمالش و در نسبش و از تعریف معلوم شد
که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه هم گوید غیبت
است مثل انکه بعد از مذکور کردن شخصی بگوید که الحمد لله ما
بمحبت دنیا یا بمحبت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش کنایه باان شخص
باشد که او باین مرض مبتلا است و همچنین اگر عیب شخصی را به
دیگری بنویسد یا باشاره چشم و ابرو یا دست اظهار کند یا در
راه رفتن او غیر انها از اشارات و حرکات و سکنات مطلبیرا

## فصل سیم از باب دوم

در بیان بعض افراد غیبت که علماء استثنا کرده اند و آن ده قسم است
اول تظلم مظلوم است از ظالم در نزد خودش نزد دیگری یا آنکه
اظهار ظلم آن کند در نزد غیر باميد آنکه رفع ظلم از آن بکند اما
در صورتیکه آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرض قایل
و مستمع رفع ظلم باشد و ممکن است استنباط این معنی از آیه
شریفه لا یحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم و از حدیث نبوی لصاحب
الحق مقال و در حدیث دیگر لی الواجد ظلم یحل عرضه و عقوبته
دویم استعانت بر تغییر منکر و زجر کردن عاصی از معصیت
مثل آنکه بدی زید عاصی در مجالس نقل میکند که شاید باین سبب
ترک نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر که فعل آنشخص
بد است و منکر است و تجویز تاثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد
و داند که قایل بکمتر از این مرتبه مرتدع نمیشود و علاوه بر اینها
باید که قصد او صحیح باشد و غرض او رضای الهی و ترک معصیت
خدا باشد و عداوتها و کینه ها و حسدها باعث نشود که نهی از
منکر را وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود
را در نظر مردم چنین صورت بدهد سیم آن است که بعنوان
فتوی خواهد که از عالمی مسئله بپرسد و در آن ضمن مذمت کسی
مذکور شود مثل آنکه بپرسد که پدرم مال مرا برداشته است
آیا من میتوانم با او دعوی کنم و این فرد خالی از اشکال نیست
و باید تا ممکن باشد سعی نماید که اسم نبرد مثل آنکه بگوید اگر
پدری یا فرزندی چنین معامله نماید خوب است یا نه چهارم
نصیحت کردن مستشیر است یعنی اگر کسی از شخصی مشورت کند

## مواردیکه غیبت مستثناست

که مثلاً مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا مضاربه یا نه یا
دختر خود را بزید بدهم یا نه در اینصورت واجب است بر
مستشار که آنچه را بداند از خیر و شر بگوید و اگر میداند که
بطریق اجمال بگوید که بده یا نده یا بکن یا نکن قبول مینماید باین
اکتفا بکند و اگر داند که اکتفا نمیکند مگر تفصیل بیان عیوبش
بگوید پنجم بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر بدین مردم
رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند واجب است بر انسان
که بیان بدعت و ضلالت ایشان کند و لازم است که مردم را
منع کند از متابعت ایشان چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق
مرویست که حضرت رسول ص فرمود که هرگاه به بینید اهل ریب
و بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان
و ایشانرا دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان
سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرور شود بهتان هم نسبت بایشان
بگوئید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان
حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حقتعالی از
برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسیار بنویسد
و بلند کند درجات شما را در آخرت و احادیث در اینباب
بسیار است و ضرر هیچ طایفه بایمان و اهل ایمان مثل
ضرر ارباب بدع و مذاهب باطله و عقاید فاسده نیست
زیرا که کفار رجعت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان
احتراز مینمایند امّا ارباب بدعت چون در لباس اهل اسلام و علم
و تشنع و ریا خود را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان

## فصل سیم از باب دویم

میخورند پس بر علما و غیر ایشان لازم است که اظهار بطلان
ایفان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل
جهالت بمتابعت ایشان کمراه نشوند ششم بیان خطاء
اجتهاد مجتهدین است که اکر مجتهدی رائی اختیار کرده
باشد و مجتهد دیکر رای او را خطا داند جایز است که بیان
خطای او را بکند و دلایل بر بطلان رای او نماید چنانچه
علمای متقدمین و متاخرین بیان خطاء علماء سابقین و
معاصرین مینمایند و این باعث نقص هیچیک از ایشان نیست
و هر یک بسعی جمیل خود که در احیای دین کرده اند مثاب و
ماجورند اما میباید که بقدر ضرورت از بیان خطائی در
ان مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند
و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و
اغراض باطله دیکر باعث نباشد و در اینجا شیطان راه ها و
حیله های بسیار دارد هفتم بیان جرح راویان احادیث
و اخبار است چنانچه علمای امامیه در کتابهای رجالی مذمت
بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز
میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون
غرض دینی متعلق است باین امر جایز دانسته اند هشتم انکه
شخصی بوصفی مشهور باشد که ان صفت در او ظاهر باشد
و برای تمیز و معرفت او را بان وصف ذکر کنند مثل فلان
اعرج یا اعمی یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند این عیوب
ظاهره و بعضی تجویز کرده اند در صورتیکه تمیز ان شخص

## موارد یکه از غیبت استثنا میست

منحصر در ذکر ان وصف باشد و احتیاط را باید از دست
ندهند و از حضرت صادق ع مرویست که غیبت انست
که در حق برادر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است
امّا امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب مبادرت
در امور پس ان غیبت نیست و بهتان ان است که چیزی
بگوئی که در او نیست **سیم** غیبت جماعتیست که گناهان
را علانیه مرتکب باشند و تجاهر بانها نمایند مانند ارباب
مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب
انها هستند پس اگر همان گناه را که علانیه میکنند و همه کس
میداند و ایشان پروائی هم از گفتن انها ندارند بگویند البته
غیبت نیست امّا اگر عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند
خالی از اشکال نیست و اقوی و اولی اجتناب است و بسند
معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که هر که در غایبانه
کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند او را
غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت
کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بر او بهتان
نموده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که هرگاه
فاسق متجاهر بفسق باشد و علانیه گناه کند او را حرمتی نیست
و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع منقول است که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست
صاحب بدعتی که بخواهش خود در دین پیدا کرده باشد و امام
جابر و فاسقی که علانیه فسق کند و هم نزدیک بسابق است که

## فصل سیم از باب دوم

هرگاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند و او را بایکدیگر
تکرار کنند بدون آنکه ثالثی مطلع شود و این خالی از اشکال
نیست و احوط اجتناب است دهم آنکه جمعی مطلع و آگاه
شوند بر گناهی که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد
ایشان بقدری باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود
جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر
ناس و حکام جور مطلب چهارم در حکم شنیدن غیبت
است مشهور ما بین علما این است که اگر تصدیق کند یا
گوش دهد از روی رضا و خواهش نیز در گناه مثل غیبت
کننده است چنانچه از حضرت امیر ع منقول است که شنونده
های غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث
و جمعی از علماء آن است که تا ممکن باشد میباید رد آن غیبت
بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند
برخیزد و اگر قدرت برخاستن هم نداشته باشد بدل کراهت
داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که برادر مؤمن
او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا
او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و
دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت و اعانت
او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و بعضی
از علماء گفته‌اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و ماند شنونده
که آن شخص استحقاق دارد یا نه جایز نیست که شنونده را نهی

## در استماع کننده غیبت

کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر
صحت است و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد
و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او
میکند فسق است ایذای او جایز نیست و بعضی تفصیل قایل
شده‌اند که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد
که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح
و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل
صحیحه درباره او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او
را باز دارند که او آزرده نشود باینکه توجیهی برای فعل
آن شخص غایب پیدا کنند یا بنحو دیگر بکنند و الا ساکت
شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب رعایت احتیاط
بر طرفین لازم است **مطلب پنجم** در کفاره غیبت است
و توبه از آن و شرایطی که در توبه معتبر است در اینجا نیز معتبر
است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس که هتک عرض
او کرده است تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و آن معایب
را از خاطر آنها بدر کند و در باب طلب ابراء ذمه از او احادیث
اختلاف دارد چنانچه از حضرت رسول ص منقول است که غیبت
بدتر از زنا است پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود که زناکار
توبه میکند و خدا توبه اش قبول میکند و غیبت کننده توبه
اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند
معتبر از حضرت صادق ع مروی است که از حضرت رسول ص
پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آن است که

استغفار کنی از برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر
از حضرت رسول صلعم منقول است که کفاره غیبت ان است
که استغفار کنی از برای کسیکه غیبت او کرده و جمعی از علما
باین نحو ما بین این احادیث جمع نموده اند که اگر صاحب حق
شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن میباید
طلبید و اگر نشنیده باشد یا شنیده باشد و از او ابراء ذمه
طلبیدن ممکن نباشد یا انکه مرده باشد یا غایب باشد از
برای او استغفار باید کرد **فصل دویم** از جمله افات لسان
بهتان و متهم ساختن مؤمنان است و از سابق نیز مجملی
از ان معلوم شد و حضرت صادق ع فرمودند هر که مؤمنی
یا مؤمنه را بهتان زند بچیزیکه در او نباشد حقتعالی او را در
طینه خبال بدارد تا از عهده گفته خود بیرون اید پرسیدند که
طینه خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زناکاران
بیرون میاید و در حدیث مصطفوی فرمودند که هر که بهتان
زند بر مؤمنی یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزیکه در او
نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از اتش تا از عهده
سخن خود بدر اید و از حضرت امیر ع پرسیدند که میان حق
و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود چهار انگشت و
بعد از ان چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش
بعد از ان فرمود که هر چه را بچشم خود ببینی حق است و انچه
را بگوش خود میشنوی اکثرش باطل است و در حدیث
دیگر فرمود که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان

## در علاج غیبت و بهتان

نزد دلش میکدازد چنانچه نمک در آب میکدازد و در حدیث علوی
فرمود که از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری
نیابی باز طلب کن شاید بیابی و در حدیث دیگر فرمود خوشا حال
کسیکه مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و در
حدیث صادقی و باقری فرمودند که نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنست
که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ
کند که یک روزی او را بر آنها ملامت کند فصل ششم در بیان
علاج غیبت و بهتان است بدانکه از برای ترک غیبت و بهتان
دو علاج است یکی اجمالی و یکی تفصیلی امّا اجمالی آنکه تامّل کند در
وعید بعقابی که بران وارد شده و بداند که غیبت کردن باعث احباط
حسنات خود میشود و انتقال سیئات دیگری بخودش و آنکه مستحق
جهنم میشود امّا تفصیلی آن است که نظر بکند با نسببی که باعث غیبت
شده اگر غضب است معالجه اش آن است که در باب غضب بیاید
و آنکه فکر کند که مستوجب غضب جناب اقدس الهی میشود و اگر سببش
موافقت با دیگران باشد باید فکر کند که هرگاه کسی پروردگار خود را
بغضب و خشم در آورد بسبب رضای مخلوق و رضای مخلوق را بسخط
خالق ترجیح دهد و احترام مردمان حقیر عصیان و استهانت بمولای خالق
خود نماید عقوبتش چیست و لا اقل شرم و حیا کند از خالق خود و اگر
سببش تنزیه نفس خود از آن غیبت باشد باید فکر کند و بداند که در
این امر متعرض سخط خالق شدن و تنزیه نفس در نزد خالق خود البته
است از مخلوق و هرگز منزه نخواهد شد در نزد مردم و این از وقت
واضح است یا آنکه علتش این است که عذری از برای خود پیدا نماید

## فصل سیم از باب دوم

مثل آنکه از او سؤال میکنند که چرا فلان معصیت را کرده اید و فلان
قبیح را مرتکب شده اید میگوید در جواب که فلان کس کرده و فلان کس کرده
علاج آن اینست که بداند این عذر بدتر از گناه است بعلت آنکه عذر
میاورد بمتابعت آنکسیکه متابعتش جایز نیست و آنکه مخالفت امر خدا
و اولیاء خدا را مرتکب شده و متابعت اعداء الله کرده یا آنکه علت غیبت
حسد آن شخص است علاجش اینست که فکر نماید که جمع کرده از برای
خودش عذاب دنیوی و اخروی و حسود معذب است در دنیا بفکر
و غصه و هم و غم و خاسر است در آخرت و آنکه عجب تشفی کرده است
که حسنات خود را پیشکش دشمن خود کرده و سیئات او را متحمل شده
یا آنکه علتش استهزاء با واست پس فکر کند اولا آنکه خدا میخواهد او را
عزیز کند کسی نمیتواند ذلیلش بکند و دویم آنکه مقصودش افتضاح آن
شخص بود و الحال خودش مفتضح شد در نزد خدا و انبیا و ملائکه بلکه
در نزد عقلا و عرفا یا آنکه سببش ترحم است بر آن مثل آنکه بگوید
بیچاره فلان کس بفلان چیز مبتلی شده علاجش اینست که فکر بکند که
رحم و ترحم بنفس خود اولی بود که در معرض هلاکت اخروی در آورده
باشد یا آنکه علت غیبت تعجب است مثل آنکه بگوید سبحان الله تعجب است
از فلان کس که چنین چیزی مرتکب شده و از خود تعجب بیشتر بایست بکند که
بدتر از او بمعصیت مبتلی شد و متحمل سیئات و معاصی او شده فصل
چهارم از جمله آفات لسان دروغ است و اعظم انواع آن بهتان است
که تحقیق آن مذکور شد دروغ از قبایح ذنوب و فواحش عیوب است
و در احادیث وارد شده که دروغگو ملعون است و بدترین حسرتها
حسرت خوردن در روز قیامت است و در حدیث علوی است که اعظم

## در بیان مذمت دروغ که از آفات لسانست

گناهان نزد جناب اقدس الهی زبان دروغگو است و بسند صحیح از حضرت
رسول منقول است که فرمود در شب معراج زنی دیدم که سرش مانند
سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر و بهزار هزار نوع از عذاب معذب
بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق این عذاب شده بود
فرمود که سخن چین و دروغگو بود و حضرت صادق فرمودند که هر کس
زبانش راستگو است عملش پاکیزه و مقبول است و در حدیث دیگر فرمودند
که حضرت امیر المؤمنین صاحب این مرتبه شد نزد حضرت رسول براستی سخن
و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسیکه راستگو را تصدیق
مینماید خدا است و بعد از آن خودش که میداند راست میگوید و حضرت امیر
فرمودند که زینت سخن راستگوئیست و در حدیث باقری فرمودند که حقتعالی
برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن قفلها گردانیده است
و دروغ بدتر است از شراب و در حدیث علوی فرمودند که هیچ بنده
مزه ایمان را نمییابد تا ترک نماید دروغ را جدش و هزلش را و حضرت عیسی
فرمودند که هر که دروغ بسیار میگوید بها و حسنش برطرف میشود و در
حدیث دیگر فرمود که حقتعالی دروغگو را بفراموشی مبتلی کرده است که زود
رسوا شوند و باید دانست که راستگوئی از اعظم صفات حمیده و اخلاق پسندیده
بلکه جامع است از برای اکثر صفات حسنه زیرا که صدق در گفتار منشا صدق در کردار
میباشد و صدق گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید
و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که ترک طاعات
و ارتکاب معاصی و سیئات نکند زیرا که مؤمن که ادعا میکند که من بزرگی خدا را
میدانم و یقین به بهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنستکه هرگز
معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات دارد با یقین ببزرگواری خدا و یقین به

## فصول متعلقه بتفصیل سیم از باب دویم

بر بهشت و دوزخ و از جمله لوازم صدق انستکه مستحبی را ترک نکنند
و مکروهی را بفعل نیاورد زیرا که کسی نیستکه دعوی این نکند که ما تابع
رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم و ایضاً تصدیق به بهشت و عظمت
الهی و اطلاع او بر مقتضای امور مقتضی اینستکه همچنانچه در خدمت
عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان
مرتکب خلاف اداب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و
اعظم عظما باید که مرتکب هیچ ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل
شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد چه جای انکه معصیت
ان پروردگار نماید و ایضاً انکه ادعای اسلام و ایمان میکند و نماز واجب را
بجا می اورد و در شبانه روزی ده دفعه میگوید ایاک نعبد و ایاک
نستعین یعنی تو را عبادت میکنم و بس و استعانت بتو میجویم و بس پس
اگر با آن معصیت بکند که عبادت شیطان است یا در بابی امر متوجه غیر
خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در ان دعوی کاذب خواهد بود و ایضاً هیچ
ادعای توحید میکند که غیر از خدا را عبادت نمیکنم و حال آنکه در
شبانه روزی هفتاد معبود را عبادت میکند گاهی عبادت شیطان میکند
چنانچه حقتعالی میفرماید الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان
انه لکم عدو مبین و گاهی عبادت هوا میکند چنانچه حقتعالی میفرماید افرایت
من اتخذ الهه هواه و گاهی عبادت نفس اماره میکند و گاهی عبادت
دنیا و گاهی عبادت درهم و دینار و گاهی عبادت احباب و اصدقاء و گاهی
عبادت حکام و ظلمه و گاهی عبادت در و دیوار و گاهی عبادت زن و بچه
و قس علی ذلک پس بیچاره خودم که نمازی که بجا می اورم که افضل طاعات
و اعظم قربات است و ستون دین مبین است چندین دروغ در ضمنش میگویم

## در مذمت دروغ

که مستحق لعن و طرد از درگاه جناب احدیت میشوم لا حول و لا قوة الا
بالله پس کسیکه حسناتش سیئات کبیره مشابه سیئاتش چگونه میباشد و چه
خاک بر سرش بکند وگاه هست ما ها خوشحال میشویم که الحمد لله رب
العالمین نماز های فریضه در اول وقت با جماعت ادا مینمائیم وگاهی تهجد
میکنیم و سایر اعمال صالحه بجا می آوریم دیگر عیب ما چه چیز است و چرا
بایست بجهنم برویم و در بهشت نرویم و چون چشم بصیرت نیست باین
فکر نمیافتیم که این حسنات عین سیئات است و اگر جناب اقدس الهی بر
این نماز و سایر اعمال که بجا میآوریم عقوبات شدید نماید هر اینه
مستحق خواهیم بود بمضمون آیه شریفه افمن زین له سوء عمله فرآه
حسنا و آیه دیگر قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و تامل نمیکنیم در
آیه دیگر که پشت آدم عاقل میشکند که انما یتقبل الله من المتقین باشد
و نیز باید دانست که اظهار ورع نمودن بریا و عبادترا در حضور مردم
بشرایط بجا آوردن و در خلوت بروش دیگر بودن و سایر افعالی
که اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلی است زیرا که آدمی باین فعل
اظهار حالتی از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی از اینها
ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی
برمیگردد و حقتعالی مدح صادقان بسیار نموده است و فرموده است
که خدا با راست گویان است و از اینجا معلوم میشود که کذب و دروغ
اصل اکثر صفات ذمیمه است بدانکه بعضی افراد صدق هست
که بد است و بعض افراد کذب هست که خوبست بلکه واجب میشود گاهی
مانند راستی که باعث ضرر شود بمؤمنی یا موجب قتل نفس محترمه

میشود چنین راستی حرام است و دروغی که باعث نجات مؤمنی بشود
از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجب است گفتنش و هم چنین اگر مالی
مؤمنی بما بامانت سپرده باشد ظالمی از ما میطلبد بر ما واجب است که
انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از او نزد ما نیست و در
چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است و همچنین جایز است دروغ
گفتن در اصلاح میان برادران دینی مثل آنکه به یکی نقل میکنیم
که دیگری حرف خیر شما را میگفت تعریف شما میکرد هر چند او مذمت
کرده باشد و دشنام داده باشد و همچنین تجویز دروغ کرده اند در خلاف وعده
کردن با زنان که توقعات زیاده از آنکس کنند هر چند اطلاق دروغ
بر اینمعنی مجاز است بعلت آنکه راستی و دروغ در اخبارات میشود
و وعده از جمله انشا است هر چند از اکثر اخبار ظاهر میشود که وفا بوعده
لازم است و حضرت صادق فرمود که سخن بر سه قسم است راستی و
دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است اصلاح میان
مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته است
و از او آزرده شده است تو میگوئی که من از او شنیدم که او ترا بنیکی یاد
میکرد و خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خداوند دوست
میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را
از صاحبش سؤال خواهند کرد در روز قیامت مگر دروغی که در
یکی از سه چیز باشد کسیکه در جنگ گاه خواهد که با دشمنان مکری
کند که بر ایشان غالب شود چون از برای مصلحت دین است بر او
گناهی نیست یا کسیکه در میان دو کس خواهد اصلاح کند به هر یک
چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسیکه وعده

## بیست در مواردیکه دروغ جایز

با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که بآن وفا کند
و در حدیث نبوی صلعم وارد شده است که سه مجلس است که دروغ گفتن
در آنها حسن و نیکو است مکری که در جنگ کنند یا وعده که بازن کنند
یا اصلاحی که در میان مردم کنند و سه مجلس است که راست گفتن در آنها
قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال
اهلش بچیزی خبر دادن که باعث آزردگی او شود و تکذیب کردن
شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد فصل پنجم از جمله آفات
لسان نمیمه است یعنی سخن چینی بآنکه سخن های مردم نزد دیگر نقل کند
که در میان ایشان عداوت پیدا کند و در حدیث نبوی وارد شده است
که سخن چین داخل بهشت نمیشود و بسند صحیح از حضرت رسول صلعم
منقول است که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین شما
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن
چینی و جدائی میافکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای
جماعتیکه از عیب بری اند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که بهشت حرام است بر سخن چینان که در میان مردم
نمّامی میکنند و حضرت صادق ع فرمود که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند
کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسیکه مداومت کند بر خوردن شراب
و سخن چین و بدانکه نمیمت عبارت است از افشا کردن سرّ و بروز دادن چیزی
که ابرازش مکروه است اعمّ از اینکه نقص و عیب باشد یا نه و اگر نقص و عیب باشد
جمع میشود نمیمه و غیبت و هر کس نمیمه را میشنود لازم میشود بر او شش چیز
اوّل آنکه تصدیق او نکند زیرا که نمّام فاسق است چنانچه در آیه شریفه یا ایها
الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبیّنوا ان تصیبوا قوما بجهالة دوم آنکه

## فصول متعلقه بفصل سیم باب دوم

لازم است که او را نهی و نصیحت بکند از باب امر بمعروف و نهی از منکر
سیم آنکه او را بغض نماید چون مبغوض خدا شده است چهارم آنکه گمان بد
بان برادر دینی نبرد چنانچه در آیه شریفه اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم پنجم آنکه باعث و بر تجسس و تفحص نشود از حال شخص که این
نقل حقیقت دارد یا نه چنانچه در قرآن فرمودند لا تجسسوا ششم آنکه
این نقل را از برای منقول عنه نکند که خودش نمام میشود **فصل هشتم**
از جمله آفات لسان آنکه انسان ذو لسانین باشد یعنی صاحب دو زبان و
دو رو باشد که با مردم بزبان نیک و روی خوش ملاقات نماید و اظهار
محبت کند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشد و مذمت ایشان
کند و این از قبایح صفات ذمیمه است و دلیل بر فساد قلب که رئیس اعضا
و جوارح است و در حدیث نبوی ص وارد شده است که هر که صاحب دو
رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان یا دو زبانه خواهد
بود در آتش جهنم و حضرت باقر ع فرمودند که بد بنده ایست بنده
که صاحب دو رو و دو زبان باشد که در حضور مبالغه کند در مدح
و در غیبت گوشت او را بخورد و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر ببلا
مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند و حضرت صادق ع فرمودند
که هر که ملاقات کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان چون بصحرای
محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد و از حضرت رسول ص
منقول است که آدم دو رو در قیامت می آید یک زبان از پشت سر و یک زبان
از پیش رو آویخته که از هر یک از زبانش آتش شعله کشد تا از آن آتش در
بدنش افتد بعد از آن ندا کنند در صحرای محشر این است که در دنیا دو رو
و دو زبان داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف شود **باب سیم**

# باب ششم در غضب و حقد و حسد

در غضب و حقد و حسد و تحقیق اینها در چند فصل میشود
فصل اول در غضب و حقد است بدانکه جناب اقدس الهی انسان را
مرکب کرده از عناصر اربع که یکی از انها اتش که عبارت از حرارت است
واز برای انسان که اشتعال غضب و میدهد ان حرارت مشتعل در قلب او
میشود و ان خونی که در قلب است میجوشد و منتشر میشود در عروق و [illegible]
میشود در اعالی بدن و باین جهة میرسد بصورت انسان و سرخ میشود رو
و چشم او و چونکه بشره صورت صفای دارد و بمنزله شیشه میماند که در
تو او مینماید واین در صورتیست که غضب بر ادنای از خود بکند و
بداند که بر او قادر میباشد و میتواند تشفی بکند واما اگر غضب نماید بر
کسیکه اعلای از خود باشد و مایوس میشود از انتقام و تشفی از ان خون منجمد
و منقبض میشود از ظاهر بدن تا جوف قلب و باین جهة رنگ رو زرد میشود
و اگر غضب بکند بر مثل خود و نظیر خود و شک بکند بر قدرت و تشفی
که ایا میتواند یا نه ان خون مردد میشود مابین انقباض و انبساط و مضطرب
میشود و باینجهة گاهی سرخ و گاهی زرد میشود و شهوت این قوه غضب و
لذتش در تشفی و انتقام است و اگر ممکن نشد باعث حقد میشود و کینه در دلش
میماند و هر دو حالت از صفات ذمیمه است چه غضب باشد و چه حقد و سابق
مذکور شد که اصل غضب فی نفسه مذموم نیست مطلقا و احتیاج بتکرار
نمیباشد بلکه باید انسان در وقت غضب اختیار زبانش و دستش داشته باشد
و یکی از علاجهائیکه بعد از این مذکور میشود معالجه نماید حضرت
امام زین العابدین ع فرمودند که هیچ جرعه نزد من محبوبتر نیست از جرعه خشمی
که فرو برم و صاحبش را بان مکافات نکنم و حضرت باقر ع فرمود که پدرم
میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعه

# فصل اول از باب سیم

خشمی که عاقبتش صبر است و حضرت صادق ع فرمود که هیچ بندهٔ خشم خود را
فرو نبرد مگر آنکه حقتعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میگرداند و حقتعالی
فرموده است در مقام مدح جماعتیکه خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند
از مردم که خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حقتعالی او را زیاده
بر آن عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته
باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خوشنودی
و حضرت پیغمبر فرمود که خوش میآید مرا کسیکه حلمش در هنگام غضب او را دریابد
و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی هرگز کسیرا بجهالت و تندخوئی عزیز
نکرده است و هرگز کسیرا بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و حضرت صادق ع
فرمود که چون در میان دو کس منازعه میشود دو ملک نازل میشوند بیکی
که سفاهت و تندی و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی و خود سزاواری
آنچه را گفتی و عنقریب جزای گفته های خود را خواهی یافت و با آن دیگر که حلم
کرده میگویند که حلم کردی و صبر کردی بزودی خدا ترا خواهد آمرزید
اگر حلم خود را با تمام رسانی و اگر آن دیگر هم ترک حلم کرد و هرزه های
او را جواب گفت اند و ملک بالا میروند و ایشانرا بکاتبان اعمال میگذارند
و در حدیث نبوی ص وارد شده است که حضرت عیسی ع بحضرت یحیی نصیحت
فرمود که هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو باشد بدانکه گناهی
بیاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد
بدانکه بی تعب ثوابی از برای تو نوشته شده و حضرت باقر ع فرمود که
هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و در هنگام
غضب حقتعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند و در حدیث نبوی ص فرمودند

## در مذمت غضب و حقد است

که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید تا حق تعالی
شما را عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشم را فرو برد حق تعالی
دلش را پر از ایمان کند و هر که از ظلمی که بر او واقع شده باشد عفو نماید حق تعالی
او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و از حضرت رسول منقول است که سزاوار
ترین مردم بعفو کردن کسی هست که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و
دور اندیش ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسند
معتبر از حضرت امام رضا منقول است که حقتعالی به پیغمبری از پیغمبران
خود وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزیکه بنظرت میاید
انرا بخور و دوم را که میبینی انرا بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را
مایوس از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و بیرون امد کوه عظیمی
را دید که از برابرش مینماید ایستاد و متفکر شد که حقتعالی فرموده است
که این را بخورم و حیران ماند بعد از ان با خود اندیشه کرد که البته
حق تعالی مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت ان نداشته باشم پس بجانب
کوه روانه شد که انرا بخورد هر چند نزدیکتر میرفت انکوه کوچکتر
میشد تا بنزد ان رسید انرا بقدر لقمه یافت و انرا خورد چون خورد انقدر
لذت از ان یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر پاره راه رفت طشت
طلائی دید چون مامور شده بود که انرا بپوشاند گودالی کند و انرا در خاک
پنهان کرد روانه شد چون بعقب نظر کرد دید که ان طشت از خاک بیرون
افتاده و ظاهر شده گفت انچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست
چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی میاید و قصد شکار
ان مرغ نموده و مرغ باو پناه اورد چون حقتعالی امر فرموده بود که انرا
قبول کند استین خود را گشود تا مرغ داخل استین او شد پس باز از عقب

## فصل اوّل از باب سیّم

رسید وگفت شکار مرا از دست من گرفتی و من چند روز است که از پی این
شکار رسیده ام چون حقتعالی امر فرموده بود که او را مایوس نگرداند پارهٔ
از گوشت ران خود را برید و نزد او افکند چون پارهٔ دیگر راه رفت گوشت
مرداری گندیده کرم افتاده را دید چون مامور شده بود که از آن بگریزد
گریخت و برگشت شب در خواب با و گفتند که آنچه مامور شده بودی که دیدی
دانستی که آنها چه بود گفت نه گفتند که آن کوه صورت غضب بود بدرستیکه
آدمی که غضب غالب شد خود را نمی بیند و از بسیاری غضب قدر خود را نمیشناسد
و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد عاقبتش
مثل آن لقمهٔ طیبهٔ لذیذی است که خوردی و امّا آن طشت پس آن عمل صالحی است که
چون بنده آن را میپوشاند و مخفی میگرداند حقتعالی البتّه آن را ظاهر میگرداند
برای آنکه در دنیا او را زینت دهد با آنچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت
و امّا مرغ پس آن مثل شخصی است که ترا نصیحت میکند باید که نصیحت او را قبول
نمائی و امّا باز پس آن مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب نماید او را مایوس مکن
و اما گوشت مردار گندیده آن غیبت است از آن بگریز بدانکه مردم بحسب
فطرت در قوّهٔ غضبیّه و در اصل خلقت بر سه قسمند تفریط است و افراط
و اعتدال است امّا تفریط در چنان اشخاص است که قوّهٔ منفعله ندارند و
جزء ناری در ایشان ضعیف است و حمیّت و غیرت ندارند و در وقتیکه منکرات
را مشاهده مینمایند سکوت میکنند و متغیر نمیشوند و شاید بمرتبهٔ برسند
که بر حلال و محارم خود غیرت ندارند و این از اقبح خصال است و
مذموم است عقلاً و شرعاً و عرفاً و جناب احدیّت امر فرمود بسیّد انبیاء ص
که یا ایّها النّبیّ جاهد الکفّار والمنافقین واغلظ علیهم و در آیهٔ دیگر
اشدّاء علی الکفّار و شدّت و غلظت از آثار قوّهٔ غضبی است و امّا

## در آنکه غضب بر سه قسمست

جانب افراط آنست که غالب شود قوهٔ غضبیه بر عقل و دل و از
سیاست و طاعت ایشان بیرون رود چنانچه از برای اکثر مردم میدهد و
قوهٔ اعتدالی آنست که گذشت که غضب کند و اظهار آثار آن در جائیکه ممدوح
است عقلاً و شرعاً مانند جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و کتمان کند
در عکس آن و بایست انسان معالجه خود نماید و مستخلص شود از دو
طرف افراط و تفریط این حالت بقوهٔ اعتدال که صراط مستقیم است و
معالجه غضب و صولت آن در وقت هیجان آن بامور چند میشود
بعضش علمی و بعضش عملی اما معالجه علمی آن پس امور چند است
اوّل آنکه تفکر نماید در احادیثی که مذکور شد در فضیلت کتمان غیظ
و عفو و حلم و تحمّل و رغبت نماید بان ثوابهای ابدی و قناعت نکند
باین تشفّی جزئی حقیر و محروم شود از آن ثواب و مستحق عقاب عظیم
شود دوم آنکه نظر کند باحوال پیغمبران و اوصیا و اولیا که چه مشقتها
کشیدند و چه آزارها متحمّل شدند از مردم و حلم فرمودند خصوصاً حضرت سیّد
الانبیا صلعم و اهل بیت طاهرین چنانچه روایت کرده است که حضرت خاتم
الانبیا براهی میرفتند اعرابی آمد از پشت سر و ردای آنحضرت را گرفت و
کشید چندانکه اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند و گفت ای محمد عطای
من بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم فرمودند و باو عطای جزیل نمودند
مقارن اینحال حقتعالی در نعت آنجناب فرستاد که انک لعلی خلق عظیم و
حضرت امیر چه محنتها از صحابه رسول صلعم و اصحاب خود کشیدند و در هنگام
قدرت عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل چه شمشیرها برویش کشیدند و
اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان یافت عفو
فرمود و عایشه رضه با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن

## فصل اول از باب سیم

همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن آزارها که بآن حضرت رسانیده بود
رها کرد و عبدالله ابن الزبیر را با آن شدت عداوت و آزارها که بآن
جناب رسانیده بود بعد از اسیر شدن رها کرد و بعد از ضربت زدن ابن
ملجم لعین او را امر بکشتن نفرمود و حضرت امام حسن را وصیت فرمود
که او را یک ضربت بیشتر نزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعام و شربی
که من میخورم باو هم بدهید و چندین هزار خارجی در میان اصحابش بودند
و آن معجز اهل ایمان را علانیه بکفر نسبت میدادند و کنایه‌ها میگفتند
و عفو میفرمود و متعرض ایشان نمیشد و مرویست که چون حضرت امیر
بجنگ عمرو بن عبدود رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر
بر او نزدند صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کرد حضرت
رسول فرمود که سبب توقف و تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون
بار دیگر آنحضرت بر او ظفر یافتند و او را کشتند و برگشتند حضرت رسول
از علت توقف و تاخیر سؤال فرمودند حضرت امیر فرمود که در اول فحش
گفت و آب دهان بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او از روی
غضب باشد و مراد نفس نه از برای خدا پس او را گذاشتم تا غضبم فرو
نشست و خالص از برای خدا او را کشتم سیم آنکه متذکر شود غضب
پروردگار و آنکه معاصی خودش بیشمار و با وجود این امیدوار است بعفو
و حلم پروردگار پس خودش بر غیر حلم کند و عفو نماید چهارم آنکه فکر نماید
که شاید عقوبت این غیظ و غضب و تشفی عقوبتهای دنیوی و عداوتهای
چندی و مصیبتهای چند میشود و خسر الدنیا و الآخره خواهد شد پنجم آنکه در
اغلب اوقات سبب هیجان غضب این است که مبادا در نظرهای مردم حقیر
و ذلیل شود پس فکر کند اول آنکه انسان نزد جناب اقدس الهی باید عزیز شود

نه نزد

عزیز و مخلوق و ثانی آنکه جناب اقدس الهی در صورت تشفی غیظ و غضب
بدتر و ذلیلش میکند و سیم آنکه بداند که فردای قیامت در محشر خلایق او را
مظلوم در دست این ظالم خواهد گرفت و انواع انتقام ها از او خواهند کشید
که افتضاح و ذلت و حقارت آن بمراتب شتی از امروز بیشتر است و اما علاج
عملی پس آنستکه پناه بخدا برد و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اگر ایستاده
باشد بنشیند و اگر نشسته باشد دراز شود و اگر با اینها چاره نشد وضو
بگیرد یا غسل کند و این معالجه های عملی در احادیث نبویه وارد شده است
و اسرار آن معلوم است اما استعاذه چون این از شیطان لعین میشود
پس باید پناه از آن بخدا برد و اما نشستن و دراز شدن از برای آنستکه
قدر خودش بداند که از زمین مخلوق شده است و این تغیر بآن لایق نیست
و اما وضو و غسل پس بجهت آنستکه غضب از آتش است و حرارت غریبه
و اطفای حرارت و آتش باب میشود فصل دویم در معنای حقد و کینه
و سببش و معالجه آن بدانکه حقد و کینه از نتایج غضب است بعلت آنکه
غضب کننده بعد از هیجان غضب و عجز از تشفی در حال بر میگردد بباطن
و در باطن محتقن میشود و حقد میشود و معنای حقد آنستکه این غضب
کننده از آن شخصی که غضب بر آن کرده بسیار بدش میاید و متنفر میشود
و همیشه این کینه در دلش میماند و این از قبایح صفات ذمیمه است چنانچه
حضرت رسول ص فرمودند که مؤمن کینه دل نمیباشد و مثمر امور چند میشود
از صفات ذمیمه مانند حسد که آن کینه که در دل دارد باعث میشود
بر آنکه تمنای زوال نعمت از آن شخص نماید و اگر نعمتی باو برسد مهموم و
مغموم میشود و اگر مصیبتی باو برسد خوشحال میشود و باعث هجران
و قطیعه او و غیبت کردن او و سخریه و استهزاء باو و سایر اذیتها

## فصل دوم از باب سیم

وعلاج این است که بهمان طوریکه با آنشخص سلوک میکرد قبل از این
از بشاشت و تواضع و اختلاط وغیره بهمان وضع رفتار نماید و اگر تواند
که علاوه بر این اکرام و احسان را درباره او زیاد نماید بجهت مجاهده نفس
و شیطان فهو نور علی نور و این مقام حق الیقین است و در حدیث
نبوی صلعم وارد شده است که فرمودند خبر بدهم شماها را به بهترین
اخلاق اهل دنیا و آخرت و آن اینست که عفو نمائید از آنکسی که بر شما
ستم کرده است و نیکی نمائید بآنکسیکه بشما بدی کرده است و صله نمائید
آنکسی اکه تو را قطع کرده است و چیز بدهید بآنکسی که بتو چیز ندهد
و در حدیث باقری ع فرمودند که پشیمانی بر عفو کردن بهتر و آسانتر از
پشیمانی بر عقوبت است و در حدیث معتبر وارد شده است که روزی
کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین ع میریخت ابریق از دستش
افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرد حضرت سر بالا کردند کنیزک
گفت که حقتعالی میفرماید الکاظمین الغیظ فرمود خشم خود را فرو خوردم
باز گفت که والعافین عن النّاس فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو
کردم باز گفت والله یحبّ المحسنین فرمود برو که تو را آزاد کردم از
برای خدا و بروایت دیگر منقول است که کنیزی از کنیزان آنحضرت کاسه
را شکست که در آن کاسه طعامی بود و از ترس رنگش زرد شد
حضرت فرمود برو که تو را آزاد کردم از برای خدا و در روایت
دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت
قصد او کردند حضرت فرمود که بگذارید که آنچه از بدیهای ما
پوشیده است زیاده از آنست که با نسبت میدهند پس رو بآن
شخص کردند و فرمودند که آیا تو را حاجتی هست آن مرد خجل شد

## در تعریف حلم و کظم غیظ

حضرت فرمود که جامهٔ با هزار درهم باو عطا کردند ان مرد کریان شد
و بر کشت و فریاد میکرد که کواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی
و در روایت دیکر منقول است که شخصی انحضرت را دشنام داد حضرت
فرمود که ای جوان عقبهٔ بسیار دشواری در اخرت در پیش داریم اکر من از ان
عقبه خواهم کذشت از کفتهٔ تو پروا ندارم و اکر در ان عقبه حیران خواهم
ماند من بدترم از انچه تو میکوئی و نیز مرویست که شخصی با انجناب ناسزا
میکفت و حضرت التفات باو نمیکردند ان ملعون کفت که ترا میکویم حضرت فرمودند
که منهم از تو عفو میکنم و میکذرانم و نیز مروی است که روزی جمعی در
خانهٔ انحضرت مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون اورده
خواست که بتعجیل بر سر سفره اورد خوان از دستش افتاد و بر سر طفل
صغیر انحضرت خورد و ان طفل کشته شد و مرد غلام متحیر و مضطرب
شد ان امام همام چون اضطراب غلام را دیدند کفتند تو عمدا این
عمل نکردی مضطرب مباش و متحیر مشو ترا ازاد کردم و از روی
بشاشت طعام را بحضار خورانید بعد از ان بدفن طفل مشغول شد
و در روایت دیکر انحضرت بزرکوار بر جماعتی کذشتند و شنیدند که
غیبت انحضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اکر راست میکوئید
خدا مرا بیامرزد و اکر دروغ میکوئید خدا شما را بیامرزد و بسند صحیح
مرویست که حضرت صادق ع غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند
دیر بر کشت حضرت از عقبش بیرون امدند دیدند که خوابیده است بالای
سرش نشستند و بر باد زنی که در دست داشتند او را باد زدند تا بیدار
شد فرمودند که ای فلان والله که ترا نیست که شب و روز هر دو
بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما باب چهارم در بیان

## باب چهارم در بیان حسد است

حسد است که از نتیجه های حقد است چنانچه حقد از نتیجه های غضب
است و در آن دو فصل است فصل اول بدانکه حسد بدترین
صفات ذمیمهٔ نفسانیست و اول معصیتی که حق تعالی را کردند معصیت
شیطان بود که باعثش حسد بود و آیات و اخباریکه در مذمت آن وارد
شده است بسیار است و در احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه
وارد شده از حضرت پیغمبر ص و ائمهٔ اطهار که حسد ایمانرا میخورد چنانکه
آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول ص مرویست که حق تعالی
بحضرت موسی وصیت فرمود که ای پسر عمران حسد بر مردم مبر بر
آنچه عطا کرده ام ایشانرا از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها میفکن
و نفس خود را از پی آنها مفرست بدرستیکه کسیکه حسد بر مردم میبرد
دشمن نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای من است که قسمت
کرده ام میان بندگان خود و کسیکه چنین باشد من از او نیستم و او از
من نیست و از حضرت صادق ع مرویست که حضرت لقمان بپسر خود
وصیت فرمود که حسود را سه علامت است چون غایب شد غیبت
میکند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بهم رسید شماتت
میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نمیباشد
و معنای حسد آنستکه زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر از برای خود
مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد
این غبطه است و گاهی منافسه گویند چنانچه حق تعالی میفرماید و فی
ذلک فلیتنافس المتنافسون و غبطه و منافسه اگر در امور دنیا باشد
مباح است و اگر در امور دینی و در صفات حسنه باشد ممدوح و
مستحب است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که

## بیان مذمّت حسد است

مؤمن غبطه میکند امّا حسد نمیبرد ومنافق حسد میبرد وغبطه
نمیکنند وباید دانست که حسد از امراض عظیمه است که باعث خسران
دنیا واخرت میشود وچون صاحب حسد زوال نعمت را از محسود میخواهد
هر کس را که در نعمتی میبیند ازرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد
واین ممکن نیست که نعمت خدا از همه کس برطرف شود لهذا او همیشه از
خلق بدخو ودر شکنجه ومحنت است وهم چنین صاحب حرصی که میخواهد
جمیع مالها علی الطراز او باشد واین مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا
پیوسته در الم است وصاحب این خلق بد پیوسته با خلق عالم در پیکار
است واین میسّر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا پیوسته
در تعب است وخسر الدّنیا والآخره وبدانکه انچه مستفاد میشود از
اخبار این است که اصل حسد داخل معاصی نیست وامکان ندارد
که از ان مستخلص شود وانچه مذموم است وباید اجتناب نمود
اظهار ان بزبان یا سایر اعضا است چنانچه در حدیث نبوی وارد شده
است که سه چیز است که احدی از انها نجات نمییابد گمان بردن یعنی
گمان بد وتطیّر کردن وحسد کردن وخواهم خبر داد از طریق استخلاص
از وزر ووبال این ها هرگاه گمان برده اید بان گمان اعتماد مکن
واگر تطیّر میکنی بگذر والتفات مکن واگر حسد میکنی ظلم مکن خلاصه
از برای حسود سه حالت هست اوّل انکه از ادم موذی بدش میاید
بالطّبع وخوشش میاید که بدی بان برسد ولیکن بمقتضای عقل
که رجوع میکند بدش میاید از نفس امّاره خودش که چرا خوشش میاید
از رسیدن الم وبدی واذیّت بان موذی وملامت میکند نفس
خودش را واین حالت قطعاً داخل معاصی وگناهان نیست وبر

## فصل اوّل از باب چهارم

ان معاقب نمیشود و داخل قدرت و اختیار نیست دوّیم انکه اثار
خوشحالی بیکی که بان رسیده و اظهار میکند بدی بسبب ان نعمتی که بان رسید
در زبان یا در سایر جوارح و اعضاء و این قطعا محظور است و حرام است
و از جمله کبائر خواهد بود سیّم انست که در دل خود حسد میکند و مذمّت
نمیکند خود را بر این حالت امّا محافظت میکند جوارح و اعضای خود را
از اطاعت کردن حسد و اظهار نمیکند از زبان یا دست یا مانند ان
و این قسم خالی از اشکال نیست و انچه معلوم میشود از بعضی اخبار که
عقابی بر ان نیست و احوط و اولی انستکه مجاهده با نفس امّاره خود بکند
تا بتوفیق الهی مستخلص شود **فصل دوّیم** در علت و اسباب حسد و علاج
ان بدانکه اسباب حسد یا عداوت است زیراکه خوشش نمیاید که دشمن خود
در نعمت و رفاهیت ببیند خوشش میاید که او را در مصیبت و بلیّه ببیند
یا انکه سببش تکبّر است باینمعنی که میداند هرگاه بفلان کس این نعمت برسد
و خودش بفلان مرتبه برسد تکبّر و تفاخر تعزّز خواهد کرد ان محسود بر حاسد
و این تاب نمیاورد پس باینجهة تمنّای زوال نعمت ان میکند یا انکه حاسد
میترسد که این محسود بعد از انکه بفلان مرتبه برسد مزاحمت میکند در امور
من و باعث تقویت منافع و اغراض من میشود یا انکه حاسد طالب ریاست باشد
و خوشش نمیاید که کسی بمرتبه خودش برسد یا انکه سبب حسد محسود خباثت نفس
است و علاج حسد دو امر است یکی علمی و یکی عملی امّا علمی پس انستکه بداند
حسد عین ضرر است بر حاسد در دنیا و در اخرت و ضرر بر محسود ندارد
نه بحسب دنیا و نه بحسب اخرت بلکه شاید نفع او باشد پس اینبیچاره حاسد
دشمن نفس خود شد و دوست دشمن خود و این حاسد در دنیا همیشه معذّب
و مهموم و مغموم و دلگیر میباشد بعلت انکه نعمتهای جناب اقدس الهی غیر

## در معالجه حسد است

متناهی است و در آخرت معلوم پس خسر الدنیا والاخره خواهد بود
و اگر همگی کنند اهل زمین و آسمان و بخواهند نعمتی که خدا بقای آن
بر محسود بخواهد زایل بکنند نمیتوانند و از برای محسود که دشمن خویش
است منفعت دینی دارد بعلت آنکه مظلوم است و منفعت دنیوی که
دشمن خویش همیشه در غصه و الم میباشد و اما معالجه عملی پس آنستکه ببیند
تقاضای حسد خودش چه چیز است از اقوال و افعال پس تکلیف کند
نفس خود را که ضد آن بعمل بیاورد مثلاً اگر باعث میشود حسد بر آنکه فحش
و شتم و بهتان و غیبت نماید وادارد نفس خود را که مدح و ثنا و تعریف
و توصیف او کند و اگر حسد باعث میشود بر تکبر بر او نفس خود را وادارد
بر تواضع و اکرام او و اگر باعث میشود بر قطع احسان و انعام بر او لازم
نماید بر خود که انعام و احسان زیادتر بر او نماید و همچنین محسود وقتیکه مشاهده
این امور از حاسد نماید اخلاص کیش او میشود و آنوقت حاسد دوستش میدارد
محبت و دوستی که شما بین طرفین حسد برطرف میشود از ما بین **باب**
**پنجم** در ریا و مذمت آن و سبب و علاج و اقسام و افراد آن و تحقیق
این امور در چند فصل میشود **فصل اول** در قبح و مذمت ریا حضرت
صادق ع از جد بزرگوار خود حضرت رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که
اجتناب کنید از ریا بدرستیکه آن شرک است بخدا و مرائی را در روز قیامت
بچهار نام میخوانند ای کافر ای بدکردار ای مکار ای زیانکار ثواب عمل تو برطرف
شد و مزد تو باطل شد تو را در این روز بهره نیست برو مزد خود را طلب
از کسیکه از برای او کار کردی و بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر ع
مرویست که حضرت رسالتپناه صلعم فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی
امر میفرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید بمالک که بگو باتش که قدمهای

## باب پنجم و فصل اول در ریا

ایشانرا نسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد میرفتند و روی ایشانرا نسوزانند
که وضو را تمام و کامل بجا می آوردند و دستهای ایشانرا نسوزاند که بدعا
بدرگاه من بر میداشتند و زبان ایشانرا نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند
پس خازن جهنم بایشان گوید که ای اشقیا چه کرده اید با این اعمال مستحق
جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا
میکردیم در این روز بما گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار از برای
او کرده اید و از حضرت صادق ع مرویست که لقمان فرزند خود را وصیت
کرد که ریا کننده را سه علامت است چون تنها است در عبادت کسل
و سستی مینماید و در نزد مردم بعبادت می ایستد و هر کاری که میکند توقع
دارد که او را بر آن کار ستایش کنند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که کسیکه برای مردم نماز گذارد او مشرک است و کسیکه زکوة
برای مردم دهد مشرک است و کسیکه روزه برای مردم بگیرد
مشرک است و کسیکه حج برای مردم کند مشرک است و هر که فرموده
خدا را برای مردم کند مشرک است و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده
را و حضرت صادق ع فرمود که هر ریائی شرک است بدرستیکه هر که
از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند
مزدش بر خدا است و نیز از آنحضرت مروی است که فرمودند هر بنده
که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نگذرد روزی چند
مگر اینکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که
اندکی از عمل خود را از برای خدا بکند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر
سازد و کسیکه بسیاری از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد
ریا کند البته عمل او را در نظر آنجماعت که ایشانرا منظور داشته سهل

و اندک

## فصل دوم در اقسام ریا و درجات آن

واندك نمايد فصل دوم در اقسام ريا و درجات آن بدانكه اقسام
ريا بسيار است و در اينجا اشاره به بعضى از افرادش ميشود اوّل انكه
ريا باصل ايمان و اسلام كند و صاحب اين از منافقين است و شايد
از كفّار بدتر باشد و در جهنّم مخلّد است دوّم ريا در اصول عبادات است
مانند صلوة و زكوة و حجّ و روزه و جهاد كه اين اعمال از براى خدا بجا نياورد
و اكر خالى بطمع بود و كسى بر او مطّلع نميشد و خوف از خلق و مذمّت ايشان
نداشت بعمل نياورد و اين نزديك است بقسم اوّل و صاحب اين قريب است
بمرتبه كفر و از سابق اسان تر است سيّم ريا كردن در نوافل و مستحبّات
و جماعت و اين نيز از جمله محرّمات است امّا از سابق اسان تر است چهارم
ريا كردن در وصف عبادت مانند طول دادن ركوع و سجود و قرائت و
قنوت و از اينقسم و كاهى ريا در اقوال ميشود مانند ريا بوعظ و كلام فصيح و
بليغ و حفظ احاديث و قصص و حكايات از براى جلب قلوب مردم و كاهى
در افعال ميشود و افعال كاه هست دنيوى ميشود مانند ريا بلباس خوب
و استعمال بوى خوش و نكاهداشتن خدام و غلام و كنيز و امثال ان و
اينها اكر بقصد اظهار تعفّف از خلق و اظهار غنا و اظهار نعمت خدا و مانند
ان باشد خوب است و ممدوح است و اكر بقصد تكبّر و تجبّر و تفاخر و تكاثر
و علوّ منزلت باشد حرام و مذموم و كاهى قصد مرائى از ريا تمكّن از معصيت
است مثل انكه اظهار صلاح و تقدّس و ورع ميكند تا انكه مردم بر
او اعتماد نمايند و امانت نزد او بسپارند يا ولايت بر اموال و اوقاف
و ايتام باو واكذارند و غرض او اكل اموال مردم باشد و كاهى قصد او
بريا رفعت است كه عزيز و مكرم و محترم باشد نزد خلايق و كاه هست
ريا جلى باشد مثل انكه باعث و بر عمل غير رضاى الهى باشد و كاه

## فصل دوّیم از باب پنجم

خفی میشود و آن چند قسم است اوّل آنست که عمل را در خلاء و ملاء
بعمل میآورد امّا آنکه در ملاء خوشش میآید و نشاطی و رغبتی بهم
میرساند و در خلوت سست میشود و دوّیم آنست که عمل را در خلوت
میکند اما خوشش میآید که مردم بر عملش مطّلع شوند و خوشحال میشود
و این اگر در ابتدای عمل قصدش محض رضای خدا باشد و بعد از ظهور
این عمل نزد مردم خوشش آمده ان شاء الله ضرر ندارد و گاه هست خود
اظهار عمل خود نماید بقول صریح بعد از وقوع آن عمل در خلوت مثل آنکه
بگوید فلان عمل را کردم و گاه هست اظهار آن عمل بکنایه و افعال مینماید
مثل آنکه اظهار ضعف کند و هموار حرف زند و چرت زند تا آنکه معلوم
شود که این تهجّد کرده و بیخوابی کشیده و روزه گرفته و گاهی ریا خفی از
سابق میشود که عمل را در خلوت میکند و کسی بر او مطّلع نمیکند و اظهار
آن نمیکند و خوشش نمیآید از اظهار آن ولیکن خوشش میآید که مردم
سبقت بسلام بر او نمایند و منتهای اعزاز و اکرام باو نمایند و سعی در
خدمتگذاری او نمایند و اگر خلاف آن ببینند نسبت بر او شاق میشود و
باینجهة معلوم میشود که عمل او ناقص است و در نظر او بوده از اطاعتیکه
بعمل آورده این امور را و اگر اطاعات از او صادر نمیشد این توقّعات از
مردم نمینمود و گاهی انسان ترجیح خلوت بر ملاء میکند در عمل و بعضی
این قسم را از ریا دانسته اند زیرا که اگر عمل او خالص بود و از برای محض
رضای خدا بود چه میبایست بر او تفاوت کند خلاء و ملاء و گاهی مهیّا
میشود از برای عمل خیر و متنبّه میشود که قصد او خالص نیست و قصد
او ریا است و میگوید چرا زحمت بکشم و متحمّل تصدیع و مشقّت بشوم
و عمل من باطل و عاطل بشود و علاوه بر آن معاقب بشوم و ترک میکند

## در اقسام اعمال بریا است

عمل را و این نیز از اقسام ریا دانسته‌اند زیرا که شیطان منتهای سعی
میکند که عمل را فاسد کند و بعد از آنکه اصل عمل ترک شد شیطان
خوشحال میشود و میگوید مرا از زحمت خلاص کرده اید فصل سیم در
اسباب ریا و علاج آن بدانکه اسباب ریا لذت بردن از تعریف مردمان
و فرار نمودن از الام مذمت مردم و طمع داشتن در آنچه که در دست
مردم است پس علاج مرائی این است که تفکر نماید در عقوبت ریا و آنچه
فوت میشود از او در دنیا از صلاح قلب و توفیق و اضطراب حال بسبب
ملاحظه کردن رضای مخلوق و آنچه متعرض آن میشود از عقوبت اخروی
و رسوائی در محشر و آن اغراض فاسده و مطالب دنیه که در نفس او مستقر
گردیده قلع نماید بتوسل بجناب اقدس الهی و تفکر در فنای این نشأ فانی و
بی اعتباری دنیا و مال و جاه و آنکه هیچکس بدون اعانت الهی قادر بر نفع
اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات
الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل بدی
و حقارتش براو منکشف گردد و آنکه خود را عادت بدهد بمخفی کردن
عبادات و طاعات و اگر اینها هم فایده نکرد علاج او منحصر است بمعجون
اعظم و فاروق اقوم که ترک حب دنیا است و الا با وجود حب دنیا در قلب
انسان و انهماک بشهوات و لذات اخلاص در عمل میسر نیست و مثال او
مثال شخصی است که در پای درختی نشسته بود و مشغول است مشغول ذکر با
و با حضور قلب عبادت نماید و در این اثنا طیوری چند بر روی آن درخت جمع
شدند و آوازها بلند کردند و این شخص از حضور قلب باز ماند و برخاست
و متوجه دفع ایشان شد و چون مشغول شد باز جمع شدند و چند آنکه ایشان
را میراند فایده نمیکرد شخصی بهم رسید و با او گفت ای برادر تا این درخت باقی

## فصل ششم از باب پنجم

است از اینجا نور این خلاصی ممکن نیست اگر خلاصی میخواهی درخت را برکن
چنین کرد و فارغ شد و همچنین ای نفس اگر خواهی عمل تو از شوائب ریا
و حب جاه و عزت خالص باشد سعی نما که درخت محبت دنیا را بیشه دار
مرغان خواهشها و خیالات از دل خود بکن فان حب الدنیا راس کل خطیئة
باب ششم در تکبر و ذم و قبح آن و انواع و اقسام و سبب و علاج آن
و تحقیق این امور در چند فصل واقع میشود فصل اول در قبح و مذمت
تکبر است بدانکه تکبر از بدترین صفات ذمیمه است و موجب ندامت
دنیا و آخرت میشود و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده
است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد
از سجدهٔ حضرت آدم و ملعون ابد شد و از حضرت صادق ع پرسیدند
از ادنای مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنای مراتب الحاد است و در
حدیث دیگر فرمود که کبر ردای خدا است یعنی مخصوص اوست هر که
با خدا منازعه کند در ردای او خدا زیاده کند پستی او را و از حضرت
امام محمد باقر ع منقول است که عزت ردای خدا است و کبر ازار خدا است
هر که چیزی از این دو صفت را بر خود ببندد خدا او را سرنگون در جهنم
افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی داخل بهشت نمیشود که در دل
او بقدر سنگینی ذرهٔ از کبر باشد و از حضرت صادق ع منقول است
که در جهنم وادی هست برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت
کرد بحق تعالی از بسیاری گرمی خود و سؤال کرد رخصت نفس کشیدن را
پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود که
حقتعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه‌های ریزه
خواهد کرد که پامال خلایق باشند تا حقتعالی از حساب ایشان فارغ شود

## در تکبر است

در روایت دیگر فرمود که هیچ بندهٔ نیست مگر آنکه در سرش لجامی
هست و ملکی او را در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر دهانش
میزند که پست شو خدا تو را پست کند پس او بدتر نزد خود از همه کس عظیم تر است
و در دیده مردم از همه کس حقیرتر است و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا او را
بلند میکند و آن ملک باو میگوید که بلند شو خدا ترا بلند گرداند پس او پیوسته
حقیرترین مردم است در نفس خود و رفیع ترین خلق است در دیده های مردم
فصل دوم در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را از بزرگ دانستن است
و اظهار کبریا و عظمت کردن و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع و اقسام
دارد یک نوعش تکبر بر جناب اقدس الهی است چنانکه فرعون و نمرود بودند
و سایر آنهائیکه از بندگی خدا تکبر مینمایند و یک نوعش تکبر از تابع شدن انبیا و اوصیا
و علما و اهل حق و تکبر از انقیاد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی
که حق تعالی ایشان را تفضیل داده است مثل آنهائیکه متابعت انبیا و اوصیا و
اهل حق را نکردند و گاهی تکبر بر مردم و سایر خلق نماید و مردم را حقیر میشمارد
و خود را از دیگران بهتر داند و این قسم گاهی بعلم میشود و گاهی بحسن تحریر و گاهی
بحسن تقریر و گاهی بعبادت و ورع و گاهی بحسب و نسب و گاهی بجمال و مال
و گاهی بقوت و شوکت و انصار و اتباع مثل خانهای رفیع ساختن برای
اظهار زیادتی و جامههای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن
و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا
و مساکین و مثل آنهائیکه از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت
بایشان توقع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش
عزت و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکات
و سکنات تمکین و وقار بر خود ببندند و گردن کشی کنند و در مجالس بالا نشینند

## فصل دوم از باب ششم

طلبند و از اعمال چیزیکه منافی وقار ایشان است ابا نمایند و اکثر این امور از
اخبار اهل بیت مستفاد میشود چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که اعظم
افراد کبر آن است که سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را پرسیدند
که سفیه شمردن حق کدام است فرمود که آن است که جاهل باشی بحق و طعن
کنی اهل حق را و در حدیث دیگر شخصی بآنحضرت عرض نمود که من طعام نیکو
میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام از پی خود میبرم
آیا در اینها تکبر و تجبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون است که مردم را
حقیر داند و حق را جهالت شمارد راوی گفت که من حق را جهالت نمیشمارم و اما
تحقیر مردم را نمیدانم فرمود کسیکه مردم را سهل شمارد و تجبر و زیادتی بر ایشان
کند او است جبار و در روایت دیگر حضرت رسول ص فرمودند که در وقتیکه
امت من بتجبر راه روند و دستها را در راه رفتن دراز کشند و غلامان فارسی
و رومی خدمت ایشان کنند و جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید
و بدفع یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند دیگر مرویست از آنحضرت ص که هر که
بنا کند بنائی از برای سمعه و ریا حق تعالی در روز قیامت آنخانه را تا هفتم
طبقه زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم
اندازد صحابه گفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بریا و سمعه
فرمود که آنستکه زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران
و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد
و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم زیرا
که او اول کسیستکه تکبر و خیلا کرد و بسبب آن خدا او را در خانه اش بزمین
فرو برد و هر که اختیال میکند با خدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود که
هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حقتعالی او را محشور نماید در روز

قیامت

## در علاج تکبر است

قیامت بقدر موری چهار برابر بصورت آدم تا داخل جهنم شوی فصل بیستم
اسباب تکبر و علاج تکبر است بدانکه اسباب تکبر دو قسم است دینی و دنیوی و
دینی دو قسم است علم است و عمل و دنیوی پنج چیز است نسب است و جمال
و قوت و مال و کثرت اعوان و انصار است پس اگر سبب تکبر او علم است بداند
که علم از برای عمل است و هر کس عمل بعلم خود نکند شیطان است و مقتضای
علم او اینست که تکبر نکند و اگر سبب تکبر عمل باشد میبایست بداند که عمل
بدون حسن عاقبت و خاتمه کار نماید و شاید آنکسانیکه بر ایشان تکبر بعمل
نموده عاقبتشان بخیر باشد و عاقبت خودش بد باشد پس عالم عامل همیشه خوف
و تشویش از عاقبت و سوء خاتمه باید داشته باشد و همه کس احتمالی بدهد که
بهتر از خودش باشد و اگر تکبر او بنسب باشد باید فکر بکند که تکبر کردن بکمال
غیر عین حمق است و اگر آنکه حسن نسب دارد خودش رذل باشد که چه فایده بحال
او کرده است بودن او از فضله غیر با رذل بودن خودش و باید پدر
و جد حقیقی خود بشناسد که والد ماجد نزدیک او نطفه منی نجسی و جد امجد
اعلاء او خاک ذلیل چنانچه در آیه شریفه بدء خلق الانسان من طین ثم جعل
نسله من سلالة من ماء مهین و اگر تکبر او بجمال باشد پس علاج او انستکه
یکقدری تامل فرماید در قبح باطن خود از بول و غایط و خون و قیح و رطوبات
فضلی که اگر خودش مشاهده کند متنفر میشود و آنکه شبانه روزی چند دفعه بایست
به بیت الخلاء تشریف ببرد و فکر نماید که از کجا بیرون آمده از ممر حیض و قاذورات
و در آن مکان غذای او چه بود و بعد از این چه خواهد شد و بجائی خواهد رسید که
هیچکس از احباب او متحمل رؤیت او نمیتواند شد و اگر او را بدون رطوبت
میت کنند باید غسل کنند و اگر تکبر او بقوت باشد باید تامل نماید در آن
علل و امراض و آفات و عاهاتیکه بر او مسلط شدند و آنکه خودش

## فصل سیم از باب ششم

ضعیفتر از هر ضعیفی و اگر مگس از او چیزی بردارد نمیتواند مستخلص
نماید و اگر پشه داخل دماغ او بشود یا مورچه داخل گوش او بشود عاجز میشود
و اگر خار در پای او برود عاجز میشود و اگر یکروز تب بکند قوت یکساله از
او میرود و هر قوتی که داشته باشد زیاده از قوت خر و فیل و شتر و گاو
نمیباشد و اگر قوه منفعله داشته باشد بصفات بهائم فخر نمیکند و اگر تکبر
او بغنا و مال باشد یا باتباع باشد باید بداند که این تکبر بسبب چیزیست که خارج
از ذات انسانی است و این اقبح انواع تکبر است که تکبر بکند بچیزیکه یهود و نصاری
و کفار دارند و بچیزیکه در دمی برود و بداند این چیزها عاریه است و هر وقتی
از دست کسی میگیرند و بدست دیگری میدهند و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر مرویست که فرمودند عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه
خلق شده است و در آخر جیفه و مردار گندیده میشود و در میان این و حال نمیداند
که با او چه میکنند و چه بر سر او میآید و حضرت امیر فرمودند که عجب دارم از
فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده است و در میان
این دو حال ظرف بول و غایط است و با اینحال تکبر میکند و باید متکبر نیز معالجه
خود را نماید و بامری چند که موجب ملکه تواضع است مثل پست نشستن در
مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارهائی
شدن که منافی تکبر است چنانچه منقول است که کسیکه از کبر ترسد با خادم خود چیزی
بخورد و گوسفند را بدست خود بدوشد و حضرت صادق فرمودند که هر که پای خود
را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزیکه از بازار خرد خود بخانه برد از کبر ایمن
میشود و باید متکبر در این فکر نماید که تکبر نتیجه خلاف مقصود او میدهد زیرا
که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخبر مخبر صادق و وجدان معلوم شده است
که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین خلقند و متواضعان عزیزترین

## در عجب و مذمت و اسباب و علاج آن

خلقند و باید تفکر نماید در اطوار و رفتار پیشوایان دین که چگونه تواضع
وشکستگی مینمودند با وجود آنکه جامع اخلاق حمیده و صفات پسندیده بودند
و اگر تکبر بر بنده لایق بود بایشان الیق و اولی بود باب هفتم در قبح عجب
و مذمت آن و اسباب و علاج آن و تحقیق این امور در چندین فصل
میشود فصل اول در مذمت و قبح آن بدانکه بدترین صفات ذمیمه
عجب است و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن از حضرت امام
موسی مرویستکه بیکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد
و اهتمام و عبادت و بیرون مبر هرگز نفس خود را از حد تقصیر در
عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان
بدرستیکه خدا را نمیتوان عبادت کرد بنحویکه اوسزاوار عبادتست و از حضرت
امام محمد باقر بجابر فرمود که ای جابر خدا هرگز ترا از نقص و تقصیر بیرون
نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصر و ناقصی و از حضرت امام رضا
منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد
از آن قربانی کرد قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان
آن بود که آتشی میامد و آنرا میسوخت چونکه قربانیش مقبول نشد با نفس
خود خطاب کرد که تقصیر همه از تو است و نقص از تو است و ناقص بودن
عمل از تقصیر و گناه تو است پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتیکه
نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت
امام موسی فرمود که هر عبادتیکه از برای خدا کنی در آن عبادت در
پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستیکه بندگان در همه عملهائیکه میکنند
در میان خود و خدا مقصرند مگر کسیکه خدا او را معصوم گردانیده باشد
و از حضرت صادق منقولست که خدا میدانستکه گناه از برای مؤمن از

## فصل اول از باب هفتم

عجب بهتر است و اگر نه این بود نمیگذاشت که هیچ مؤمنی بگناه مبتلی شود
و از آنحضرت منقول است که گاه هست آدمی گناهی میکند و از آن نادم
و پشیمان میباشد و بعد از آن عمل خیری میکند مسرور و خوشحال میشود
و از آن ندامت و پشیمانی باز میماند پس اگر بر آنحال اول میماند برای او
بهتر بود از خوشحالی که آخر بهم رسانید و حضرت صادق ع فرمود که عالمی
بنزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چون است گفت کسی مثل من از نماز
او میپرسد و حال آنکه من سالها است که عبادت میکنم پرسید که گریه تو
چون است گفت آنقدر میگریم که اشک از رویم جاری میشود آن عالم گفت
که اگر خنده میکردی و ترسان بودی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد و
اعتقاد تو بعبادت شده است بدرستیکه عبادتی که بر آن اعتماد داشته باشند
بالا نمیرود و از امام محمد باقر ع منقول است که دو کس داخل مسجد
شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و
فاسق صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده
بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب در خاطر او بود و فاسق
در فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان
خود و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود که شیطان
روزی نزد حضرت موسی ع آمد و کلاهی برنگهای مختلف بر سر داشت
چون نزدیک رسید کلاه از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام
کرد حضرت موسی ع گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه تو
از همه کس دور گرداند گفت آمده ام ترا سلام کنم برای قرب و منزلتی
که نزد خدا داری حضرت موسی ع پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری
گفت باین میربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو کدام گناهست که

## در مذمت عجب است

چون فرزند آدم مرتکب آن شود تو بر او مسلط و غالب میشوی گفت
وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش را
در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق ع فرمود خطاب نمود که ای داود
بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را بشارت ده گناهکاران را
که توبه ایشان را قبول مینمایم و گناه ایشان را عفو میفرمایم و بترسان
صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده را که من او را
بمقام حساب در آورم و بعدالت حساب او کنم هلاک میشود فصل دوم
در معنای عجب و لغتهای آن بدانکه عجب عبارتست از خوب
دانستن عمل و آنرا عظیم دانستن و اعتماد بر آن نمودن و از جمله آفات
آن این است که باعث بر تکبر میشود و باعث بر فراموشی گناهان و
حقیر شمردن گناهان میشود و بذل جهد در تلافی گناهها نمیکنند و
گمان میکنند که آمرزیده شد و طاعات خود را عظیم میشمارد و منت
بر پروردگار خود میگذارد و فکر و دقت نمیکند در آفات طاعات خود از
ریا و عجب و مانند آن و هر کس تفقد و تفحص نمیکند از آفات طاعات خود
عمل آن ضایع و باطل است و عمل خالص اکسیر است و باعث میشود عجب بر خاطر جمعی
از عذاب و عقاب جناب اقدس الهی و این مذموم است چنانچه فرمود و لا یامن
مکر الله الا القوم الخاسرون و باعث میشود عجب بر آنکه تعریف خود را بکند
و این از جمله خصال ذمیمه و باعث میشود بر ترک استفاده و استشاره و فتور
در عبادات و طاعات است فصل سیم در اسباب و علاج عجب است بدانکه
گاه سبب عجب همان اسبابی که در تکبر مذکور شد میشود و علاج آن همان
علاجی است که در تکبر مذکور شد و گاه است عجب باقوال و افعال و
اعمال و احوال خود نماید و اسباب این عجب جهل محض و محض جهل است

وعلاج

## فصل سیم از باب هفتم

وعلاج این بعلم است مثلاً انسان یا عجب میکند بافعال خود که اختیاری او نباشد یا بافعال خود که اختیاری او باشد وقسم اوّل واضح الفساد و بدیهی القبح است زیراکه چیزیکه اختیاری او نباشد معنی ندارد که عجب باو بکند مثل صحّت اعضا وسلامت جوارح ومانند اینها وقسم ثانی که اختیاری او باشد مثل ورع وتقوی وعبادت وسایر اعمال صالحه است پس باید فکر کند وتامّل نماید که سبب عجب باین مراتب اگر از حیثیّتی که معلوم او شده که این افعال از قوّت وقدرت خود بدون کمک واعانت جناب اقدس الهی صادر شده پس این جهل محض است زیراکه مجموع این اعضا وجوارح والات وقدرت مخلوق خدا است ونعمتهای جناب اقدس الهی است پس چگونه عجب میکند بچیزیکه از خودش نباشد واگر عجب او از این راه است که خودش سبب قربت شده وتحمّل از برای طاعات شده باید فکر نماید که این قوّت والات واعضا وجوارح وسایر اسبابیکه باینها این اعمال را بعمل اورده از کیست وبعد از انکه دانست که اینها از جملهٔ نعمتهای جناب اقدس الهی است برای او واز تفضّلات پروردگار برای او بدون وسیله واستحقاق پس میبایست عجب نکند بخود وبتفضّل جناب اقدس الهی که چگونه براو انعام فرموده بدون استحقاق واگر گمان کند که چون من محبّت جناب اقدس الهی را داشتم باین سبب مرا توفیق عبادت وطاعت داد بایست فکر بکند که این محبّتی که ادّعا میکند نیز از جملهٔ نعمتهای الهی است که تفضّل بر او کرده بدون استحقاق پس تعجّب بکند از کرم وجود او پس هیچ معنی ندارد که عابد بعبادت خود وعالم بعلم خود وصالح بصلاح خود ومالدار بمال خود وقوی بقوّت خود نماید بعلت انکه مجموع این امور از تفضّلات باری است و مشغول بشود در ذکر وشکر او وباز بداند که این شکر نعمت اخری است که مستحق

شکر

شکر دیگر میباشد و هکذا تا آنکه بداند که خودش عاجز و قاصر است در ادای شکرها
باب هشتم در قبح و مذمت دنیا و معنای دنیا و آخرت و اسباب حب دنیا
و علاج آن و بعضی تمثیلات در اینباب و این امور در چندین فصل منقسم
میشود فصل اول در بیان مذمت دنیا است بدانکه قبح و مذمت دنیا
از برای هر کس که اندک عقل و شعوری داشته باشد ظاهر و هویدا است و لیکن
چون شیطان و نفس اماره و هوس او را مزین ساخته در نظرها و عقل و
مشاعر را از ملاحظه قبایح آن صرف نموده لهذا عقلا محتاج شدند بتنبیهات
و مواعظ و نصایح سیما مواعظ و نصایحی که از مقربان رب الارباب و
مطلقان دنیا طلاقاً لا رجوع فیه وارد شده است حضرت صادق ع فرمودند
که حقتعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه
را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما چشیدن
شیرینی از لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر ع فرمود که هیچ
خلقی معین و ناصر دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود
که علامت رغبت بثواب آخرت ترک زینتهای دنیا است بدرستیکه زهد
در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای اینکس قسمت فرموده است پس کسی غبن
دارد که بهرهٔ آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق ع فرمود
که روزی حضرت رسول ص محزون از خانه بیرون آمدند ملکی بر آنحضرت نازل
شد و کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را برای آنحضرت آورد و گفت
ای محمد این کلید گنجهای دنیا است پروردگارت میفرماید که بگشا خزینه
های دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبهٔ تو نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت
فرمود دنیا خانه کسیستکه در آخرت خانه نداشته باشد و از برای
دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت که بحق خداوندی که

## فصل اول از باب هشتم مذمت دنیا

که تو را براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان
چهارم میگفت در هنگامیکه کلیدها را بمن میداد و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت رسول ص گذشتند بر بزغالهٔ مرده که گوشش بریده که در مزبله
افتاده بود پس باصحاب خود فرمود که این بزغاله بچند ارزد گفتند اگر زنده
بود بیکدرهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن پروردگاری که جان
من در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد
صاحبش و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس طلب حق از راهی نکرده است
بهتر از راه ترک دنیا و فرمود که مزهٔ ایمان را نمی یابید شما و حرام است لذت
ایمان بر شما تا زهد در دنیا نورزید و فرمود که هرگاه مؤمن خود را از
محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی محبت
الهی را مییابد و او نزد اهل دنیا چنان است که گویا دیوانه شده است
و عقلش مخلوط شده است و لیکن نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی
با دل او مخلوط شده است و باین سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود
که دلی که از محبت دنیا و کدورتها صاف و خالص شد زمین بر آن
دل تنگ میشود تا میل بایمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و
از حضرت صادق ع منقول است که حقتعالی بحضرت موسی وحی نمود
که ای موسی دل خود را بدنیا مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان
و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را از پدر و مادر
خود اخذ کند ای موسی اگر تو را بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب
خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و
طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بآن احتیاج نداری و
دیدهٔ خود را میفکن بسوی هر که فریب دنیا خورده است که او را

## در مذمت دنیا

بخود کذاشته‌ام و بدان بدرستیکه هر فتنه ابتدای ان محبت دنیا است
و ارزو مکن حال کسیرا که مال بسیار دارد که با بسیاری مال بسیاری کناه
میباشد بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال دارد و ارزو مکن حال کسیرا
که مردمان از او راضیند تا ندانی که خدا از ان راضی است و ارزو مکن حال
کسیرا که مردم اطاعت او مینمایند بدرستیکه اطاعت کردن مردم او را
و متابعت او نمودن بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعان است و
حضرت امام رضا فرمود که عیسی بن مریم بحواریون فرمود که ای بنی اسرائیل
از رده مباشید برانچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل دنیا از رده
نمیباشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر ع
فرمود که چه کویم در وصف خانه که اولش مشقت و عنا است و اخرش
نیستی و فنا است و در حلالش حساب است و در حرامش عقاب است هر کس
غنی میشود در ان مفتون است و هر که محتاج میشود محزون است و هر که
از برای او سعی میکند بدست نمی‌اید و هر که ترکش میکند رو باو
میاورد و هر که خواهد از احوال او عبرت کیرد و بینا شود او را بعیوب
خود بینا میکرداند و کسیکه برغبت بسوی ان نظر نماید کورش میکند و
شیخ صدوق روایت کرده است که چون حضرت رسول از سفری مراجعت
میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه تشریف میبردند و مدتی میماندند
و بعد از ان بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای انحضرت
حضرت فاطمه دو دست برنج و قلاده و دو کوشواره از نقره ساختند
و پرده بر در خانه اویختند چون حضرت مراجعت فرمودند و بخانه فاطمه
داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند و انحال را مشاهده نمودند
غضبناک بیرون رفتند و بمسجد درامدند و نزد منبر نشستند حضرت

# فصل اول از باب هشتم

فاطمهؑ گمان بودند که برای انها حضرت رسولؐ چنین بغضب امدند پس گردن
بند و دستبرنجها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را بنزد
حضرت فرستادند و باشخصیکه انها را برد گفتند که بگو که دخترت
سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون نزد انحضرت
اوردند سه مرتبه فرمود که کرد انچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از
محمدؐ و ال محمدؐ نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه میبود خدا به
دنیا کافر را شربتی از اب نمیداد پس برخواستند و بخانه حضرت فاطمهؑ
داخل شدند و نیز مرویست که روزی حضرت امیرؑ در بعضی از باغهای
بیلی در دست داشتند و اصلاح ان باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا
شد در غایت حسن و جمال و گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمائی
ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم بگنجهای زمین
و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت
نام من دنیا حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا
در من بهره نیست پس باز مشغول بیل زدن شدند و در حدیث مصطفویؐ
وارد شده است که حقتعالی وحی فرمود بدنیا که بتعب انداز کسی را که ترا
خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در
دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است و زهد در دنیا موجب راحت دل
و بدن است و حضرت امام محمد باقرؑ فرمود که مثل کسیکه حریص است بر جمع دنیا مثل
کرم ابریشم است که هر چند بر خود ابریشم بیشتر میتنند راه در رفتن بسته تر میشود
و خلاصیش مشکلتر است تا بحدیکه در انها از غم میمیرد و حضرت صادقؑ
فرمود که حضرت لقمان بفرزند ارجمند خود فرمود که ای فرزند مردم برای
اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه انها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی

که

## در مذمّت دنیا است

که برای ایشان جمع میکردند و بدرستیکه بندهٔ متدوری که بکار تو چند
تورا امر کرده اند و مزدی برانها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را
تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در اینجا دنیا از بابت گوسفندیکه در زراعت
سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود و او را بکشند و هلاکش در فربهی ان باشد
ولیکن دنیا بمنزله پلی بدان که بر نهری بسته باشند که از ان پل گذری و انرا
گذاری و هرگز بسوی ان بر نگردی پس انرا خراب بگذار و عمارت ان مکن
بدرستیکه تو را امر با بادانی ان نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حقتعالی
میایستی از چهار چیز از تو سئوال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز
انرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز انرا فانی کردی و از مالت که از کجا
کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو از برای جواب و محزون
مباش بر انچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستیکه اندک دنیا بقا ندارد
و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس تهیهٔ اخرت خود را بگیر و سعی کن
در بندگی و پردهٔ غفلت را از رو بگشا و خود را در معرض نیکیها و
احسانهای پروردگار خود در اور و در دل خود توبه را تازه کن و تا
فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از انکه اجل رو بتو اورد و
قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و انچه اراده داری
حایل گردد و حضرت امام رضا ع فرمودند که مثل دنیا مثل اب شور دریاست
که هر چند ادمی بیشتر میخورد تشنه تر میشود تا هنگامیکه او را بکشد
و حضرت صادق ع فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین ع نوشته است
که مثل دنیا مثل مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت است
و شکمش پر است از زهر کشنده عاقل از زهرش حذر مینماید و طفل
نادان بنرمی خط و خالش میل میکند و با ان بازی میکند و حضرت

## فصل اول از باب هشتم

امام موسی کاظم ع فرمود که دنیا از برای حضرت عیسی ع متمثل شد در صورت
زن ازرقی حضرت از آن پرسید که چند شوهر کردی گفت بسیار پرسید که همه
ترا طلاق گفتند گفت نه همه را کشتم فرمود که وای بر حال شوهرهای باقی
مانده است چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده است و در حدیث
دیگر فرمود که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریائیست
عمیق و گروه بسیار در این دریا غرق شده اند پس باید کشتی تو در این دنیا تقوی
و پرهیزکاری باشد و آنچه در این کشتی بر کنی از توشه و متاع ایمان اعمال
صالحه باشد و بادبان آن توکل باشد که بدون توکل بر خدا آن کشتی براه نمیرود
و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد و از حضرت
رسول ص مروی است که فرمود مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی
تناول مینماید که در هنگام خوردن لذیذ است و چون بمعده رسید متعفن و بدبو
میشود و هرچند طعام لذیذتر و چرب و شیرین تر است مدفوعش بدبوتر و کثیف
تر است و از رو مفسده خوردنش بیشتر است بدرد و الم بر اکلش بیشتر مترتب
میشود همچنین از دنیا هرچند بیشتر و بهتر آنرا متصرف میشوی در هنگام
مردن که وقت دفع آنست تلخی و ضررش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانه
که دزد بر آن زند هرچند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تر است حسرت صاحبش
بیشتر است و همچنین دزد اجل که بر خانه مال زند هرچند از دنیا بیشتر
جمع کرده است الم مفارقتش شدیدتر و صعب تر است و لا قوة الا بالله
**فصل دویم** در بیان معنای دنیا است و فرق ما بین دنیا و آخرت بدانکه
اکثر خلق معنای دنیا و آخرت را نفهمیده اند و بعض اموری که مذموم نیست
مثل مال و جاه و خدم و حشم و مانند آن خیال کردند که از دنیا است و مذمت
کردند و حال آنکه چنان نیست و گمان کردند که بد خوردن و بد پوشیدن و در

## فصل دوم در معنای دنیا است

جای بد نشستن آخرت است و حال آنکه گاه است عین دنیا باشد و بعض کسها
چنین دانسته‌اند که دنیا عبارت است از نشأ دنیوی که ما قبل از موت است
و آخرت عبارت است از نشأ اخروی که ما بعد از موت باشد و این محض اشتباه
و اشتباه محض است زیرا که طاعات و عبادات و اعمال حسنه و محاسن
اخلاق در این نشأ دنیوی تحصیل میشود و باین جهة حضرت فرمودند نعم
العون علی الآخرة الدنیا بلکه دنیای مذموم عبارت است از هر چیزیکه
باعث بعد و دوری از خدا میشود هر چند که نماز و روزه و جهاد و حج و
انفاق و تصدق باشد و مانند آن هر گاه مقصود شر از این امور رضای
الهی نباشد و هر چیزیکه باعث قرب و رضای الهی میشود آن عین آخرت است
هر چند که مال و خدم و حشم و خانهای وسیع و زنهای خوب باشد اگر مقصود
از اینها رضای الهی باشد خلاصه مدار بر نیت است و مرویست که حضرت امیر
المؤمنین شنیدند شخصی مذمت دنیا میکرد فرمودند که ای مذمت کننده دنیا
که فریفتهٔ او گردیدهٔ و بازی از او خوردهٔ آیا فریبش را میخوری و بعد از آن مذمتش
میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بر او جرم اثبات میتوانی
کردکی تو را غافل گردانید از احوال خود و بچه چیز تو را فریب داد و چگونه
تو را فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان را
بتو نمود و بخوابگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود و چه بسیار
بیماران را متوجه معالجهٔ ایشان شدی و بدست خود بیمارداری ایشان کردی
و برای ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی
و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفع بایشان نبخشید و چندانکه حیله کردی بمطلب
خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رهانتوانستی کرد
پس دنیا چون تو را فریب داده است و حال آنکه حال آن بیماران را مثلی برای

## فصل دوم از باب هشتم

حال تو کردانید که تو از حال او بر حال خود اگاه شوی و از نفع نکردن چاره
و تدبیر تو بر حال خود پند کیری و بمردن او مردن خود را بیاد اوری بدرستیکه
دنیا نیکو خانه است برای کسیکه پندهای انرا ملحوظ کند و خانه عافیت
برای کسیکه در احوال تدبر نماید و بفهمد و خانه توانکری است برای کسیکه
توشه اخرت خود را از ان بالا برکیرد و محل تنبیه و اکاهی است برای
کسیکه از اوضاع ان پند کیرد و دنیا محل پیغمبران خداست و وحی های
الهی در اینجا نازل کردیده و ملائکه حقتعالی در این خانه عبادت کرده اند
و دوستان خدا در این نشا خدا را پرستیده اند و برتبه محبت فائز کردیده اند
و بندکان خالص خدا در دنیا سوداکریها کرده اند و باعمال خود رحمت الهی را
خریده اند و بهشت را بسود سوداهای خود برده اند پس کی مذمت
دنیا میتواند کرد و حال انکه پیوسته مردم را از جدائی خود خبر میدهد و
باواز بلند ندای نیستی و فنای خود را در میان مردم میزند و بدیهای
خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و بلاها و دردها
و مشقتهای خود و بلای اخرت را برای مردم مثل میزند و بلذتها و شادیها
خود و عیشها و راحتهای اخرت را بمردم میشناساند و ایشانرا مشتاق انها
میکرداند پس بکسی را بعافیت میدارد و بامداد بمصیبت و محنت
میاندازد و کاه امیدوار میکرداند و کاه میترساند و کاهی تخویف مینماید
و کاهی حذر میفرماید پس جمعی که پندهای انرا نشنیده اند و از موعظه‌ها
ان اکاه نکردیده اند در روز ندامت و حسرت انرا مذمت خواهند کرد
و کروهی که از ان پندها کرفته اند و از ان توشه‌ها برداشته اند در روز
قیامت انرا مدح خواهند کرد زیرا که انچه دنیا بیاد ایشان اورد از ان
متذکر و اکاه شدند و انچه از فنا و نیستی و بدیهای خود با ایشان کفت

باو بر کردند و تصدیق او نمودند و از موعظه‌های او پند گرفتند و فایده
ها بردند و حضرت سید الساجدین در صحیفه میفرماید که خداوندا مرا
عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان
گردد و متابعت او نمایم بزودی قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق
غضب و عقاب تو گردم و دعاهای حضرت پیغمبر و ائمه در طلب درازی
عمر و رزق بسیار است فصل سیم در حال مال و غنا و فقر است بدانکه
قاعدهٔ کلی و میزان اصلی همان است که سابقاً ذکر شد که هر چیزیکه باعث
قرب بخدا میشود آن عین آخرت است هر چند که مال و غنا باشد و
و چیزیکه باعث بُعد از خدا و غافل شدن از خدا میشود آن عین دنیا است
و مذموم هر چند که فقر و بیچیزی باشد و این میزان کلی است در همهٔ این
امور حق و باطل و دنیا و آخرت باین ممتاز میشود و مال دو جنبه دارد
آخرت و دنیا و در بسیاری اوقات مشتبه بهمدیگر میشوند و گاه است
مال باعث بر خیر دنیا و آخرت میشود و گاه است باعث خسران دنیا و
آخرت میشود و باین دو حیثیت آیات و اخبار در مدح مال و در مذمت
آن وارد شده است و این مدحیکه در آیات و اخبار بر حج و تصدق و انفاق
و بذل و کرم و جهاد وارد شده است مجموع مدح مال است و این آیات
و اخباریکه بر مذمت بخل و تحاسد و تکاثر و تفاخر و عدم ادای حقوق
و خمس و زکوة وارد شده است بالاطره بر میگردد بمذمت مال و حضرت
رسول صلعم میفرمایند که چه نیکو یاورست بر پرهیزکاری خدا توانگری و
غنا و حضرت صادق ع فرمود که چیزی نیست در کسی که نخواهد که مال از
حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سؤال نگاه دارد و قرض خود را
ادا نماید و ارحام و خویشان خود را اعانت کند و فرمود که چه نیکو یاوری

## فصل سیم از باب هشتم

است دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود
محمد بن اسکندر روزی به پدرم برخوردم در بعضی اطراف مدینه
در ساعت بسیار گرمی و آنحضرت مرطوب و منکین بودند و تکیه بر دو
غلام سیاه کرده بودند و در خاطر گذرانیدم که سبحان الله مردی پیری از پیران
قریش در این ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را
موعظه کنم پس گفت نزدیک آمدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق
از آنحضرت میریخت گفتم تو پیری از پیران قریش در چنین وقتی با چنین
حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد
حضرت فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود
که بطاعتی از طاعات الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از
تو و از دیگران مستغنی میکنم من وقتی باید از مرگ بترسم که در معصیت
الهی باشم پس گفت راست میفرمائی من خواستم تو را موعظه کنم تو مرا موعظه
کردی و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع به بیل کار میکرد
و زمینها آباد میکرد و رسول خدا ص هسته خرما را بدهان میبرد و تر
میکرد و در زمین میکشت همان ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین ع
هزار بنده از کد ید خود آزاد فرمود و حضرت رسول ص فرمودند که عبادت
هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب حلال است و حضرت امام محمد
باقر ع فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای اینکه محتاج بسؤال نباشد
و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان بکند در روز قیامت
که مبعوث شود روی او مانند شب چهارده باشد و حضرت صادق ع از
احوال شخصی سؤال فرمود گفتند پریشان است فرمود که در چه کار
مشغول است گفتند که در خانه مشغول عبادت است فرمود که قوتش از

# در حال مال و غنا و فقر است

کجا است گفتند که برادران مؤمنش با و میرسانند فرمود که انها ئیکه او
را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت
میکند و از اسباط بن سالم مرویست که گفت بخدمت حضرت صادق رفتم
و اانحضرت از احوال عمر بن مسلم سؤال فرمود گفتم صالح است و خوب است
امّا ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطان است
مگر نمیدانند که حضرت رسول تجارت فرمود قافله از شام امده بود
متاع ایشانرا خرید و انقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و
بخویشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانیکه غافل نمیکرداند ایشانرا
تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة و اداء زکوة و اخبار در این باب
بسیار است و همچنین در مذمت مال حقتعالی میفرماید انّما اموالکم
و اولادکم فتنة و در اية دیگر فرمودند یا ایّها الذین امنوا لا تلهکم
اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم
الخاسرون یعنی ایگروه مؤمنان باز ندارد شما را اموال و اولاد خود
از ذکر خدا که هر کس را باز میدارد از ذکر خدا خاسر خواهد بود و حضرت
رسول صلعم فرمودند که محبّت داشتن مال و شرف میرویاند نفاق را چنانچه
میرویاند اب سبزه را و خلاصه کلام که گاه است مال وسیله مقصودهای
صحیح میشود و گاه است بعکس و مانند ان مانند افعی است که سمّ قاتل
دارد و تریاق نافع و بایست از سمّ او اجتناب کرد تریاق او را طلبید و
فواید مال منقسم بدنیوی و اخروی میشود و فواید دنیویش معلوم است
و فواید اخروی ان بر سه قسم است قسم اوّل انست که بمصرف خود برساند
و بان استعانت بجوید بر عبادات و طاعات و حج و زیارت و مانند
ان و قسم ثانی که بمصرف غیر برساند مانند توسعه بر اهل و عیال و

مؤمنان

## فصل سیم از باب هشتم

مؤمنان واعانت فقرا ومساکین ودر همه باب باید حدّ وسط را رعایت
کرد که آنقدر بفقرا ندهد که خود محتاج بشود وزیاده از قدر ضرورت
واحتیاج خود هم نگاه ندارد وانچه را نگاه دارد هم تعلق بان نداشته باشد
وروزی خود را منحصر بان نداند وانچه از برای خود صرف کند بر عیال
تنگ نگیرد وطعامهای لذیذ بخورد وبخوراند بمؤمنان وجامه های
نفیس بپوشد وبپوشاند امّا بقدری که بحدّ اسراف نرسد واگر قدری از
مال داشته باشد که بان طعام لذیذ میتواند بخورد وفقرا را محتاج بیند
وخود بقلیلی قناعت کند وزیادتی را باحتیاج خود وفقرا بدهد ایثار
کرده است وایثار از درجه مقرّبان است ودر این مقام نفس وشیطان
گولهای بسیار میزنند مثلا کسیکه همیشه خود را باین نحو عادت داده است
که بخوراک جزئی وملبوس جزئی قناعت کرده است وبزیادتی ایثار کرده است
وبذل نموده است گاه است اگر او را دعوت نمایند بطعامهای لذیذ وطبخهای
خوب ابا میکند وگاه است ابرا بر میدارد وبر طبخ میریزد که ضایع شود
ولذّت نداشته باشد وگاه است کسی لباس فاخر از برای او هدیه بیاورد
که بپوشد انرا نمیپوشد واگر بپوشد انرا ضایع میکند بر آب وماننداین وبسیار
شاقّ براو هست که ان طعام را بخورد وان لباس را بپوشد یقین داند که این مرحله
خرصالحی وتسویلات نفس امّاره وشیطان لعین است وزهد در اینجا
این است که مجاهده نفس امّاره نماید وان خوراک ولقمه های لذیذ بخورد
واظهار خوشحالی وشکر نماید وان لباس را بپوشد وبرقّ عادت خود نباشد
ومتابعت هوی ونفس وشیطان نکند وقسم ثالث از فواید اخروی
اینست که مال را صرف بخیرات عامّه نماید مانند بنای مساجد ومدارس
وپل ورباط وحفر ابار وانهار واوقاف وخیرات وماننداین واینجا

## در بیان غنا و فقر است

شیطان راهها دارد و کولها میزند سعی نماید که عمل خود را خالص بکرداند
و مشوب بریا و سمعه نباشد و حذر نماید که از قبیل الذین ضلّ سعیهم
فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و از قبیل افمن زیّن له
سوء عمله فراه حسنا نباشد و میزان ان اینست که اگر براو شاق باشد صرف
مال در امور خیریکه مخفی باشد و بجدّ این انتشار و اشتهار نرسد مانند
اغاثه نمودن ملهوفی و دادن فقیری و قضای دین مدیونی و میبیند
طبع خود مایل است بسایر خیرات که ما بین الملأ و بر سر زبانها شهرت
دارد بداند که مرض دارد و عمل او خالص نیست والمستعان بالله و امّا
افات مال پس ان نیز دو قسم است افات دنیوی و دینی است اما افات
دنیوی مال پس صاحب مال همیشه خائف از تلف انست و از سلطان
و ظلمه و همیشه حزین و مهموم و مغموم و در حفظ ان و حمایت و اکتساب
ان و در فکر نفع و ضرر ان و همیشه محسود است و دشمن بسیار دارد و امّا
افات دینی ان پس بر سه قسم است قسم اوّل این است که متوصل میشود
بمال بانواع معاصی و شهوات مانند اعانت ظلمه و حکّام و استیلای بر
مردم و ارتکاب فسق و فجور و اگر مال نداشت از ان معاصی عاجز میبود
و از او صادر نمیشد قسم دوّم اینست که تنعّم و تلذّذ بمباحات و لذائذ اطعمه
و اشربه و لباسهای فاخر و خانه های رفیع میکند و کسیکه اقدام بر این
مینماید لا محاله [illegible] بتحصیل مال و سعی در بسیاری ان پس مبتلی میشود
بریا و [illegible] سایر اخلاق [illegible] تا انکه امور خود را
منتظم کرداند [illegible] وگاه است خسر الدنیا و الاخره
میشود و قسم سیّم [illegible] اصلاح مال و اشتغال
بان از ذکر [illegible] که باز میدارد انسان را از

## فصل سیم از باب ہشتم

خدا پس ان خسران است چنانچہ مضمون ایہ شریفہ لا تلهكم اموالكم و لا
اولادكم عن ذكر الله ومن يفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون
شاہد بر این است و از حضرت عیسیٰ مرویست کہ فرمودند در مال سہ
افت ہست تحصیل نمودن ان از غیر ممر حلال عرض کردند کہ اگر از ممر
حلال تحصیل نماید فرمودند کہ صرف میشود در غیر موقع عرض کردند
کہ اگر در موقع خود صرف شود فرمودند کہ باز میدارد او را از خدا و این
کلام شریف جامع و نافع است و ہر کس از این سہ افت خاطر جمع است
از افات مال خلاص شد خلاصہ باید صاحب مال محافظت بر امور چند نماید
اول انکہ بداند کہ مقصود از مال رفع حاجت و کارسازی است پس مقصود
از ان باشد رفع احتیاج و کارسازی دویم انکہ مراعات نماید راہ مدخل
ان و اجتناب نماید از محرمات و از شبہات سیم انکہ مراعات نماید
جہت خرج و بخل و سط خرج نماید و اسراف و تقتیر ننماید چنانچہ حق تعالی
میفرماید والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما
چہارم انکہ مالیکہ از راہ حلال تحصیل نمود در موقع خود صرف نماید
و بیموقع صرف ننماید و پنجم اینست کہ نیت خود را در تحصیل و خرج
و انفاق ان خالص نماید و غرض او صحیح باشد فصل چہارم در بیان
مدح و مذمت فقر است بدانکہ در مدح و ذم فقر احادیث چند
وارد شدہ است و از باب سابق نیز فی الجملہ معلوم شد و در حدیث
نبوی وارد شدہ است الفقر سواد الوجه في الدارين یعنی فقر باعث
روسیاہی میشود در دنیا و در اخرت و در حدیث دیگر فرمود كاد
الفقر ان يكون كفرا یعنی نزدیک است کہ فقر بحد کفر برساند و در
حدیث دیگر فرمود الفقر فخری یعنی فقر فخر من است پس میبایست دانست

## در بیان مدح و مذمت فقر است

فقر ممدوح و فقر مذموم کدام است و خلاصه کلام این است که فقر بر دو قسم است
قسم اول آنست که فقر بخدا داشته باشد و بکسی دیگر اظهار احتیاج و فقر
و فاقه نکند بلکه همیشه اظهار غنی و تعفف از مردم مینماید کما قال تعالی
یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس و این فقر ممدوح
است و بر این معنی منطبق میشود حدیث الفقر فخری و دوم فقری که بمردم
دارد و همیشه اظهار احتیاج خود بمردم بکند و دایم در شکایت حال خود
بمردم مینماید و از خدا غافل و بیخبر است و بر این منطبق میشود الفقر
سواد الوجه فی الدارین که صاحب این حالت روی خود را سیاه کرده است
در دنیا و در آخرت و در نزد خلق خوار و ذلیل میشود و از او متنفر میشوند
و نزد خدا خاسر است که جناب اقدس الهی را کنار گذاشته و بمردم رجوع کرده
و اگر قطع طمع از خلق مینمود و بخدا متوسل میشد جناب اقدس الهی او را
معطل نمیگذاشت سیم آنست که گاهی شکایت حال خود را بحق میکند و گاهی
بخلق و بر این معنی منطبق است حدیث کاد الفقر ان یکون کفرا زیرا که
کانّه شریک از برای خدا قرار داده است فصل پنجم در بیان تجمل
و زینت و ملبوسات فاخره و خوانهای نفیس و خدم و حشم و مانند اینها
است بدانکه اینها نیز مانند مال میباشند و دو جنبه دنیا و آخرت دارند
از حیثیت صحت مقصد و نیت و صفای طویت و اگر اینها را استعمال
نماید بر جاده شریعت و باعث توصل برضای خدا بشود عین آخرت است
و اگر بعکس باشد عین دنیا است و میزان همان است که سابق بر این مذکور شد
و چنان نیست که اینها عین دنیا باشند مطلقا و ترک اینها عین آخرت باشد مطلقا
و پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین آخرت و عبادت است
و زهد ارباب بدع و ضلالت و امثال ایشان آخرت مینماید و حال آنکه عین

## فصل پنجم از باب هشتم

دنیا است و حضرت امیر ع فرمودند که خداوند عالمیان جمیل و نیکو است
و جمال و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش
ظاهر باشد و حضرت صادق ع فرمودند که هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بنده
پس این نعمت را ظاهر گرداند و خود را بآن بیاراید مثل آنکه میگویند که
دوست خدا است و بیان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نکند میگویند
دشمن خدا است و تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا ع
فرمود که حضرت علی ابن الحسین ع دو جامه میپوشیدند در تابستان که پانصد
درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر مروی است که سفیان ثوری که از
رؤسای طوایف مبتدعه صوفیه است در مسجد الحرام میگذشت حضرت
امام جعفر صادق ع را دید که جامه های نفیس با قیمت پوشیده اند گفت
والله که میروم و او را بر پوشیدن این جامه ها سرزنش میکنم پس نزدیک
حضرت آمد و گفت والله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامه ها نپوشید
و علی ابن ابی طالب و هیچیک از پدرانت چنین لباسی نپوشیدند حضرت
فرمود که حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی
بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از آن وسعت بهم رسید سزاوار
ترین اهل دنیا بصرف کردن نعمت های خدا نیکوکارانند پس این آیه را خواندند
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق یعنی بگو
ای محمد کی حرام کرده زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده و خلق
فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس ما سزاوارتریم
از دیگران باین ها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامه ها که میبینی از
برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از آن دست
سفیان را گرفتند و بزیر خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند

دور کردند و باو نمودند جامهٔ را که ملاصق بدن ایشان بود جامهٔ بسیار
کنده بود و فرمودند که این جامهٔ کنده را از برای خود پوشیده ام و این جامهٔ نفیس را
برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامهٔ کندهٔ را که سفیان بر
بالای جامه‌ها پوشیده بود دور کردند جامهٔ ملاصق بدنش جامهٔ بسیار
نرمی بود فرمود که این جامهٔ بالا را تو برای ریای مردم پوشیدهٔ و جامهٔ نفیس را
برای لذت نفس در زیر پوشیدهٔ و از محمد بن عثمان مرویست که نزد حضرت
صادق ع بودیم شخصی بانحضرت عرض کرد که شما فرمودید که علی بن ابی طالب
جامه‌های درشت میپوشیدند و پیراهنی بچهار درهم میخریدند و میبینیم
شما جامه‌های نیکو میپوشید حضرت فرمود که علی بن ابیطالب در زمانی بودند
که آن جامه بدنمی نمود اگر در چنین زمانی میپوشیدند بان جامه مشهور
میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است اما چون
حضرت صاحب الامر ع ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر ع خواهند
پوشید و بسیرت آنحضرت عمل خواهد فرمود و حضرت صادق ع فرمودند
که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب نمیکند طعامیکه میخورد و
جامهٔ که میپوشد و زن صالحهٔ که او را اعانت مینماید و فرج او را از
حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت را دوست
میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که
اثر نعمت خود را بر بنده به بیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند
فرمود که جامهٔ خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بزند و خانهٔ خود نیکو
کند و ساحت خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ را قبل از غروب آفتاب افروختن
فقر را بر طرف میکند و روزی را زیاده میگرداند و جمعی از اصحاب روایت
نموده‌اند که در بصره ربیع ابن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین ع

## فصل پنجم از باب هشتم

حال برادرش عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامه‌های نرم ملایم را ترک
کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش بسبب این بنا مغموم و محزونند
حضرت او را طلبیدند چون آمد حضرت رو ترش کردند و فرمودند که ای دشمن نفس خود
شیطان خبیث تو را حیران کرده است آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم
بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیبه را
بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها بهره بری و منتفع شوی
تو نزد خدا پست‌تری از آن که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است
که والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام یعنی زمین را
خلق فرموده و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع
میوه‌ها هست و خرماها که شکوفه شان در میان غلافها حاصل میشود
آیا نفرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و فرموده
که یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان پس در اول بمیوه‌ها و خلق آنها بر خلایق منت
نهاده است و در ثانی بدریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می‌آید
منت نهاد پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار
کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب‌تر است از بیان کردن بقول و حال
آنکه امر فرموده است و اما بنعمة ربک فحدث یعنی حدیث کن بنعمتهای
پروردگارت و بیان کن آنها را پس عاصم گفت که یا امیرالمؤمنین پس
تو چرا در خوردنیها اکتفا کرده بطعامهای ناگوار و در پوشش بجامه‌های
کهنه حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است
امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان
سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد و چون امام خود را بمثل
حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامه‌ی

ثم

## در بیان تجمل و زینتها و ملبوسات

نرم پوشید مؤلف گوید که ازین حدیث شریف و مانند آن میتوان
استنباط نمود که اولی و الیق بحال علما و فضلا و پیشوایان دین مبین و
مقتدایان آنستکه باین طریق رفتار نمایند تا از برای سایر فقرا امر آسان
شود بشرطیکه قصد لباس شهرت ننمایند خلاصه باید در این امور محض نظر و
قصد رضای الهی باشد بهر نوع که باشد و اما آنهائیکه میدانند ترک این
امور عین آخرتست مط و باثار و اخبار اهل بیت ص ملتفت نمیشوند
فقد خسروا الدنیا و الآخرة و ذلک هو الخسران المبین و شاید آنها ترک
دنیا از برای دنیا کرده اند و حضرت پیغمبر ص خبر از حال ایشان داده اند بابوذر
و فرمودند ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی هم خواهند رسید که در زمستان
و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان را
لعنت میکنند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین باب نهم در بیان زهد است
بدانکه معنی زهد ترک نمودن دنیا و راغب بودن بآخرتست و چون معنی
دنیا و آخرت معلوم شد نیز معنای زهد معلوم شد و معلوم شد آنکه شخصی که
مال بسیار دارد و خانه های رفیع و زنهای جمیل و خدم و حشم و لباسهای
فاخر ممکن است که زاهد باشد و کسیکه لباس پستی پوشیده باشد و در اکل
و شرب و ملبوس و مسکن و غیره منتهای تنگی بر خود گرفته و آن زاهد نباشد
و در عین طلب دنیا باشد و از حضرت صادق ع مرویستکه زهد در دنیا آن نیست
که مال خود را ضایع کنی و نه آنکه حلالی را بر خود حرام گردانی بلکه زهد
و ترک دنیا آنستکه اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد
تو بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویستکه فرمود زهد در دنیا آنست
که طول امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات
الهی بپرهیزی و از حضرت صادق ع پرسیدند از معنای زهد فرمودند

## باب نهم در بیان زهد است

کم انستکه اندوه وشادی دنیا از دل او بدر رفته پس چیزی از دنیا
که او را حاصل شود شاد نمیشود و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود
تاسف نمیخورد و محزون نمیشود و از اینجا معلوم میشود که ماکول لذیذ
ولباس نفیس و مسکن خوب پاکیزه منافات با زهد ندارد چنانچه گذشت
وحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که خود را باید پاکیزه کنید از بوهای بد بکه
مردم با نها متاذی میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود
باشید و با حوال خود بپردازید بدرستیکه خدا دشمن میدارد از بندگا
ان قاذورهٔ کثیف بدبوئی را که در پهلوی هر کس بنشیند از او متاذی شود
وحضرت امام رضا ع فرمود که سزاوار این است که آدمی هر روز استعمال
بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد یکروز بکند و یکروز ترک کند و اگر قادر
نباشد در هر جمعه یکبار بکند و البته ترک نکند وحضرت رسول ص فرمود
که ما گروه انبیا گوشت را دوست میداریم و بسیار میخوریم و از حضرت صادق
مرویستکه حضرت رسول فرمود که هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود
قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا مینماید و در حدیث دیگر فرمودند
کسیکه چهل روز گوشت را ترک کند کج خلق میشود و هر که کج خلق شود
اذان در گوشش بگوئید و بروایت دیگر در گوش راستش بگوئید باب
دهم در متابعت نفس اماره و هوای نفسانی بدانکه نفس امارهٔ انسان
ضررش زیاده از شیطان است و حقتعالی میفرماید که حضرت یوسف
فرمود ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی یعنی بدرستیکه نفس امر
کننده است ببدی مگر آنکه را خدا رحم نماید و در آیه دیگر فرموده فاما من
خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی یعنی هر که از خداوند
عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد و نهی کند نفس را از خواهش

اوپس

## باب دهم در متابعت نفس اماره

او پس بدرستیکه بهشت ماوای اوست و در جای دیگر میفرماید که
در قیامت شیطان بگمراهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر اینکه
شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت نکنید نفسهای خود را
ملامت کنید و بدانکه از جمله ثمرهای مجاهدهٔ نفس مجاهده با کفار است و جمیع
اخلاق حمیده و صفات پسندیده از مجاهده نفس حاصل میشود و مجاهدهٔ
نفس آنستکه بهر چیزی که خواهش و میل داشته باشد که مخالف شرع باشد
جهاد کند و مخالفت نماید باستعانت الهی و تذکر آیات و احادیث و مواعظ
و منقاد بعقل و شرع بشود و حضرت امام موسی کاظم ع فرمود که حضرت رسول ص
لشکری بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچکرا
بجا آوردند و جهاد بزرگتر برایشان باقی است پرسیدند که یا رسول الله
جهاد بزرگتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها
جهاد کسی است که جهاد کند با نفسیکه در میان دو پهلوی اوست و حضرت
صادق ع فرمود که حذر نمائید از هوا و خواهشهای خود چنانچه حذر
میکنید از دشمنان خود بدرستیکه هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان
از متابعت هواهای خودشان و درو کرده های زبانشان و حضرت
امام محمد باقر ع فرمودند که حضرت رسول ص فرمود که حقتعالی میفرماید
که بعزت و جلال و بزرگواری و نور و علو شان و رفعت مکان خود
سوگند میخورم که هیچ بندهٔ اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش و
فرمودهٔ من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و دنیا را بر او مشتبه
میگردانم و دل او را بدنیا مشغول میگردانم و نمیرسانم باو مگر آنچه از برای
او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که هیچ بندهٔ
اختیار نمیکند فرمودهٔ مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را حفظ او موکل میگردانم

## باب دهم

واسمانها و زمینها را متکفّل روزی او میکنم و تجارت هر تاجر برا
بسوی او میفرستم و حضرت صادق فرمود که نفس را بخواهشهای خود مگذارید
بدرستیکه خواهش نفس در هلاکی انست و نفس را با هوی گذاشتن موجب
ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن دوا و درمان
دردهای نفس است و بدانکه نفس عبارت از جوهر لطیف ملکوتی است که استخدام
میکند این بدن جسمانیرا در اوامر و حوائج خود عبارتست و نفس از حقیقت انسان
و ذات او است که علم دارد بمعلومات و از برای این نفس در بدن قشون
جسمانی است مانند اعضا و جوارح و قشون روحانی مانند قوی مثل قوهٔ
غضب و شهوت و مانند اینها و این جوهر ملکوتی را گاهی نفس مینامند و گاهی
بقلب مینامند بجهت تقلّبات و تنقّلاتیکه در خاطر بهم میرساند و گاهی
بعقل مینامند از حیثیت کسب علوم و معارف و گاه است این چهار لفظ
بر چهار معنی مختلف اطلاق مینمایند و تحقیق این امور در این رساله گنجایش
ندارد و از برای نفس اوصاف مختلف هست بحسب اختلاف احوال او پس
اگر نفس مطمئن میشود در زیر اوامر و نواهی جناب اقدس الهی و اضطراب
بسبب شهوات از او زایل میشود انرا نفس مطمئنّه مینامند چنانچه حقتعالی
میفرماید یا ایتها النفس المطمئنّة ارجعی الی ربک راضیة مرضیّة و اگر
مطمئن نشود و در جنگ باشد با شهوت و غضب و در بحث و اعتراض
بر انها باشد نفس لوّامه مینامند چنانچه حقتعالی میفرماید و لا اقسم
بالنفس اللوّامة و اگر ترک نماید بحث و اعتراض و اذعان و انقیاد نماید از
برای شهوات و دواعی شیطانیّه نفس امّاره مینامند چنانچه در آیهٔ شریفه
انّ النفس لامّارة بالسّوء الّا ما رحم ربی باب یازدهم در غرور است
بدانکه غرور عبارتست از متابعت کردن نفس هوا را و میل طبع بان

## باب یازدهم در غرور است

معتقد شود که خودش خوب کسی است و بر خیرات در عاجل اجل حق تعالی
میفرماید لا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور و در ایه دیگر
فرموده‌اند ولکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم وارتبتم وغرتکم الامانی حتی جاء
امر الله وغرکم بالله الغرور و بدانکه غرور اقسام دارد قسم اول غرور
بدنیا مانند غرور کافران و منافقان و عاصیان است که ترجیح دادند
دنیا را بر اخرت واستدلال نمودند بر این مطلب بدو دلیل اول انکه
نقد بهتر از نسیه است و دنیا نقد است و اخرت نسیه است پس دنیا بهتر از
اخرت است و دویم انکه دنیا یقین است و اخرت شک است و یقین بهتر از
شک است پس دنیا بهتر از اخرت است و اینها قیاسات فاسد مانند قیاس
ابلیس لعین که گفت انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین و در شان
مانند ایشان در ایه شریفه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة
فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون و علاج این غرور بایمان بخدا و
رسول ص و تامل در ایه شریفه ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و ایه شریفه
وما عند الله خیر وابقی و ایه شریفه وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
یا برهان عقلی که دلالت میکند بر فساد این قیاس زیرا که بودن نقد بهتر
از نسیه است مطلقا در محل منع است بعلت انکه وجدانی است که عقلا
تجار و مانند انها یکدرهم بذل مینمایند از برای تحصیل ده درهم نسیه و
نمیگویند نقد بهتر از نسیه است و مریض ترک مینماید لذایذ اطعمه واشربه بقول
طبیب نقدا از برای واهمه از حصول مرض فیما بعد و حال انکه ترک لذتها
نقد بود و توقع مرض نسیه است و میبینیم عقلا مرتکب سرما و گرما و اسفار
بعیده در بر و بحر میشوند و بذل اموال خود میکنند در خرج و اخراجات
از برای احتمال نفع نسیه و اما مغالطه ثانی که گفتند پس هر دو شق ان واضح

# باب یازدهم

البطلان است امّا آنکه میگویند یقین به از شک است این در
صورتیکه شک مثل یقین باشد یا کمتر واما در صورتیکه زیادتر باشد
در محلّ منع است زیرا که تاجر از سعی و زحمت و مشقّت خود بر یقین
و از نفع بردن بر شک است وطالب علوم از زحمت و تصدیع
خودشان بر یقین و از وصول مطلب بر شک اند و بیمار از تحمّل مشقّت
وتلخی دوا بر یقین است و از حصول شفا بر شک است وصیّاد از زحمت
وتعب صید بر یقین و از حصول صید بر شک است و با وجود این مراحل
متحمّل زحمتهای نقد میشوند از برای نفع محتمل وکسیکه یقین در آخرت
ندارد باید چنین بگوید که متحمّل شدن مشقّت عبادات وطاعات در
دنیا چند روز قلیلی سهل است و آسان است بالنّسبه بانچه میگویند
از عذابهای اخروی پس اگر دروغ باشد چیزی از ما فوت نشده است
مگر لذّات فانی مشوب بالام در ایّام قلایل واگر راست باشد که از
عذاب اخروی خلاص شده ایم واما جزء ثانی که ادّعا کرده که آخرت شک است
اینهم خطا است زیرا که آخرت یقین باخبار جناب اقدس الهی وانبیا
ورسل واولیا وصلحا وقسم دویم غرور بخدا مثل آنهائیکه میگویند اگر
از برای خدا معادی وثوابی وبهشتی باشد ما اولائیم بآنها از دیگران
واگر قربی نزد خدا نداشتیم نعمتهای دنیوی بما نمیرسانید واگر اراده
عقاب ما در آخرت داشت در این دنیا عقاب میکرد واگر این صلحا واخیار
واهل ایمان واسلام نزد خدا قربی داشتند ومنزلتی وثوابی داشتند
باین حقارت ومذلّت در دنیا نمیگذرانید چنانچه جناب اقدس
الهی در قران از ایشان حکایت فرموده اهؤلاء من الله علیهم من
بیننا ویقولون لو کان خیرا ما سبقونا الیه مغرور ونمیدانند که این لذّات

دنیوی

دنیوی عین مهلکاتند و سموم قاتله‌اند و وزر و وبال‌اند بر آخرت و دنیا
دشمن خداست و بدشمنان خود میدهد و اگر دنیا نزد خدا قربی داشت بدشمن
خود شربه آبی نمیداد و تأمل نمیکنند در فرموده جناب اقدس الهی در قرآن
ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا
یشعرون و در آیه دیگر فرمودند سنستدرجهم من حیث لا یعلمون
قسم سیم آنهایند که باعمال خود مغرور شدند و آنها چند قسم است قسم اول
آنهائیکه معاصی در نظر قاصر خودشان طاعت مینماید مانند حکام و ظلمه که
از مال مردم تعمیر مساجد و روضات و عتبات مینمایند و دویم آنهائیکه
عمل را در نظر قاصر خودشان هیچه مینماید که از برای خدا کردند مانند
آنهائیکه وعظ و نصیحت میکنند و غرض ایشان جلب قلوب مردم و حصول
رفعت منزلت در نزد ایشان است و گمان میکنند که عملشان از برای خداست
و قسم سیم آنهائیکه ترک میکنند فرایض را و مشغول میشوند بنوافل و قسم
چهارم آنهائیکه زحمت و تصدیع میکشند در غیر مهم لازم و غافل
میشوند از مهم لازم مانند آنهائیکه سعی میکنند در تصحیح نیت که
باعتقاد خودشان عبارتست از الفاظیست که در خاطر خود میگذرانند چه چند
که داعی دیگر داشته باشند و نهایت تدقیق میکنند در مخارج حروف
و دقایق علم قرائت و در بند حضور قلب که روح عبادت است و خضوع
جمعه و جماعات نیستند و مانند آنهائیکه بسیار قرائت قرآن میکنند بی
تأمل و فکر و اگر کم میخواندند با تأمل و فکر بهتر میبود و قسم پنجم آنهائیکه
معروف بروزه گرفتن و در اغلب اوقات روزه میگیرند و گاه است
دهر را روزه میگیرند و زبان خودشان را از غیبت نگاه نمیدارند
و مضایقه نمیکنند از افطار بر محرمات و قسم ششم آنهائیکه مداومت

# باب یازدهم

برحج مستحب میّ نمایند و در بند این نیستند که از مظالم خلاص شود و ادای
حقوق مردم نمایند و قضای دیون خود کنند و سعی نمایند در تحصیل رزق
حلال و در بند نماز و طهارت ثوب و بدن در طریق نباشند و قسم هفتم
انهائیکه امامت در مساجد میکنند یا اذان میگویند و باعتقاد خودشان
که مواظبند بر حسنات و حال آنکه اگر اتفاق بیفتد که حاضر نباشند و مطّلع
شوند که دیگری در انمکان امامت کرد یا اذان گفت از غصّه و حسد نزدیک
میشود که خود را هلاک نمایند هر چند که ان دیگری اعلم و اصلح و اورع باشد
و قسم هشتم انهائیکه متصدّی شدند از برای امر بمعروف و نهی از منکر و
فراموش نمودند خود را بمضمون ایه شریفه اتامرون النّاس بالبرّ و تنسون
انفسکم و ایه یا ایّها الّذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون و اگر احدی
او را امر بمعروف و نهی از منکر مینماید متغیّر میشود و غضب میکند و بدش
میاید از انکه دیگری او را امر و نهی کند و قسم نهم انهائیکه منتهای تعمّق
نمودند در علوم شرعیّه و کثرت تفریعات و مسائل فضولیّه نمودند که داخل
شبهاتند و جناب قدس الهی امر فرمود بعدم خوض در انها و اهمال نمودند
تحصیل اخلاق حسنه و مجاهدهٔ نفس امّاره و تجنّب از اخلاق رذیّه و صفات
مذموم مانند حسد و ریا و عجب و تکبّر و حبّ دنیا و مانند انها که واجب
عینی میباشد و قسم دهم طایفه مضلّه مبدعه فرقه صوفیه اند که ادّعا میکنند
احکام علم باطن کردیم و اخلاق حمیده و صفات پسندیده را تحصیل نمودیم
و از صفات ذمیمه خلاص شدیم و بدعتهای چند در شرع مبین و دین
شریعت سید المرسلین قرار دادند و مخالفتی چند با شریعت مطهرهٔ نبوی
نمودند و از امور واجبات ظاهری عار دیدند و شکیات نماز نمیدانند
قسم چهارم از مغرورین ارباب اموال اند و انها چندین فرقه میباشند

## در غرور امت

بعضی بسیار حریص میباشند بر بنای مساجد و مدارس و قنات و رباط
و مانند این امور که ظاهر میشود از برای مردم و اکثر ارباب شریعت
منتهای حث و التماس نمایند که این اموال را بفقیری یا محتاجی در ره بدهند
نمیکنند با وجود آنکه صرف نمودن بفقرا اولی میباشد و اگر کسی تکلیفشان
نماید که در این امور شر اصرف نمایند که احدی نفهمد از کیست نمیکنند
و گاه است صله رحم را که اهم و الزم است ترک میکنند و مرتکب این
امور میشوند و بعضی منتهای رغبت دارند باعانت فقرا و مساکین
و بذل اموال و در بند این نیستند که از حلال یا از حرام یا از شبهات
تحصیل نمایند و بعضی از اینها رغبت بطاعات و عبادات بدنیه دارند
و مداومت مینمایند بر زیارات و نوافل و تهجد و قرائت قران و تعقیبات
و از طاعات و عبادات مالیه منتهای تنفر دارند و جان دادن آسانتر است
نزد ایشان از بذل یکدینار در راه خدا و گمان بخود میکنند که از جمله اخیار
و صلحا میباشند و نمیدانند که جناب اقدس الهی غنی است از عبادات و طاعات
ایشان و تکلیف مشتق از کلفت است و میباید امری که شاق است بر
نفس خبیثه خودشان بعمل بیاورند فقد ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا
وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا و بعضی صرف اموال خودشان بظلمه
و حکام و ارباب مناصب میکنند و چیز جزئی بفقیر دادن منتهای صعوبت
نزد ایشان دارد و حال آنکه حقتعالی میفرماید و لا تاکلوا اموالکم بینکم
بالباطل و تدلوا بها الی الحکام و بعضی چنین میدانند که اموال خود را
از حلال اکتساب نمودند و بموقع خرج نمودند و بفقرا و علما و صلحاء
و اخیار میدهند ولیکن شیطان لعین و نفس اماره از راه دیگر گولشان
زده است زیرا که چیز نمیدهند مگر بآنهائیکه شهرت دارند و با ایشان

مجالست و مصاحبت مینمایند و تردد مینمایند با انکه اظهار تملق و بشاشت
در نزد ایشان بکنند و ان فقرائیکه منتهای عزت نفس دارند و تعفف از
ایشان مینمایند و تملق از ایشان نمیکنند چیز نمیدهند و اعتنا نمیکنند
اعاذنا الله و سائر المؤمنین عن متابعة النفس الامارة والشیطان اللعین

باب دوازدهم در مکارم اخلاق و کیفیت تحصیل ان و در این باب
چند مقاله است مقاله اول در صبر و تحقیق ان در چند فصل میشود

فصل اول بدانکه صبر سرامد اخلاق حسنه است و او عبارت از ثابت
ماندن بر امری از امور است بعلت باعث دینی و گاهی صبر بر طاعات و
عبادات میشود و گاهی بر مشقت طاعات میشود و صبر از جمله فروع رضا
بقضای الهی و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی است و بهترین افراد
صبر صبر بر مشقت ترک گناهان است که بر نفس بسیار دشوار و گران است
و بعد از ان صبر بر مشقت طاعات است و بعد از ان صبر بر بلاها و مصیبتها
است چنانچه از حضرت رسول صلعم منقول است که صبر بر سه قسم است صبر بر مصیبت
و صبر بر طاعت و صبر از معصیت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا انکه
بطریق نیکو الم ان مصیبت را از خود دور کند حق تعالی برای او سیصد
درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند مابین اسمان و زمین باشد
و کسیکه صبر کند بر مشقت طاعت الهی حقتعالی از برای او ششصد درجه
بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش
و کسیکه صبر کند بر ترک معصیت حقتعالی از برای او نهصد درجه بنویسد
که از هر درجه تا درجه مانند منتهای ما بین زمین باشد تا منتهای عرش
و حضرت صادق ع فرمود که هر که از مؤمنان ببلائی مبتلی شود و صبر
کند حق تعالی باو مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید و از حضرت رسول ص

## فصل اول در ذکر صبر است

مرویست که حقتعالی در روز قیامت جمیع خلایق را در یکجا جمع کند
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجا یند اهل
صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبال کنند ایشان را گروهی از ملائکه
و با ایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما
نفسهای خود را بر مشقت طاعات الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت ترک
معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بندگان من
راست میگویند بگذارید ایشان را که بیحساب به بهشت روند و حضرت
صادق ع فرمودند که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه بجدائی سر
بدن برطرف میشود و بیجان میگردد همچنین برفتن صبر ایمان برطرف
و ضایع میشود و از حضرت صادق ع مرویست که چون مؤمن را داخل
قبر میکنند نماز از جانب راستش می ایستد و زکوة از جانب چپش
و نیکی و احسان به پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود بر بالای
سرش و صبر در کناری می ایستد پس چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند
که از او سؤال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید که شما امداد صاحب
خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و اعانت او مینمایم و
حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که هر کس مهیا نکند صبر را از برای
مصیبتهای روزگار عاجز خواهد شد **فصل دویم** بدانکه انچه که
انسان می یابد در دنیا یا مخالف طبع او باشد یا موافق و او در هر دو
قسم بصبر محتاج است اما در موافق طبع خود مانند صحت و سلامتی
بدن و حصول مال و جاه و کثرت اعوان و اتباع و انصار و وسعت
زندگانی پس صبر بر این امور اشد و اشق است بعلت انکه میبایست
سعیهای بعمل نماید در ضبط نمودن نفس خود در این امور والا اگر نفس

## فصل دوم از مقاله اول از باب دوازدهم

خود را رها کند و ضبط ننماید بمهالک دینوی و اخروی مبتلا شود و
خسر الدنیا والآخره میشود و اما اموریکه مخالف طبع و خواهش او باشد
پس این بر سه قسم است قسم اول اموریست که در تحت اختیار او باشد
مانند طاعات و معاصی و صبر بر طاعت امریست مشکل زیراکه نفس
متنفر است از مرتبه عبودیت و خواهش ربوبیت دارد و از بعض
طاعات متنفر است بسبب کسالت مانند نماز و از بعض دیگر
بسبب بخل مانند زکوة و از بعض دیگر بسبب هر دو امر مانند حج و جهاد
است و صبر بر طاعت در سه حالت میشود قبل از شروع در عمل
طاعت و در اثنای آن و بعد از فراغ از آن زیراکه قبل از شروع
باید صبر نماید بر تصحیح نیت و اخلاص عمل از ریا و از سائر آفات و
در اثنای عمل که آنرا باتمام برساند و غافل نشود از مبطلات آن و بعد
از عمل که آنرا افشا نکند و عجب بآن نکند و آنرا باطل نکند و اما
صبر بر معاصی پس اشق انواع آن صبر از معاصی است که الفت بآنها
داشته بسبب عادت زیراکه دو داعی از جانب شیطان دارد شهوت
و عادت و ترک عادت موجب مرض است قسم دوم اموریست که در
خود آنها باختیار او نبود اما در دفع آنها اختیار دارد چنانچه کسی او را
اذیت کند قولاً یا فعلاً یا جنایتی بر او بکند در این حال باید نفس و صبر
بکند که در صدد مکافات او نباید چنانچه حضرت رسول فرمود صله
کن هر کس ترا قطع کند و بده بآنکسیکه بتو ندهد و محروم سازد
و عفو کن از آنکسیکه بر تو ستم کرده است و قسم سوم صبر بر اموری
چند که اختیار نداشت نه در ابتدای و نه در انتهای آنها مانند مرگ پدر
و مادر و فرزند و خویش و قوم و دوست و تلف شدن اموال

## در تحصیل صبر است

وبیماریها و مانند این امور فصل سیم بدانکه علاج تحصیل صبر این است که
فکر بسیار نماید در فضیلت صبر و ثواب ان و انچه جناب اقدس الهی وعده نموده
بصابرین از ثوابهای نامتناهی و انکه عاقبت صبر ممدوح است و خوب است
در دنیا و در اخرت و انکه جزع و هلع فایدهٔ بحال او نمی بخشد و انکه اگر صبر کرد
ماجور میشود و اگر صبر نکرد ماثوم خواهد شد و انچه شد شد مقالهٔ دویم در
رضا بدانکه رضا عبارت است از ترک نمودن اعتراض بر جناب اقدس الهی و ترک
خشم است و جناب اقدس الهی مدح نموده است انهائیرا که رضامندند از خالق خود
دارند بانکه جناب اقدس الهی از ایشان هم راضی است چنانچه فرموده رضی الله
عنهم و رضوا عنه و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که سزاوارترین خلق بتسلیم
بقضای الهی انهائیکه خدا را شناختند و هر کس راضی بقضای الهی میشود قضای
الهی بر او میگذرد و اجر او عظیم است و هر کس که خشم میکند قضای الهی را
قضا بر او میگذرد و اجر او ضایع میشود و حضرت سید الساجدین ع فرمودند
که صبر و رضا بقضای الهی سر امد طاعات الهی است و در حدیث قدسی وارد
شده است که هر کس راضی بقضای من نشود و صبر بر بلاهای من ننماید و شکر
نعمتهای من نکند پس برود و پروردگاری غیر از من از برای خود قرار دهد و از
اسمان و زمین من بیرون رود و فواید رضا بقضا اطمینان قلب و فراغ بال
و استراحت نفس از هموم و غموم و تحصیل رضای الهی و نجات از غضب او
و طریق تحصیل رضا اینست که بداند که هر چیزیکه جناب اقدس الهی برا و
قضا کند اصلح است بحال او در دنیا و در اخرت هر چند که حکمت او در ان را
نماید و انکه هم و غم و غصه باعث تغییر و تبدیل قضا نمیشود و انکه هر چیز
مقدر شده است لا محاله میشود هر چند هزار غصه بخورد و مهموم و مغموم
نشود و هر چه مقدر نشده است نخواهد شد و در وقتیکه چیزیکه مخالف

## مقاله دوم در رضا

طبع او رو دهد محطّ نظر او اجر و ثواب آن باشد نه الم حالی و نقل کرده‌اند
که زنی پای او زخم شد و خون بیرون آمد و آن زن میخندید از او
سؤال نمودند که متألم نشده‌ای گفت لذّت اجر آن مرا فراموش کرده‌است
الم را و همچنین کسیکه بفصد و حجامت احتیاج دارد و منتهای رضا و رغبت
بالم فصد و حجامت بهم میرساند بعلت علم بحسن عاقبت است بالنسبه
بقضاهای الهی نیز بایست باین طریق باشد مقاله سیّم در شکر است
و تحقیق آن در چند فصل است فصل اوّل در مدح آن بدانکه شکر
از بهترین صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و ضدّ آن که کفران است
از امّهات صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمت است
و کفرانش موجب حرمان است چنانچه حقتعالی میفرماید و لئن شکرتم لازیدنّکم
و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید یعنی اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاده میکردانیم
و اگر کفران نمائید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق علیه السلام فرمودند
که هر که را چهار چیز دادند محروم نگردانیدند او را از چهار چیز کسیرا که
راه دعا دادند او را از اجابت محروم نکردند و کسیرا که راه استغفار
دادند توبه او را قبول کردند و کسی را که شکر دادند او را از زیادتی
نعمت محروم نگردانیدند و کسیرا که صبر کرامت کردند او را از اجر
و ثواب محروم نمیکردانند و در حدیث دیگر فرمود سه چیز است که با نها
هیچ ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شدائد و المها و استغفار نزد
گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام خورنده شکر
کننده ثوابش مثل ثواب روزه است که از برای خدا روزه داشته باشد
و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسیست که به بلا مبتلی باشد
و صبر کند و مالداریکه شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد

# فصل دوم از مقاله سیم در حقیقت شکر است

فصل دوم در حقیقت شکر و ارکان آن بدانکه شکر عبارتست از انکه
منعم خود را بشناسد و بداند که این نعمت از جانب کیست و اظهار آن نعمت
کند و ثنای کند بزبان و نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در
انست رکن اوّل انکه منعم خود را بشناسد و چیزیکه لایق او نباشد در ذات
و صفات باو نسبت ندهد و انکار وجود او ننماید و هرچه مقابل این معنی است
کفران است چنانچه حقتعالی در بسیاری از آیات کافران را بکفران نعمت مذمّت
فرموده است که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده اند
دوم انکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدا را از جانب دیگران
نداند و حضرت صادق فرمود که هر که خدا باو نعمتی کرامت فرماید و آن نعمت را
بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را ادا کرده است
سیم انکه اظهار این نعمت بکند و ثنای منعم بزبان بجا آورد چنانچه از حضرت
صادق مرویست که فرمود هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد و
خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم
انکه آن نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در آن است و حقیکه
خدا در آن نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل انکه نعمت زبان شکرش
آن است که چیزهائی که خدا گفتن آنرا بر او واجب یا مستحب گردانیده بگوید
و آنرا از چیزهائیکه خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته باز دارد و همچنین
شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال
آن است که آنرا در مصرفی صرف کند که منعم باو راضی باشد و حقوقیکه خدا
در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم انستکه او را بذل کند
بطالبانش و عمل بان بکند و وسیله باطل نگرداند و در هر یک از
اینها هر چند که صرف میکند حق تعالی بر وفق وعده خود عوض را زیاده

## فصل دوازدهم از مقالهٔ سیم از باب دوازدهم

کرامت میفرماید و از جمله افراد شکر منعم انستکه تفکر نماید در نعمتهای او
و اقرار نماید بانکه احصای انها را نمیتواند نمود چنانچه اگر کسی تفکر نماید که
خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمتها بر او هست از امور یکه سبب
ساخته از برای حصول این لقمه نان که باین حد رسیده است که میتوان خورد
و بعد از خوردن چه نعمتها دارد بر او از اسبابیکه در بدن برانگیخته تا جزو
بدن او بشود از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوتها
و ماسکه و دافعه و جاذبه و تدبیراتیکه در حالتی از حالات غذا میفرماید
و قسمتهائیکه باخلاط اربعه منقسم میگرداند و هر یکرا از راه عروق و
شرائین بمحل خود میفرستد و جزو ان عضو میگرداند اعتراف میکند که
عد نعمتهای الهی کردن محال است چنانچه جناب اقدس الهی فرموده‌اند و ان
تعدوا نعمت الله لا تحصوها بلکه اگر کسی نیکو تفکر نماید میداند که هر نعمتی
که خدا بر هر فردی از افراد خلق داده بر انکس نیز انها نعمت است زیرا که ادمی
مدنی الطبع است و همه را بیکدیگر احتیاج است پس هر نعمتی که خدا بر هر فردی
از افراد خلق دارد بر تو نیز انها نعمت است بلکه هر نعمتی که خدا بر ان جولاهی
هندی داده از اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم همه بر تو نعمت است
زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو نمیشد ان پارچه را نمیبافت که تو با جماعتی که
تو بایشان محتاجی منتفع شوید و هر نعمتی که بر پدران ان جولاه کرده اند
همه در وجود ان جولاه دخیل است پس انها نیز بر تو نعمت است و از این راه
که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان ادم تا زمان تو شده است
همه در وجود و بقا و کمالات تو مدخلیت دارند و کسیکه در گلستان انعام
و رحمت الهی تفکر نماید الوان گلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته
میشود و باین فکر که انسان میافتد میداند که خودش عاجز است از شکر

# در شکر است

یکفردی از افراد نعمت الهی زیرا که شکر بر آن نعمت باز نعمت است و محتاج
است بشکر و هکذا و باین مرحله که رسید آنوقت او را در دیوان شاکر
کننده ها مینویسند تفضلاً واحساناً لا عدلاً واستحقاقاً و این است که
سید الساجدین میفرماید وما قدر لسانی فی جنب شکرک وما قدر عملی
فی جنب نعمک پس باید انسان بعد از تفکر در نعمتهای الهی و مشغول شدن
او بشکر تفکر نماید که این دولت و الا انسان بچه موقوف علیه این شکر است
همه از خدا است و توفیق شکر هم از او است آنوقت میداند که هر شکری
چندین هزار شکر دیگر بر او لازم میشود و اقرار مینماید که از عهده شکر او
بیرون نمیتواند آمد چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمود حق تعالی
وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است موسی
عرض کرد خداوندا چگونه ترا شکر کنم چنانچه حق شکر تو است وحال آنکه هر شکری
که ترا کنم آن شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال
شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است و از شکر عاجزی و از حضرت
امام محمد تقی ع مرویست که سلمان روزی ابوذر را بخانه خود طلبید و دو گرده
نان نزد او حاضر گردانید ابوذر نانها بدست گرفت و میگردانید و نگاه میکرد
سلمان گفت که ای ابوذر برای چه ملاحظه این نانها میکنی گفت میخواستم
ملاحظه کنم که خوب پخته است سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار
جرئت مینمائی که نعمت الهی را سبک میشماری والله که در این نان عمل
کرده است آبی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آن را بباد
داده اند و باد او را در ابر ریخته و ابر در آن کار کرده تا او را بر زمین
باریده و رعد و ملائکه در آن عمل کرده اند تا بجاهای خود قطرهای باران را
گذاشته اند و در این نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک

بکار رفته ودر ان عمل کرده وانچه در ان دخل دارد احصا نمیتوان نمود
پس چگونه توان شکر را میتوانی کرد ابوذر گفتا از سخن خود توبه کردم واستغفار
مینمایم وعذر تو را از تو میخواهم وبدانکه نعمتهای الهی بر انسان یا دنیوی است
مانند استواء خلقت وصحت اعضا وسلامتی جوارح یا دینی است مانند
اسلام وایمان وولایت اهل بیت وتوفیق طاعات واجتناب از معاصی است
ونعمتهای دینی اعظم است از نعمتهای دنیوی زیراکه باعث بر حصول
سعادت ابدی ونجات از عقاب سرمدی وطریقه تحصیل شکر انستکه
باو اشاره شده است از معرفت وتفکر در نعمتهای الهی وباید در نعمتهای
دنیوی به پست تر از خود نظر کند وشکر نماید در نعمتهای دینی باعلی از خود
نظر کند واز خدا توفیق خواهد که باو برسد واگر مصیبتی باو رو بدهد
شکر نماید که به بدتر از ان مبتلی نشده زیراکه هر بدی بدتر دارد وانکه
جناب اقدس الهی تعجیل عقوبت ان در دنیا کرده واز برای او در اخرت ذخیره
نکرده بلکه موافق تحقیق جمیع مصائب دنیوی نعمت اند زیراکه باعث کفاره
کناهان یا رفع درجه میشود باب سیزدهم در رجا وخوف است وتحقیق
ان در چند فصل است فصل اول در معنای رجا بدانکه رجا عبارت است
از امید داشتن برحمت الهی وطالب ان بودن واسباب ان تحصیل نمودن
از طاعات واعمال نیک پس اگر این امور جمع شود صدق میکند اسم رجاء
که از جمله صفات حمیده واخلاق پسندیده است ومانند ان کسی باشد
که تخم پاکیزه در زمین خوب پاشیده باشد وابر اباو برساند وامید واری
درو داشته باشد واگر جامع این شرایط نباشد این را غرور گویند که از
بدترین صفات ذمیمه است مانند انکسیکه تخم بپاشد در زمین شوره زاری
بلندی که اب باو نرسد یا انکه هیچ تخم نپاشد وتوقع وامید درو داشته باشد

## باب سیزدهم در رجاء است

که عین حمق و جهالت است و از این معلوم میشود که اکثر مردم که ادّعای
رجا و امید واری میکنند با عدم استعداد از برای تطهیر قلب و اعمال
صالحه مغرور و احمق میباشند و زراعتهای معنوی با این حدیث چنانچه حضرت فرمودند
که الدّنیا مزرعة الآخرة زیراکه هر کس ادّعای امید واری برحمت الهی نماید باید
زمین دل خود را از خارهای اخلاق رذیله و صفات مهلکه پاک نماید
و تخم ایمان را در او بپاشد و آبهای طاعات و عبادات و گریه از ترس خدا او را
سقایت نماید و با این امور بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امید وار باشد
او را صاحب رجا میگویند و رجا و امید واری او صدق است و اگر زمین دل
او مملوّ است از اخلاق رذیله و صفات مهلکه و ترک اعمال خیر و طاعات نماید
و منهمک باشد در طلب دنیا و با وجود این مراحل بگوید امید وارم این احمق
است و غرور حقتعالی در قران میفرماید ان الذین امنوا و الذین هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله که انهائیکه ایمان آوردند
بخدا و رسول و ائمه ع و هجران کردند معاصی و سیئات و جهاد کردند در
راه خدا بمال و نفس انهایند که امید وارند برحمت الهی و بخدمت حضرت
صادق ع عرض کردند که گروهی چند از شیعیان و موالیان شما معاصی مرتکب
میشوند و میگویند ما امید واری داریم برحمت الهی حضرت فرمودند
که دروغ گفتند انها موالیان ما نیستند بارزوهای نفس خود مایل شده اند
و گمان میکنند که امید وارند هر که امید بچیزی دارد از برای تحصیل ان
کار میکند و هر که از چیزی میترسد از ان گریزان میباشد فصل دوم در
بیان معنای خوف است بدانکه خوف عبارت است از متألم شدن قلب و
سوختن ان بسبب توقع بدی و مکروهی در زمان اینده و اسباب این
خوف یا از خوف از عدل خدا و انتقام و عقاب ان یا از خوف معاصی خود

# فصل دوم از باب سیزدهم

واین خوف علامات چند دارد مانند گریه کردن و نحیل و ضعیف شدن
و باز داشتن خود را از معاصی و گناهان و بطاعات و عبادات اهتمام نمودن
این را خوف میگویند و ممدوح است زیرا که هر که از چیزی خائف و ترسان
است البتّه از آن گریزان است و اگر مشغول بمعاصی و منهمک بلذّات
باشد و اهتمام بطاعات ننماید و ادّعا بکند که من از خدا خوف دارم دروغگو
خواهد بود و دروغگو ملعون است و مانند کسی میماند که نزد شیری ایستاده
باشد و دست در دهان او کرده است و گوید من از او میترسم پس کسیکه راست
گوید از عذاب الهی میترسم چرا مرتکب امری چند میشود که موجب عذابست
و تامّل در احوال خائفان از خدا از انبیا و اوصیا و اولیا نماید تا بداند خوف کدام است
چنانچه شیخ صدوق روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص در سایهٔ
درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامه هائی
خود را کند و در زمین گرم میغلطید و گاهی پشت خود و گاهی شکم خود و گاهی
پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب الهی از
این عظیم تر است و حضرت رسول ص باو نظر میفرمود پس آن جامه های
خود را پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند که ای بندهٔ خدا کاری
از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث براین شد گفت ترس الهی
مرا باعث این شد که بنفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند که عذاب
الهی که از این شدید تر است تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا ترسیدن
انچه شرط ترسیدنست و بدرستیکه پروردگار تو مباهات کرد بتو با
ملائکه سموات پس باصحاب خود فرمود که بنزدیک این مرد بروید تا برای
شما دعا کند چون بنزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر
هدایت و تقوی را توشهٔ ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان

و بدانید.

## در خوف از خدا است

وبدانید کسی که خایف باشد از اعمال بد خود بایست شهوات نفسانی از
خود برطرف کند و معاصی که منتهای میل و خواهش با آنها داشته مکروه طبع
باشد مانند کسیکه حمای محرقه دارد و عسلی که منتهای خواهش و رغبت باو داشته
مکروه طبع او میشود زیرا که میداند که از برای او سم قاتل است پس شهوات
و لذات او باتش خوف سوخته میشود و اخلاط تکبر و حقد و بخل و حسد و
مانند اینها تخفیف میشود و از حضرت رسول مرویست که زهد حضرت یحیی ع
در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد و نظر کرد بعابدان و راهبان و احبار
که پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر نهاده اند و زنجیرها در
گردن کرده اند و بر ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده
نمود بنزد مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از
پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عباد و رهبانان مادر
گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا
آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت ای فرزند چه چیز ترا باعث شده است
که این اراده نمائی و حال آنکه تو هنوز طفل صغیری یحیی گفت ای پدر مگر ندیدی
از من کوچکتر مرگ را چشیده اند گفت بلی پس زکریا بمادر یحیی گفت که آنچه
میگوید چنان کن پس مادر یحیی کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پوشید
و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن مو بدن
شریفش را خورد پس روزی نظر کرد ببدن خود دید که بدنش ضعیف و نحیف
شده گریست پس خطاب الهی باو رسید که ای یحیی آیا گریه میکنی از اینکه بدنت
کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم بکنی پیراهن
آهنی خواهی پوشید بعوض پلاس پس حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری
گریه رویش مجروح شد و گوشتها و ریخته شد بحدیکه دندانهایش پیدا

## فصل دویم از باب سیزدهم

شد چون این خبر بمادرش رسید با حضرت زکریا بنزد او آمدند و عبّاد بنی اسرائیل
بگرد او برآمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است
گفت من با خبر نشدم زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی
طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که
در میان بهشت و دوزخ عقبهٔ هست که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی
که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم جهد و سعی کن
در پند که خدا که ترا بامر دیگر امر فرموده اند پس مادر یحیی باو گفت که ای
فرزند رخصت میدهی که دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود
بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را جذب نماید گفت تو اختیار
داری پس آن پاره نمد از برای او ساخت و بر رویش گذاشت و اشکهایش
فشرد از اشکهایش چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت
زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا
این فرزند من است و این آب دیدهٔ اوست و تو از همه رحم کنندگان رحیم تری
پس هرگاه که زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب
راست و چپ نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ
نمیبرد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در
عبائی پیچیده آمد در میان مردم نشست و حضرت زکریا او را ندید فرمود
که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حقتعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست
که آنرا سکران مینامند و پائین کوه وادی هست که آنرا غضبان میگویند
زیرا که از غضب الهی افروخته شده است و در آن وادی چاهی هست
که صد ساله راه عمق آنست و در آنچاه تابوتها از آتش هست و در آن
تابوتها صندوقها و جامه‌ها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی

## در خوف از خدا است

اینرا بشنید سر برداشت و فریاد برآورد که وا غفلتاه چه بسیار غافلیم
از سکران برخواست و بخبرانه متوجه بیابان شد پس زکریا از مجلس
برخواست و بنزد مادر یحیی رفت و فرمود که یحیی را طلب نما که میترسم
که او را نبینی مگر بعد از مدتها و پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون آمد
تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا
میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم شنیده و بصحرا
رفته است پس رفت تا بشبانی رسید از او سؤال نمود که آیا جوانی را باین
صفت و هیئت دیدی گفت یا که یحیی را میگوئی گفت بلی گفت الحال او را
در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب دیده اش فرو رفته بود و سر
باسمان بلند کرده میگفت که بعزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم
چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم پس چون مادر یحیی آمد و
نظرش بر او افتاد بنزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت
و او را بخدا سوگند داد که او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از او
التماس نمود که ای فرزند التماس دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم
بپوشی که آن نرم تر است یحیی قبول فرمود و پیراهن پشم پوشید و مادر از
برای او عدسی پخت و آنحضرت تناول نمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز
شد پس در خواب ندا باو رسید که ای یحیی خانه بهتر از خانه من میخواهی و
همسایه بهتر از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخواست
و گفت خداوندا از لغزش من درگذر بعزت تو سوگند که دیگر سایه نطلبم
بغیر از سایه بیت المقدس و بمادرش گفت ای مادر پیراهن مو را بیاور
مادر پیراهن را باو داد و در او آویخت که مانع رفتن شود حضرت زکریا
باو گفت ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند و بعیش دنیا

## فصل سیم از باب سیزدهم

منتفع نمیشود پس برخواست یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید
و به بیت المقدس رفت و با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد و
از حضرت صادق مرویست که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان
او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند بر او زور میآورد یک انگشت
از انگشتان خود را باتش میداشت تا آن خیال از نفس او بیرون میرفت
و پیوسته در آن کار بود تا صبح چون صبح شد بان زن گفت که بیرون رو
که بدمهمانی بودی تو از برای ما فصل سیم بدانکه خوف از خدا محمود است
تا آنکه بحد یاس و نا امید بودن از رحمت الهی نرسد که آن ضلالت و کفر است
چنانچه حقتعالی میفرماید و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون و لا ییأس
من روح الله الا القوم الکافرون و رجا خوب است تا بحد ایمن بودن
از عذاب الهی نرسد چنانچه حقتعالی میفرماید و لا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون و آنچه از کلام انبیا و اوصیا و حکما مستفاد میشود آنست که
باید انسان متصف باین دو خصلت باشد و میبایست در دل مؤمن خوف و
رجا هر دو بروجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و رجا
زیاده بر خوف نباشد و خوف زیاده بر رجا نباشد چنانچه از حضرت صادق
مرویست که فرمود لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان
بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از
او چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم خواهد
کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میگفت که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه
در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک اگر با دیگری
بسنجند بر آن زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار مرویست که حضرت
صادق فرمود که ای اسحق چندان از خدا بترس که گویا او را میبینی و اگر

## در خوف و رجاست

تو او را نمی‌بینی او تو را میبیند پس اگر گمان میکنی که او ترا نمی بیند کافر میشوی
واگر میدانی که در همه حال ترا میبیند واحوال ترا میداند ودر حضور
او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل‌تر شمرده ودر حدیث
دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از او میترساند وهر که از خدا
نترسد خدا او را از همه چیز میترساند وبدانکه انسان باید طبیب نفس خود
باشد ومعالجه درد خود را بضد نماید پس اگر خوف بر او غالب باشد ومیترسد
که مبادا بحد یاس وقنوط برسد معالجه نماید خود را بتفکر وتدبر در وسعت
رحمت الهی وباثار واخبار یکه باعث امید واری میشود چنانچه از حضرت
امام محمد باقر ع مرویست که حضرت رسول ص فرمود که حقتعالی میفرماید که اعتماد
نکنید عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستیکه
اگر سعی کنند وخود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من
هر اینه مقصر خواهند بود وبکنه عبادت من نرسیده خواهند بود ومستحق
نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند از کرامتها وثوابهای من ومستحق بهشت و
درجات عالیه آن نخواهند بود لیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد
وامیدوار بر فضل من باشند وبگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که
در اینحال رحمت من شامل حال ایشان میشود وخوشنودی من بایشان میرسد
وامرزش من جامهٔ عفو بر ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار
بخشنده بسیار مهربان ودر حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی ع نوشته است
که حضرت رسول ص بر منبر فرمود که بحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست که
بمؤمن خیر دنیا واخرت نرسیده مگر بحسن ظن وگمان نیکی که بخداوند خود دارد
وامیدیکه از پروردگار خود دارد وحسن خلق در معاشرت مردم وترک
غیبت مؤمنان کردن وبحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب

نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان بد یکه بپروردگار
خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر نماید و به بدخلقی با مردم و غیبت
مؤمنان کرده بحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست که هیچ بندهٔ
گمانش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان او با وعمل مینماید زیراکه
حقتعالی کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکیها و حیا
میکند و شرم میدارد از اینکه بندهٔ مؤمن باو گمان نیك داشته باشد
و بخلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخدا و بخود
گمان نیکو بدارید و بثوابهای او و بطاعات و عبادات رغبت نمائید و
اگر کسی رجا بر او غالب باشد چنانچه در اکثر خلق رجای کاذب که در حقیقت
غرور است میباشد میبایست علاجی خود را بتفکر در عقوبات الهی
و تذکر آیات و احادیث خوف و تهدید و وعید نماید و در حالت احتضار
و نزدیکی اجل بایست رجا و امید وارئ و گمان نیکو برحمت الهی غالب
باشد زیراکه خوف ممدوح است بعلت آنکه باعث بر عمل میشود و در این
حال عمل منقطع شد و بایست حسن ظن بخدا داشته باشد تا آنکه محبت
برساند و شوق داشته باشد باقدام بر جناب اقدس الهی و من احب
لقاء الله احب الله لقائه باب چهاردهم در یقین و توکل است و در
این دو مقاله هست مقالهٔ اول در یقین است بدانکه یقین عبارت از
آنست که مجموع اشیاء را بداند که از مسبب الاسباب است و ملتفت وسایط
نشود بلکه بداند که جمیع اسباب مسخرند از برای او و حکمی از برای آنها نیست
و بداند که آنچه از برای او مقدر شده است خواهد شد و آنچه مقدر نشده
است نخواهد شد و بداند که جناب اقدس الهی مطلع است بر احوال او ظاهراً
و باطناً پس در جمیع حالات بایست منتهای ادب و حرمت پروردگار خود

## باب چهاردهم در یقین و توکل است

را منظور دارد و مبالغه نماید در تعمیر باطن خود زیاده از ظاهر و یقین
اعلای درجات ایمان است و یقین بر چند معنی اطلاق میشود اوّل یقین
بقضا و قدر است بحدّیکه بر آن آثار مترتب شود و مورث انقطاع بخدا و
توکّل و تفویض و رضا و تسلیم گردد چنانچه از حضرت صادقؑ منقول است
که هر چیز را اندازه و حدّی هست راوی عرض کرد فدای تو شوم کدام است
حدّ توکّل فرمود که اندازهٔ حدّ توکّل یقین است و حدّ یقین آنستکه از
غیر حقتعالی نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از صحّت یقین آدمی آنستکه
راضی نکند مردم را بچیزیکه موجب خشم حقتعالی گردد و ملامت نکند مردم را
بر چیزیکه خدا باو نداده است بدرستیکه رزق را نمیکشاند حرص حریصی
و رد نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد
چنانچه از مرگ میگریزد هر اینه روزی او را در یابد چنانکه مرگ او را در
مییابد بعد از آن فرمود که بدرستیکه حقتعالی بعدالت خود روح و راحت
و شادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شک و
آزردگی از قضاهای الهی مقرّر فرموده است و فرمود که عمل اندکی که
بر آن مداومت نمایند و با یقین باشد بهتر است از عمل بسیاریکه بر غیر حالت
یقین باشد و حضرت امیر المؤمنینؑ فرمود که هیچ یک از شما مزهٔ ایمان نمییابد
مگر آنکه بداند که آنچه باو میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدّر شده است
البتّه از او در نمیگذرد و آنچه از او میگذرد و باو نمیرسد چون مقدّر نشده است
ممکن نیست که بسعی او یا دیگران باو برسد و ضرر رساننده و نفع رساننده
خدا است و از حضرت صادقؑ منقول است که حضرت امیر المؤمنینؑ در زیر
دیوار شکسته خم شدهٔ نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی
یا حضرت گفت که این دیوار شکسته است در زیر این منشینید حضرت فرمود

که هر کس را اجلش حفظ میکند پس چون حضرت برخواستند و از زیر دیوار
بیرون آمدند دیوار فرود آمد بعد از آن حضرت صادق ع فرمودند که حضرت
امیر المؤمنین ع ازین باب کارها بسیار میکردند و این است مرتبهٔ یقین و از
سعد بن قیس منقول است که در جنگی گاه نظر کردم که شخصی همین دو جامه
پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را پیش راندم دیدم که حضرت
امیر المؤمنین است گفتم یا امیر المؤمنین چنین معرکه با اینقدر دشمن بیک
پیراهن آمدهٔ فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته حقتعالی چند ملک
بر او موکّل فرموده است که اعمالش را مینویسند و دو ملک با او هستند
که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بزیر افتد یا بچاهی در افتد و از
سایر بلاها کشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را
بهر بلائی وامیگذارند و از حضرت صادق ع منقول است که قنبر غلام امیر المؤمنین
آنحضرت را بسیار دوست میداشت و هر گاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند
شمشیر بر میداشت و از پی آنحضرت میرفت که مبادا ضرری از دشمنان
بآن حضرت برسد در شب مهتابی آنحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند
قنبر را دیدند پرسیدند که چه کار داری گفت آمده ام که از پشت سر شما
بیایم که مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست
میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین میخواهم که تو را حراست
نمایم فرمود که اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدّر آسمانی نباشد
پس قنبر برگشت دوم تمّه یقین بثواب و عقاب آخرت است بحدّی که
اثرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از حضرت صادق ع
مرویست که روزی رسول خدا ص در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند
بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری

# در یقین و توکل است

بجوانی بزیر مبارک آمد و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمانش
در سرش فرو رفته حضرت از او پرسید که بچه حال صبح کردهٔ و چه حال داری
ای حارثه گفت صبح کردم یا رسول الله بایقین حضرت فرمود که برهر چیز که
دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت
حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا محزون و غمگین
دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل
من از دنیا دور گردانیده و آنچه در دنیا مکروه دل من گردیده و یقین مرتبهٔ
رسیده که گویا میبینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده اند
و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا میبینم اهل
بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنائی
میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا میبینم اهل جهنم را که
در میان جهنم معذب‌اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم
در گوش من است پس حضرت باصحاب فرمود که این بندهٔ ایست که خدا
دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس فرمود که بر اینحالکه داری ثابت
باش آنجوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من
گرداند حضرت دعا فرمود چند روز دیگر شد حضرت او را با جعفر بجهاد
فرستاد و بعد از نه نفر او شهید شد سیم یقین در جمیع اموریست که
بآنها ایمان میباید آورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید و اثرش
بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوائب مفاسد خالص شد آنرا یقین
میگویند چنانچه از حضرت امام رضا مرویست که فرمود ایمان افضل
است از اسلام بیکدرجه و تقوی افضل است از ایمان بیکدرجه و
یقین افضل است از تقوی بیکدرجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین

## مقالهٔ دوم از باب چهارم

قسمت نشده است و در روایت دیگر حضرت رسول ص تفسیر یقین را
از جبرئیل پرسیدند جبرئیل عرض کرد که یقین آنست که مؤمن از برای
خدا چنان عبادت کند که گویا او را میبیند پس اگر او خدا را نمیبیند خدا او را
میبیند و آنستکه بیقین بداند که آنچه باو میرسد البتّه از او در نمیگذرد
و آنچه از او در میگذرد البتّه باو نمیرسد و از حضرت امام رضاء سؤال نمودند
از معنی یقین فرمود که توکّل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد
شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای خداست و تفویض کردن
امورات بسوی خداست مقالهٔ دوم در توکّل است بدانکه توکّل
از اعظم منازل دین مبین و از افضل مقامات ارباب یقین و لیکن شناختن
آن و عمل نمودن خالی از غموضی و اشکالی نیست زیرا که اگر کسی ملاحظه
نماید اسباب را و اعتماد بر آنها نماید بمرتبهٔ شرک خفی در توحید میرسد
و اگر قطع علایق قلبیّه از اسباب بکند و از آنها بالمرّة تباعد نماید مخالفت
دین مبین و شریعت سیّد المرسلین خواهد کرد زیرا که ترک تدبیر امور و
عدم سعی در تحصیل رزق و افتادن بر زمین مانند سنگی افتاده حرام است
در شرع و انسان مکلّف است بطلب و سعی و تحصیل رزق و جلب منافع
و دفع مضارّ چنانچه مکلّف است بنماز و روزه و حج و زکوة و جهاد پس
معنی توکّل در شرع مبین این است که تحصیل اسباب و سعی در رفع مضارّ
نماید و اعتماد او بر اسباب و فکر و تدبیر خود نباشد بلکه اعتماد او بر
پروردگار خود باشد و امور خود را باو واگذارد و بداند که ضارّ و نافع
و رازق و مانع اوست و بس و اگر خدا نفع کسی بخواهد هیچکس نمیتواند منع
کند و اگر ضرر کسی بخواهد هیچکس نمیتواند رفع کند و اعتماد او بر اسباب
و وسایط نباشد و بداند که شاید جناب اقدس الهی مطلب او را از غیر این

اسباب

## در توکل است

اسباب باو برساند هرچند که او مکلّف است بتحصیل اسباب و این مثل
آنکه جناب اقدس الهی تکلیف فرمودند بطاعات و عبادات و آنکه کسی
اعتماد بر طاعات و عبادات خود ننماید بلکه اعتماد او بر فضل الهی باشد
و لازمهٔ توکّل آنکه باید انسان از خلق مایوس شود و رضای ایشان را با
رضای خدا اختیار ننماید در جمیع امور بر خود و دیگران اعتماد نکند
و همگی اعتمادش بر خدا باشد اعتماد نمودن بر وسایط و اسباب و بر
خود و دیگران نوعی است از شرک چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع
مرویست که فرمودند شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مور و من
الجملهٔ شرک است که انگشتر خود را از انگشت بانگشت دیگر بگرداند
برای آنکه امری در یاد او بماند و مثل این از چیزهای دیگر مؤلف گوید
که سبب اطلاق شرک بر این معنی اینست که چون این شخص اعتماد او در
خاطر ماندن بر پرورد کار خود نبوده است و بر او توکّل نکرده است
بلکه اعتماد کرده است بر گردانیدن انگشتر خود است لهذا اطلاق شرک
بر این معنی شده است و از اینجا معلوم میشود که هرگاه گردانیدن از خدا
و اعتماد نمودن بر غیر او مرتبهٔ ایست از مراتب شرک و مرویست که حضرت
رسول ص از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکّل بر خدا جبرئیل فرمود که
توکّل آنست که بداند که مخلوق ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع
مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند پس چون بنده چنین شد
از برای غیر خدا کار نمیکند و امید نمیدارد از غیر او و نمیترسد از غیر او
و طمع از غیر او نمیکند این است معنای توکّل و از حضرت امام موسی کاظم ع
سؤال نمودند از تفسیر و من یتوکّل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود
که توکّل بر خدا چندین درجه دارد و از جملهٔ درجه های توکّل آنستکه

## مقالهٔ نهم از باب چهاردهم در توکل

در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی
که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی
که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است پس توکل بر خدا کن و تفویض
امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و بدانید که توکل
هر کسیکه کامل شد از خلق مایوس میشود و شاید باین سبب ترک اکثر
معاصی مینماید زیرا که اکثر معاصی از راه امید بمخلوقین بهم میرسد و از
برای خوشنودی مخلوق غیبت میکنند و می شنوند و دروغ میگویند
و مداهنه در دین میکنند و مانند اینها و اگر از خلق مایوس باشد و بداند
که ضار و نافع خداست معصیت او را اختیار نمینماید برضای مخلوق و
مداهنه در دین نمیکند و احکام الهی را جاری میکند و از خوف برطرف
شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و برای خوش آمد
ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل آن
مرتکب حرام نمیشود و در سؤال و تملق و شکایت حال خود نزد خلق لئیم ذلیل
نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود و چون
خدا را معطی میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش
زیاده میشود و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود
که چرا بمن عطا نکردند یا دیگری از من بیشتر دادند و بمحبت مردم مفتون
نمیشود بسبب عطای حقیر که باو نمایند و خالق خود را فراموش کند و حسد
مردم را نمیبرد که چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور
دنیا نمیکند و با هم مصافات و محبت خدائی و حب فی الله بهم میرسانند و
عبادت او از ریا خالص میشود و از تغییرات و تبدیلات احوال روزگار
دلگیر نمیشود وفقنا الله و جمیع المؤمنین للتوکل علیه و الاعتماد و تفویض

الامور الیه و منقول است که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت
چه حال داشته باشد کسیکه آسمانها برضای او میگردند و زمین برضای او
ساکن باشد و هرچه در آسمانها و زمینها واقع شود همه بتجویز و رضای
او شود گفتند خوش دعوای بلندی میکنی گفت ما در روز اوّل
دانستیم که آنچه خداوند قادر حکیم میکند همه خیر و نیک و صلاح است
و باین سبب رضای خود را با رضای او موافق کردیم و زمام امور خود
را با او گذاشتیم و ارادهٔ خود را بارادهٔ او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضا و
خواهش ما میشود **باب پانزدهم** در اسرار عبادات و اسباب قبول آن
و معالجهٔ تحصیل اخلاص و حضور قلب و دفع وساوس شیطانی از آنها
و تنقیح این امورات در چند مقاله میشود **مقالهٔ اوّل** در نیّت و اخلاص
و ایضاح آن در چند فصل است **فصل اوّل** در نیّت است بدانکه نیّت از جملهٔ
ارواح عبادات است و بسبب نیّت عبادات از عادات امتیاز بهم میرساند
و در حدیث نبوی که اصحاب حدیث آنرا از جمله متواترات شمرده اند انّما
الاعمال بالنیّات و خلافی نیست مابین علما که عمل بدون نیّت لغو است
و باطل و لیکن تحقیق معنی نیّت خالی از غموض و اشکال نیست پس بدانکه
نیّت بر چند معنی اطلاق میشود اوّل آنستکه بعضی از اهل سنت و جماعت
میدانند که عبارت از آن لفظیست که بآن تلفّظ مینمایند و در هنگام
شروع بوضو و صلوة و غیر آن و در وقت شروع بنماز بزبان میگویند
اصلّی الظهر لوجوبه قربة الی الله و گاه است در خاطر او معنی نیّت نباشد
و این باجماع علمای اهل بیت لغو است و باطل و بی فایده دوّم اعتقاد
جمعی است که از این مرتبه ترقّی نمودند و نیّت را عبارت از گذرانیدن
این الفاظ و تعقّل معانی آنها بخاطر دانستند و این معنی نیز خطاست زیرا که

## فصل اول از مقاله اول از باب پنجم

عمل بسبب نیّت از ریا و شرك و مانند ان خالص و ممتاز میشود و معلوم
است که اینمعنی باعث اخلاص نمیشود زیراکه کسی که باعث عمل او ریا و
سمعه باشد و این الفاظ و معانی بخاطر خود بگذراند که من این عمل را
قربة الی الله تعالی بعمل میاورم و حال انکه باعث او ریا و سمعه باشد
عمل او باطل و عاطل و لایق ریش خودش است و اگر شخصی که تارك الصلوة
باشد و هرگز نکرده است و روزی بشنود که بزرگی بمسجد امده و زری
بصلحا قسمت مینماید و باین علّت وضو سازد و بمسجد برود و در برابر
این بزرگ بایستد و باین قصد نماز بکند و در خاطر خود بگذراند که این نماز
را میکنم قربة الی الله تعالی عمل او باطل و عاطل و خود اثم خواهد بود پس
معلوم است که مجرّد این خطور از وساوس شیطانی و تسویلات نفسانی
میباشد نیّة عبارت از قصدیست که مقارن فعل است که ان فعل از روی
سهو و غفلت صادر نشود هرچند بلفظ در نیاورد و معانی ان بخاطر او نگذرد
و اینمعنی خوبست امّا کم کسی است که از ان خالی باشد چنانچه بعضی محققین گفته اند
که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال را بی نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق بود
چهارم عبارتست از غرض و علّت و باعث که ادمیرا محرّك و داعی بر فعل
است و افعال اختیاریه عقلا از این خالی نمیباشد و هر عاقلی که فعل از او صادر
میشود البتّه یک داعی بر ان فعل دارد یا رضای خدا در ان باشد یا رضای
شیطان و اصل این نیّت مشکل نیست امّا اخلاص در این نیّت در غایت
صعوبتست و این نیّت اختیاری نیست زیراکه ان عبارتست از داعی و
داعی عبارتست از توجّه نفس بسوی ملایمی که از برای او ظاهر شود و
بداند که غرضی و منفعتی بر ان دارد یا در عاجل یا در اجل یا دنیوی یا اخروی
و مادامیکه انسان معتقد شود که غرضی و منفعتی در فعلی از افعال ندارد ان

فعل

## در نیت است

فعل از او صادر نمیشود با قصد اختیار و اگر داعی او بر فعل چیزی باشد
و در وقت عمل چیز دیگر احضار بخاطر خود بکند آن تغییر فایده بحال او نمیکند
و بر آن داعی مثاب یا معاقب میشود و مجرد احضار اعتبار ندارد مثلاً
اگر شوق و شهوت نکاح بر آن غالب میشود لا محاله با قدرت و رفع
مانع اقدام بر نکاح مینماید و نیت او در این فعل مجرد همان داعی و
اگر در حین شروع بخاطر خود قصد کند و احضار نماید که بر این تزویج
اقدام میکنم از برای رضای الهی بجهة تکثیر توالد و تناسل و امتثال
اوامر الهی مثاب بر اینمعنی نخواهد بود و نیت این نیت نیست همان
که باعث و داعی او بر فعل نشده و اگر بخواهد چنین نیت صحیحی از او صادر
شود بایست اولاً سعی نماید که ایمان خود را بشرع مبین تقویت نماید
و نظر نماید در ثواب آنکسانیکه سعی مینمایند در تکثیر امت رسول صلعم و
توالد و تناسل و رفع نماید از نفس خود چیزهائیکه باعث میشود بر تنفر
از اولاد مانند زیادتی مؤنت و تعب و مشقت در تربیت و تأدیب
آنوقت شاید میلی و باعثی بهم میرساند از اینجهة بر تحصیل ولد از برای
این ثوابهای غیر متناهی و این میل و رغبت محرک او میشود بر تزویج صحیح خلاصه
بایست انسان سعی نماید که باعث و غرض صحیحی داشته باشد و اغراض صحیحی
که بالنسبه بعبادات و طاعات میشود چند قسم است قسم اول عبادت
عارفان و مقربان است که باعث و داعی ایشان بر عبادت و بندگی
کمال معبود است و آنکه او سزاوار است بعبادت چنانچه سید العارفین
و امیر المؤمنین و امام المتقین فرمودند که ما عبدتک خوفاً من نارک
و لا طمعاً فی جنتک و لکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک یعنی عبادت
نکردم تو را بجهة ترس از آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن

## فصل اول از مقالهٔ اول از باب پانزدهم

تورا سزاوار عبادت و بندگی یافتم پس تورا عبادت کردم و این درجه اعلی درجات مقربان است و اگر ببیند که بعض حمقا و جهال ادعای این مرتبه مینمایند بدانند که از حمق و جهالت است زیرا کسی که ادعای این مرتبه مینماید بایست تامل نماید که اگر نام بهشت و آتش نشنیده باشد و ثواب و عقاب بگوش او نخورده باشد آیا عبادت و بندگی میکرد یا نه بلکه العیاذ بالله بر فرض محال که اگر جناب اقدس الهی وعده میفرمود که هر کس عبادت کند بجهنم میرود و تارک بهشت میرود بایست مدعی این مرتبه ترک عبادت نکند چون معبود خود را سزاوار عبادت میداند قسم دویم عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلی درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی خود گردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر و اولاد اطهار او میفرماید که یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کارفرمای او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب و نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد و با رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت آتش نمرود چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشنما تر بود و مشاهده اینمعنی در عالم اجسام آنستکه کسی که در عشق صوری بمرتبهٔ میرسد که اطاعت معشوق خود را میکند و مطلقا در نظر و خاطر او نیست که از آن معشوق نفعی بمن خواهد رسید یا ضرری بمن خواهد بخشید و هر کار که میکند از برای او میکند و حرکات او در جمیع کارها همان محبت و همچنین

## رتبت است

محبت محبوب حقیقی گاه است بر کسی غالب میشود که جمیع اعمال و افعال
او منوط بهمان محبت است و بهشت و جهنم در این مقام منظور نظر او
نیست بلی گاهی بهشت را اگر خواهد از برای این میخواهد که دوست او را
میخواهد و از جهنم پناه میبرد بجهة آنکه دوست او آنرا نمیخواهد چنانچه سید
الساجدین و زین العابدین میفرماید الهی ان ادخلتنی النار ففی ذلک سرور
عدوک و ان ادخلتنی الجنة ففی ذلک سرور نبیک و انا والله اعلم ان سرور
نبیک احب الیک من سرور عدوک وجد بزرگوار او حضرت امیر در دعای
کمیل میفرماید فهبنی یا الهی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک و هبنی یا
الهی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک یعنی اگر مرا بجهنم در
آوری و از دوستان خود جدا گردانی اگر بر عذاب تو صبر کنم چگونه بر
فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی آتش صبر کنم چگونه از کرامتها و لطفهای تو
تاب بیاورم و علامت این مرتبه این است که کسیکه ادعای این مرتبه نماید
مرتکب معاصی بلکه مکروهات نمیشود زیراکه پسندیده محبوبش نیست و از حضرت
صادق مرویست که جناب اقدس الهی بموسی بن عمران وحی فرمود که ای پسر
عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب
میشود بخواب میرود و از من غافل میشود آخر نه هر محبی میخواهد که با محبوب
خود خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطلعم بر احوال دوستان خود و نظر لطف
بسوی ایشان دارم چون پردهٔ شب ایشانرا فرو گرفت دیدهٔ دلهای ایشانرا
میگشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیده های ایشان میدارم با من بنحو
مخاطبه مینمایند که گویا رو برو با من سخن میگویند و گویا مرا میبینند حاضر
با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور
و بدن خود را برای من شکسته و خاضع گردان و از دیده های خود در

## فصل اول از مقالهٔ اول

تاریکی شب اشک بریز و مرا بخوان که من بتو بسیار نزدیکم و بدانکه محبت جناب
اقدس الهی از اعظم مقامات و اعلای درجات است و آیات و اخبار که بر آن
دلالت میکند بسیار است و این رساله گنجایش اینها ندارد و مراتب
متفاوته دارد و لوازم محبت انس و شوق و طاعت و بندگی و لذت
مناجات است و بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است و اگر
خواهید بدانید که محبت خدا چه معنی دارد پس مجملاً بدان که محبت عبارت
است از میل قلبی بسوی چیزی که متلذذ باو میشود و حصول این امر بعد از
معرفت آن شیء و ادراک آن شیء محبوب گاه است بحواس ظاهری میشود
و گاه است بحواس باطنی و گاهی بقلب و شکی نیست که بصیرت باطنی اقوی
است از بصیرت ظاهری و هر چه معرفت قوی تر میشود محبت بیشتر میشود
و ادراک قلب از ادراک چشم بیشتر است و جمال معانی که بعقل ادراک میشود
اعظم است از جمال صوری که بچشم ادراک میشود و چون جناب اقدس الهی منزه است
از ادراک بحواس و آنچه ممکن ادراک آن از ذات و صفات بعقل و قلب متحقق
میشود پس لا محاله میبایست محبت جناب اقدس الهی اعظم است از محبت سایر
مخلوقات است قسمیست عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند و کمال
بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته با عقل
موافق گردیده و شهوت نفسانی ایشان شکسته شده و بمرتبه رسیدند که هیچ لذتی
را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ الم نزد ایشان بدتر از ارتکاب
معصیت نیست و بهشت و نعیم خود را عبادت میدانند و جهنم و عذاب خود را
معصیت میدانند و از هر عبادتی لذتی میبرند که ما فوق لذات عالمیان است
و در هر قطره از قطرات بدیده بهره میبرند از یکقطره لذت خوف می یابند
و از یکقطره لذت شوق و از قطره دیگر لذت رجا چنانچه بسند صحیح از حضرت

صادق ع

## در نیت و عبادات است

صادق ع مرویست که حضرت رسالتپناه ص فرمود که بهترین مردمان کسی است
که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او در آورده باشد و محبّت
او را در بر گرفته باشد و محبّت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و
اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای
دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او
باسانی گذرد یا بدشواری و بدانکه صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان
لذّتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمده لذّت او از عبادت و رضا و قرب باشد
چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان
بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و فرمان
مرا قبول نموده اید تنعّم نمائید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدرستیکه
بعبادت تنعّم خواهید کرد در آخرت قسم چهارم عبادت جمعی است که باعث
ایشان بر عبادت حیای خداوند عالمیان است و اینمرتبه کسی است که بنور
ایمان دل او منوّر شده و حسن طاعات و قبح سیئات کماهی بر او ظاهر گردیده
و در مقام معرفت بدرجه کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خود است و
همیشه متذکر اینمعنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر
نیّات او مطّلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه کرده است
و اینمعنی باعث او است بر فعل طاعات و ترک منهیّات چه ظاهر است که اگر
کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرری
و توقّع نفعی از او نداشته باشد و در حضور او بسیاری از معاصی را شرم
میکند که بجا آورد پس چنین کسی که در مقام مراقبه چنین خداوند را حاضر
داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند
شد مگر اینکه از این مرتبه باز ماند و غفلت دیده بصیرت او را کور گرداند

## فصل اول از مقاله اولی

چنانچه منقول است که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی
معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد قسم پنجم عبادت جمعی است
که باعث ایشان بر عبادت قرب بحضرت باری جل شانه است و مراد از
قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که حقتعالی از هر دو منزه است
بلکه مراد قرب معنوی و آن مراتب بسیار هست و گاهی قرب اطلاق میشود
بر قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حق تعالی کامل است من جمیع الجهات و
نقصی در ذات و صفات او بهیچ وجه راه ندارد و مخلوقات او کمال نقص و عجز و
ناتمامی دارد و باینجهة منتهای تقابل و تباین مابین خالق و مخلوق و ممکن و واجب
هست و هرچه انسان سعی نماید بمجاهده نفس و استمداد از فیاض علی الاطلاق
که نقصی از نقصهای خود ازاله نماید و کمالی از کمالات کسب نماید او را
فی الجمله قرب معنوی بهم میرساند چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق
منتهای تباین داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از
ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند که باو پاره نزدیک شد
و اینست معنی حدیث تخلقوا باخلاق الله و گاهی قرب اطلاق میشود بر قربیکه
بحسب تذکر و محبت و مصاحبت و این را قرب معنوی نیز گویند چنانچه اگر
کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست
در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و
باعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی باو نزدیکتر است
از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد قسم ششم عبادت اجراست
که عمل خود را از ملاحظه زیاده عمر و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته اند و
غرض اخروی منظور ایشان باشد و گاهی در مقام خوف اند و عبادت را
از ترس جهنم بجا میاورند و گاهی در مقام رجا و برای ثواب و بهشت عبادت

میکـ

میکنند واکثر علما اینقسم عبادت را صحیح دانسته اند وایات واخبار
بسیار بر این معنی دلالت میکنند وبعضی از علما به بطلان مانند این عبادت
قایل شده اند زیراکه چنان عابدان فی الحقیقه خود را پرستیده اند نه خدا را
زیراکه مطلب ایشان رفع ضرر از خود وجلب نفعی بخود واین قول خلاف
تحقیق است خصوصاً بنا بر تحقیقیکه گذشت که نیت محض خطور ببال نیست
واز اکثر مردم متعذر است عبادت را بقصد احد معانی سابقه وتکلیف
گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف ما لا یطاق است واگر چنین
باطل بود جناب اقدس الهی وانبیا واوصیا ایات واخبار بسیار ببیان نمیفرمودند
از منافع دنیوی واخروی که مترتب بر ان اعمال میشود که باعث میشود
بر ترغیب مردم باعمال ولازم میاید که ترغیب وترهیب ووعد ووعید
عبث بلکه اغرا بجهل باشد وچگونه امکان دارد از برای بندهٔ ضعیف حقیر
که مالک نفع وضرر وموت وحیوة خود نباشد که مستغنی شود از جلب
نفع از مولای خود ودفع ضرر از خود واز حضرت صادق ع بسند معتبر مرویست
که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمعی عبادت را از برای طمع
ثواب میکنند واین عبادت حریصان است که حرص وخواهش لذات موجب
بندگی ایشان شده وطایفهٔ دیگر عبادت را از ترس اتش میکنند واین عبادت
غلامان است که از ترس سیاست اقا کار میکنند ولیکن من عبادت
خدا از برای محبت او میکنم واین عبادت کرام وبزرگواران است ودر روایت
دیگر فرموده اند واین عبادت احرار است واین افضل عبادات است فصل دویم
در اخلاص وان عبارت است از مجرد کردن نیت از اغراض فانی وشوائب
ومراتب ان متعدد است بنحویکه گذشت از قصد محبت یا اهلیت یا حیا
ومانند انها وایات واخبار در تحریص وترغیب بر اخلاص بحد بسیار است

## فصل دویم از مقالهٔ اول

چنانچه حقتعالی میفرماید که و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
یعنی مأمور نشدند مگر باینکه جناب اقدس الهی را عبادت کنند در حالیکه
خالص نمایند دین را از برای او و در آیهٔ دیگر فرموده الا لله الدین الخالص
یعنی آگاه باشید آنچه از برای خداست و خدا آنرا میپسندد که خالص باشد
از اغراض فاسده و شوائب ریا و مانند آن و از حضرت صادق مروی است
در تفسیر آیهٔ شریفه لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا بیازماید شما را که کدام یک
از شما نیکوکارترید که حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده
باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست تر و بصواب حق نزدیکتر و عمل
ثواب اینست که با خوف الهی و نیت صادق درست باشد و باقی ماندن
بر یک عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل
و عمل خالص اینست که نخواهی که کسی غیر خدا ترا بر آن کار مدح و ستایش
نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه عین نیت عمل است و پس بعد از آن
فرمودند قل کل یعمل علی شاکلته یعنی بگو ای محمد که هر کس کار میکند بر
شاکلهٔ خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و بدانکه اخلاص در نماز
یا سایر اعمال بچشم بر هم گذاشتن و حرکات و سواسانه کردن تحصیل نمیتوان
نمود بلکه بعد از استمداد از فیاض علی الاطلاق در مدتهای متمادی بریاضات
شرعیه و مجاهدات نفس اماره بهیمه و تفکرات میتوان تحصیل نمود و عمده
طریق اخلاص بیرون کردن محبت دنیا از دل خود و شکستن صولت نفس در شهوات
و قطع کردن امید از غیر خدا آنقدر مشق اینها بکند تا بر قلب غالب شود
و چه بسیار اعمالی است که انسان تعبها و مشقتها متحمل میشود و بجا
میآورد و گمان میکنند که عمل خود را خالص گردانیده است و حال آنکه خالص
نیست و شیطان گولش زده است و او را غافل کرده است از آفتهائی که

دارد چنانچه نقل کرده اند شخصی از صلحا نماز سی ساله که در جماعت صف
اول در مسجد بعمل میاورد قضا کرده بعلت انکه روزی بجهت مانعی پس
افتاده در صف دویم نماز کرد و گفت خجلتی بمن رو یداده که مردم مرا می بینند
در صف دویم پس یافتم که مداومت کردن بر صف اول از خواهش نفس بود
و خوشم میامد که مردم مرا در صف اول بر بینند و از این معنی غافل بودیم و
گمان میکردیم که عمل من خالص است و از این امور دقیقه بایست انسان غافل
نشود تا انکه همیشه از خود گله مند باشد و با فعال حسنه که بجا میاورد اعتماد
نکند که گاه است در اخرت معلوم میشود که عین سیئات است چنانچه حق تعالی
میفرماید و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون و فرمود و بدا لهم سیئات ما عملوا
مقالهٔ دویم در اسرار طهارتست بدانکه طهارت چهار مرتبه دارد مرتبهٔ
اول تطهیر دادن ظاهر از حدث و خبث است دویم تطهیر دادن اعضا و جوارح
از گناهان است سیم تطهیر دادن دل را از نجاست اخلاق ردیه مانند حقد و تکبر
و سایر صفات ذمیمه چهارم تطهیر دادن باطن خود را از ما سوی الله و این اعلی
مراتب طهارتست و مرتبهٔ انبیا و اوصیاست و این مراتب بر سبیل
تدریج است پس بمرتبه چهارم نمیتوان رسید مادامیکه بمرتبه سیم نرسد
و تطهیر نکند قلب را از صفات ذمیمه و بمرتبهٔ سیم نمیرسد تا انکه مرتبهٔ دویم
بعمل نیاورد و تطهیر نکند اعضا و جوارح خود از معاصی و منهیات و تعمیر
ننماید انها را بطاعات و مردم تفاوت دارند بحسب این مراتب و مانند این
حقیر نمیفهمند از طهارت مگر مرتبهٔ اول و غافل میشوند از نجاست باطنی
با نجاست تکبر و عجب و جهل و ریا و حقد و مانند ان و فکر نمیکنیم که چنانچه این
نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوثیات معنوی که از گناهان و اخلاق رذیله
بهم رسیده است بطریق اولی مانع است و حضرت پیغمبر صلعم فرمود الطهور نصف الایمان

## مقالهٔ سیم در بیت الخلا رفتن

ود و رنیست که مراد اینست که همچنین که عمارت ظاهر تطهیر یابست وان
نصف ایمان است همچنین عمارت باطن بتطهیر از مساوی و اخلاق رذیله تا
حمیده و اخلاق پسندیده وان نیز نصف دیکر و بهر دو ایمان کامل میشود مقالهٔ
سیم در اسرار بیت الخلا رفتن بایست ادم عاقل هوشمند در حالت
عقلی متنبه شود که منتهای حقارت و پستی دارد و حامل چنین کثافات و
نجاسات است و هم چنین که بی دبانه داخل مجلس بزرکواران نمیتوان شد
مکر بدور کردن کثافتهای ظاهری از خود نیز نمیتوان داخل شد مجلس بزرکوار
که مطلع بر سرائر و عالم است بما فی الضمائر مکر بدور کردن نجاستهای باطنی
از خود و هم چنین که از برای بدن و نفس از خروج این قاذورات استراحتی
حاصل میشود نیز از برای قلب بجهة خروج اخلاق رذیله از ان کمال استراحت
رو میدهد و مراعات حال رئیس که قلب باشد اولی است و باید متنبه شود
که این سعی ها و زحمت و تصدیعها که متحمل شده عاقبت این چیز شده است
و اکر از حلال نبود که وزر و وبال و عقاب ان از برای او باقی مانده و بداند
که تجبر و تکبر و عجب بچنین کسیکه شبانه روزی چندین دفعه بچنین جای تشریف
میبرد و چنین قاذورات را همیشه حامل است و در او میباشد لایق بحال او
نیست مقالهٔ چهارم در اسرار مسواک کردن جناب اقدس الهی
دندانها را افریده است که الت اند از برای خائیدن طعام و هضم اول
در ایشان واقع میشود و باعث اصلاح معده میشوند و بسبب خائیدن
طعام ملوث میشوند و بدبو میشوند و از صفای اصلی خود شان متغیر
میشوند و باعث فساد دماغ و معده میشوند باینجهة در شرع وارد شده
است که بایست مسواک کرد تا انکه فساد و تغیر و بدبوئی از انها رفع شود و بجوهر
اصلی خود شان بر کردند نیز حقتعالی قلب انسانرا بحسب جوهر اصلی در نهایت صفا و

## مقاله پنجم در اسرار وضو

و نورانیت افریده است و بسبب اخلاق رذیله و صفات
ذمیمه ملوث و چرکین میشود پس باید از اسواک و صیقل
کرد بتوبه و تضرع و انابه و گریه از ترس خدا تا آنکه بجوهر اصلی خود
برگردد و سبب اشتهای ان میشود بغذای خود که عبارت از
ذکر و فکر و تعظیم و مانند انها است مقاله پنجم در اسرار وضو
بدانکه وقتی که انسان براب اقدام مینماید از برای وضو یا غسل باید
متنبه شود که اب از جمله رحمتهای دنیوی ارحم الراحمین است
و چنانچه اب تطهیر مینماید نجاسات و قاذورات که بغیر از اب
تطهیر نمیشوند نیز رحمت الهی تطهیر میکند انسان را از معاصی
و سیئات چنان تطهیری باعمال حاصل نمیشود پس باید
طالب رحمت الهی باشد و سعی نماید که محل رحمت قابل و
مهیا نماید از برای فیض رحمت و چنانچه حق تعالی اب را
سبب حیات هر چیزی را قرار داده است چنانچه فرمودند
وجعلنا من الماء کل شیئ حی نیز جناب اقدس الهی حیات
قلوب را بطاعات و عبادات و ذکر و فکر قرار داده است و تامل
نماید در صفای اب و رقت و پاکیزگی ان و لطافت امتزاج
ان بهر شیئ و متنبه شوند از صفای ان بحدیث نبوی
که فرمودند مانند مؤمن خاص مانند اسب است یعنی بایست
صاف باشد که از کدورات و خباثت اخلاق ردیه و اعمال
سیئه و از طهوریت و پاکیزگی اب متنبه شود که چنانچه
تطهیر ظاهر از نجاسات ظاهری بغیر از اب نمیشود نیز تطهیر
باطن از نجاسات معنوی که اخلاق ذمیمه باشد بغیر از

## مقاله پنجم در اسرار وضوءات

تقوی و یقین و سایر صفات حمیده میشود و از لطف امتزاج
اب بهر شیئ متنبه شود که بایست مؤمن کامل باسائر
خلق چنین ممزوج شود و خیر او بهمه کس برسد و نفع او
عام باشد و در وقت شستن رو بگوید و متذکر شود که
خداوندا چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از روها
سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد
گردید پس خداوندا روی مرا در ان روز سفید گردان و سیاه
مگردان و چون دست راست را میشوید بیاد بیاورد که خدا
فرموده که در روز قیامت نامه نیکوکاران را بدست راست
ایشان میدهند و نامهٔ مجرمان و بدکاران را بدست چپ
میدهند و از خداوند خود میطلبد که نامهٔ او را بدست
راست او دهد و او را حساب اسان کند و در وقت دست
چپ شستن دعا میکند که پروردگارا نامهٔ اعمال مرا بدست
چپ من مده و دست مرا در گردن غل مکن و مرا از جامههای
اتش نجات ده و چون مسح سر کند از خدا میطلبد که رحمتهای
خود را بر سر من فرو ریزد که سراپای مرا فرا گیرد و چون مسح پا
میکند بیاد می اورد که این پاها بر صراط میباید گذشت
و در ان روزهای بسیار از صراط خواهد لغزید پس ثبات
بر صراط را از خدا میطلبد و طلب مینماید که او را توفیق دهد
که با اینها همیشه تحصیل رضای الهی نماید و چون چنین
وضوی سازد انشاء الله گناهان اعضا ازو ریخته میشود و پاکیزه
صورت و معنی میگردد و قابل قرب الهی میشود و از ان

عقلیه

## مقاله ششم در اسرار صلوة

غفلتها بان هشیار میکردد وظاهر خودرا ببوهای خوش معطر
سازد وباطن خودرا بانوار نیات منور بکرداند مقاله ششم در اسرار
صلوة ومقدمات ان ودران دو فصل است فصل اول در حضور
قلب وخضوع وخشوع است که روح عبادت است وعبادات
که بدون او مقبول درکاه الهی نیست بلکه اکر تفضلات بلا
نهایات حقتعالی شامل نبود میبایست انسان معاقب شود
اشد عقاب بر ایقاع طاعات وعبادات بدون حضور قلب
چنانچه اکر کسی در حضور پادشاهی در مقام مخاطبه ومکالمه
باشد وخاطر او مطلقا متوجه او نباشد ومتوجه امور دیکر باشد
ومعلوم ان پادشاه شود حال او مستوجب عقوبات شدیده
میشد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده است ومنتهای استخفاف
وبی اعتنائی بان سلطان نموده است چنانچه حقتعالی در قران
مجید میفرماید قد افلح المؤمنون الذینهم فی صلوتهم خاشعون
یعنی بتحقیق رستکار شدند مؤمنان که در نماز خود باخشوع اند
وخشوع دل ان است که بیاد خداوند خود باشد وبغیر ذات
مقدس او بچیزی ملتفت نشود وغیر او را از خاطر خود بیرون کند
وخشوع سایر اعضا وجوارح ان است که هر یك بان کاریکه
مامور شده اند مشغول باشند وادابیکه در هر عضوی
از اعضا از شارع مقرر کردیده ترك ننمایند چنانچه نظر را در هر
حالتی از قیام وركوع وسجود ومانند ان بر موضعی خاص باید باشد
وخشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه از حضرت
رسول صلعم مرویست که شخصی را دید در نماز با ریش خود بازی

## مقاله ششم در اسرار صلوة

میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بود و این معنی بعقل سلیم و تجربه ظاهر است زیرا که هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه مملکت بدن و امام و پیشوای سائر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه خدا باشد اعضا تابع او بیند و پیروی او مینمایند و از حضرت رسول ص مرویست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق ع مرویست که هر که دو رکعت نماز بکند و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکار دیگر میخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد و نیز از آنحضرت مرویست که فرمودند بنده چون در نماز خود التفات بجانبی مینماید یا برو یا بچشم یا بدل حق سبحانه و تعالی او را ندا میکند که ای بندهٔ من بسوی که التفات مینمائی آیا التفات بجانب کسی مینمائی که از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او صادر شود حق سبحانه و تعالی نظر لطف از او برمیدارد و بعد از آن دیگر بجانب او هرگز نمی افکند و حضور قلب مراتب دارد چنانچه یقین و معرفت مراتب دارد و هرچه مراتب یقین و معرفت انسان بیشتر است حضور قلب او و عظمت معبود نزد او بیشتر است و مرویست که حضرت خاتم الانبیا ص چون بنماز می ایستادند رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف الهی و از سینهٔ آنحضرت صدای مانند صدای

## مقاله ششم در اسرار صلوة

دیگی که در جوش باشد میشنیدند ونیز مرویست که چون
وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین ع اندام مبارکش
بلرزه می امد واز رنگ برنگ میگردید وبخدمت ان بزرگوار
عرض میکردند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنگام امانتی
که بر اسمان وزمین عرض کردند وانها ابا کردند وترسیدند و
ادمی متحمل ان شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل
این بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه ونیز در روایات معتبره
وارد شده است که حضرت امام حسن ع چون متوجه وضوی
نماز میگردید مفاصل بدن ایشان می لرزید ورنگ مبارکش
بزردی مایل میشد از انحضرت سؤال می نمودند از سبب
این میفرمودند حق ولازم است بر هر کس که نزد خداوند عرش
عظیم ببندگی ایستد انکه رنگش زرد شود وبندهایش
از بیم او بلرزه در اید واز حضرت سید الساجدین وزین العا
بدین ع مرویست که روزی در نماز ایستاده بودند وحضرت
امام محمد باقر ع کودک بود وچاهی بسیار عمیق در خانه انحضرت
بود حضرت امام محمد باقر ع بکنار چاه امد که نظر نماید در ان
چاه در افتاد ومادر انحضرت چون ان حال مشاهده نمود
بسوی چاه امد وبر خود میزد وفریاد میکرد واستغاثه می نمود
ومیگفت که یا ابن رسول الله ص فرزندت غرق شد وانحضرت
در نماز مطلقا التفات نفرمود وحال انکه صدای اضطراب
فرزند ارجمند خود در چاه بگوش انحضرت میرسید چون بسیار
بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت

رسالت دل هاي شما بسيار سنگين است باز آنحضرت التفات
نفرمودند تا نماز را با آداب مستحبه تمام بجا آورد فارغ گرديد
پس بنزد چاه آمد و با عصا از دست دران چاه دراز كرد و حضرت
امام محمد باقر را بيرون آورد و آنحضرت خنده ميكرد و سخن ميفرمود
و جامه آنحضرت تر نشده بود پس فرمود كه فرزند خود را بگير اي
ضعيفه اليقين بخدا و مادر حضرت امام محمد باقر از سلامت
بودن فرزند خود بخنديد و از تنبيه آنحضرت بگريه در آمد
حضرت فرمود كه بر شما ها ملامتي نيست نميداني كه در خدمت
خداوند جباري ايستاده بودم كه اگر رو از جانب او بديگري
ميكردانيدم و بغير از او توسل مي نمودم روي لطف خويش
از جانب من ميگردانيد و بغير از او از كي توقع رحمت ميتوان
داشت و نيز مرويست كه چون حضرت امام زين العابدين
از وضو فارغ ميشدند و ارادۀ نماز ميفرمودند رعشه در بدن
و لرزه بر اعضاي آنحضرت مستولي ميشد چون سؤال مينمودند
ميفرمود كه واي بر شما مگر نميدانيد كه بخدمت چه خداوندي
مي ايستم و با چه عظيم الشاني ميخواهم مناجات كنم و در هنگام
وضو نيز آن حالت را از آنحضرت نقل كرده اند و كليني از حضرت
صادق روايت كرده كه حضرت سيد ساجدين چون
نماز مي ايستاد از رنگ برنگ ميگرديد و ايستادنش در نماز
ايستادن بندۀ ذليلي بود كه نزد پادشاه جليلي ايستاده باشد
و اعضاي او از خوف الهي لرزان بود و چنان نماز ميكرد كه
گويا نماز وداع است و ديگر نماز نخواهد كرد و چون از تغيرات

## مقالۂ ششم در اسرار صلوٰۃ

انحضرت سؤال مینمودند میفرمود کہ کسی کہ نزد چنین
خداوند عظیمی ایستد سزاوار است کہ چنین خائف
باشد ونیز منقول است کہ در بعضی از شبها یکی از فرزندان
انحضرت از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانہ
فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکستہ بند
اوردند و دست ان طفل را بستند و ان طفل از درد فریاد
میکرد و انحضرت از اشتغال بعبادت نمیشنید چون صبح
شد و از عبادت فارغ شدند دست طفل را دید در گردن
اویختہ و از کیفیت حال پرسید خبر دادند ونیز مرویست کہ
در وقتی حضرت در سجود بودند ناگاه اتشی در خانہ انحضرت
گرفت و اهل خانہ فریاد میکردند کہ یا ابن رسول اللہ النار النار
وحضرت متوجہ شدند تا اتش خاموش شد بعد از زمانی سر
برداشتند و پرسیدند کہ چہ خبر بود کہ شما را از این اتش غافل
گردانیدہ بود فرمود کہ اتش کبرای قیامت مرا از اتش اندک
دنیا غافل گردانیدہ بود و در هر سالی هفت مرتبہ پوست از پیشانی
انحضرت می افتاد از بسیاری سجود و ابو ایوب روایت کردہ کہ
حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع چون بنماز می ایستادند
رنگ مبارکشان گاه سرخ میشد گاه زرد میشد و چنان
بودند کہ گویا خدا را می بینند و با او سخن میگویند فصل دوم
بدانکہ معانی باطنہ کہ تمام میشود بان خضوع و خشوع در
صلوٰۃ و سائر عبادات شش چیز است اول حضور قلب است
کہ عبارت از خالی نمودن دل خود را از غیر ان عبادتی کہ در ان

هست و از غیر آن چیزیکه زبان تکلم نماید و فکر خود را در چیز دیگر
صرف نماید و غافل از آن نباشد دوم تفهیم است یعنی بداند
که چه بگوید و این امری است زیاده بر حضور قلب و شاید حضور
قلب با لفظ باشد و حضور قلب با معنی لفظ نباشد علاوه
با حضور آن در لفظ و در این مقام خلق متفاوتند در قوت
فهم و استعداد و استنباطات سیوم تعظیم است و این
امریست ماورای حضور قلب و تفهم است زیرا که گاه شخص
کسی خطاب با دیگری میکند و حضور قلب و تفهیم داشته
باشد و تعظیم مخاطب نکند و چهارم هیبت است و این
امریست ماورای تعظیم است زیرا که هیبت عبارتست
از خوفی که منشاء آن تعظیم است و قصد اجلال مخاطب
است و پنجم امیدواری است که بایست با این عبادت
امیدوار بثواب الهی باشد چنانچه خائف است از عقاب
او بسبب تقصیر در اعمال قبیحه خود و ششم حیا و شرم است
که او تقصیر و قصور را از ادای حقوق واجبی و سبب حضور
قلب سابقا مذکور شد و سبب تفهم بعد از حضور قلب
مداومت فکر و صرف نمودن ذهن با دراک معانی و دفع نمودن
خطورات که شاغل فکر است و سبب تعظیم شناختن پروردگار
خود و عظمت آن و حقارت نفس حقیر خود تا آنکه از هر دو
معرفت حاصل میشود انکسار نفس و خضوع و خشوع و
تعظیم پروردگار خود و سبب هیبت خوف و ترس است که
قدرت و سطوت جناب اقدس الهی و تقصیر و قصور خود

## مقاله هفتم در اسرار اسماع اذان

حاصل میشود و سبب امیدواری معرفت بلطف و کرم و انعام جناب اقدس الهی و سبب حیا دانستن تقصیر خود و انکه خود عاجز است از تعظیم حقتعالی و قیام بعبادت ان کما هو حقه مقاله هفتم در اسرار سماع اذان از مؤذنین از برای صلوة است بایست ادم هوشمند از شنیدن ندای اذان متنبه شود از برای هول ندای قیامت است که هر کس را باعمال و افعال و اعتقاد خود ندا میکنند و بصالح میکویند ای صالح متقی برخیز و بطالح میکویند ای فاسق فاجر برخیز پس ایشان تامل نمایند اکر باین ندای فرح و سرور دارد بداند که در ان روز بندای محشر فرح و سرور خواهد داشت چنانچه حضرت خاتم الانبیاء ص در وقت نماز به بلال میفرمود ارحنا یا بلال یعنی ما را خوش کن بندا از برای نماز و میفرمودند که روشنائی چشم من در نماز کردیده شده است و بایست تامل نماید در فصول اذان که ابتدای ان و اختتام ان بخدا یعنی که او اول است و اخر و ظاهر است و باطن در هنکام سماع تکبیر باید دنیا و ما فیها حقیر بشمارد تا انکه کاذب در تلفظ بالله اکبر نباشد و در هنکام شهادت تهلیل و وحدانیت الهی بایست معبود دیکر از خاطر خود برطرف کند از هوا و نفس و شیطان و مال و جاه و مانند ان تا انکه صادق در شهادت تهلیل و وحدانیت باشد و در هنکام شهادت برسالت حضرت پیغمبر ص بایست منتهای تادب در سماع اسم شریف انحضرت داشته باشد و شهادت بدهد از برای او برسالت و سعی نماید در متابعت

وپیروی او در اقوال واعمال واحوال وصلوات بر آنحضرت
وآل او بفرستد ودر هنگام شنیدن حی علی الصلوة بایست بداند
که منادی از جانب خدا او را ندا میکند وبخوان انعام واکرام
الهی میخواند که بشتابید ومسارعت نمائید بسوی نماز
پس عظمت نماز در نظر او وماننداو جلوه میدهد که
بشتابید بامری که بهترین اعمال است وباعث فلاح ورستگاری
دنیا وآخرت است وچون اختتام وابتدا بلفظ جلالت شده
است بداند که مبدء خود وعود خود وقوام خود واعتماد خود
بجناب اقدس الهی وحول وقوهٔ او بمضمون لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم مقالهٔ هشتم در اسرار مکان ولباس
مصلی است بایست از شرط طهارت در ثیاب ومکان مصلی
متنبه شود که همچنین که دخول مجلس پروردگار خود مشروط است
بطهارت ظرف متبدان که مکان باشد وقلاف نزدیک ان
که لباس باشد وپوست ان که بشرهٔ اعضا وجوارح باشد نیز
غافل نشود از تطهیر لب اصلی که دل باشد پس سعی نماید در
تطهیر نمودن ان بتوبه وپشیمانی وپرهیزکاری ویقین وچون
در حدیث وارد شده است که در خانهٔ که سگ یا شراب یا صورت
در ان خانه است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت
خانه خود دور بگرداند وسگ نفس اماره وشیطان را از ساحت
ضمیر خود میراند وشراب ظاهر را از خانه وشراب مستی معنوی
که غفلت وشهوت است از سر بدر کند وصورتهای ظاهر را
از در ودیوار خانه محو نماید ودر ودیوار خاطر را از صورتهای

غیر محبت و لطف جناب اقدس الهی مصفا سازد و تفکر نماید
که چنانچه پوشانیده است قبایح بدن خود را از ابصار خلق
بلباس چگونه میتواند بپوشاند قبایح بواطن و اسرار خود از
عالم السر و الخفیات است و بداند که بهترین لباسها لباس
تقوی و پرهیزکاری چنانچه حقتعالی میفرماید و لباس
التقوی ذلک خیر مقاله نهم در اسرار دخول مسجد است
باید در هنگامیکه بدر مسجد برسد بداند که کی را قصد
کرده است و خانه کی داخل میشود و نزدیکی میرود و آنچه لازمه
تعظیم و هیبت است بعمل آورد و چون پا در مسجد بگذارد
چنان داند که در معدن کبریا و جلال داخل گردید و پا بر بساط
قرب نهاده و باید بادب برود و در خاطرش بغیر جناب اقدس
الهی متوجه نشود و چون بجای نماز آمد و شروع در اقامه نمود
دو دفعه تفکر در جلال الهی نماید و عظمت شان عبادت را
بدیده روشن تری ببیند چون در وقت اذان غفلت عظیمی
داشته مقاله دهم در اسرار تکبیرات افتتاحیه و دعای
توجه است چونکه موافق احادیث نماز معراج مؤمن است
و در شب معراج حضرت رسول صلعم بهر آسمانیکه داخل میشد
الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة
مقرر فرموده که بهر تکبیری بر آسمانی از آسمانهای قرب و معرفت
در آید و قابل عرش حضور گردد و چون قبل از تکبیرة الاحرام
هنوز در کبریائیهای عظمت و جلال است و در مقام غیبت
است و هنوز بمقام حضور نرسیده است لهذا هنوز حرف

زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است و چون نکبیر آخر را گفت
بلا تشبیه گویا که داخل مجلس مالک الملوک گردیده و با غیر سخن گفتن و رو
از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن برو حرام شد و در
دعای توجه میگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
باید بداند که فی الحقیقه مراد وجه ظاهری نیست زیرا که جناب
اقدس الهی منزه است از جهت و مکان بلکه مراد وجه باطنی که
قلب باشد که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب
پروردگار خود گردانیدم که خالق آسمانها و زمین است پس تأمل
نماید که این ادعا حقیقت دارد یا خیر و متذکر شود حدیث نبوی
که دروغگو ملعون است و حذر نماید از آنکه در ابتدای نماز که
افضل اعمال است دروغگو و ملعون و مطرود شده است و از
آنکه بهترین اعمال خود را که نماز باشد بدترین اعمال مبدل
گردانیده که دروغ باشد و هرگاه میگوید حنیفاً مسلما تصور
نماید حدیث نبوی را که فرمودند المسلم من سلم المسلمون من
یده ولسانه یعنی مسلمان آنست که مسلمانها از دست و زبان
او خلاص شوند که نه اذیت زبانی و نه یدی بمسلمانی نماید پس
حذر نماید که مبادا باین صفت متصف نباشد و مستحق لعن
ثانی شود و اگر متصف باین صفت نباشد عازم شود که بعد
از این باین صفت متصف گردد و پشیمان باشد بر آنچه از او
گذشته و هرگاه بگوید وما انا من المشرکین دانسته باشد که
شرک اقسام دارد جلی و خفی میباشد و از جمله اقسام شرک ریا
میباشد چنانچه حق تعالی میفرماید فمن کان یرجوا لقاء ربه

فلیعمل

فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه احداً و حذر نماید که مبادا
ریا در عمل خود کرده باشد با حد اقسام ریا که سابق گذشته و کاه
معبودهای متعدد از برای خود قرار داده است مانند هوی
و نفس و شیطان و دنیا و مال و جاه و خدم و حشم و زن چنانچه
حقتعالی میفرماید افرایت من اتخذ الهه هواه و میفرماید الم اعهد
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و بعد میگوید ان صلوتی
و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین یعنی بتحقیق نماز من
و عبادتهای من و زندگانی من و مردن من همه خالص از برای
خداوندی است که پروردگار عالمیان است و او را شریک
نیست و چنین از جانب او مامور گردیدم که او را عبادت کنم و من
از جمله مسلمانان و منقادانم پس بداند که در این درگاه چنین
دعوای بزرگی کرده و حذر نماید از آنکه دروغگو در این مراتب
باشد و عزم نماید بر تحصیل این مراتب مقاله یازدهم
در اسرار استعاذه و قرائت است چون در دعاهای توجه
ادعاهای بزرگ نمود در درگاه الهی و شیطان دشمن این راه
و راهزن این درگاه است و دشمن مکار زرنگ محیل است که
با اب الآباء و اول الانبیا آدم در آمده و دشمنی کرده و تا امروز
شجاعان این میدان را بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر
اندرونی از شهوت و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی از شیاطین
انس و اتباع خود را و بقوت و قدرت خود با او نمیتوان آمد
پس باید بخداوندی که این سلطان درگاه اوست پناه برد تا
دفع او بنماید چنانچه تشبیه کردند او را بسگی که در خیمه ها

## مقاله یازدهم در اسرار استعاذات وقرائت

وخانها میباشد که هر که اشنای صاحب خانه است وبان
خانه بسیار تردد دارد اورا متعرض نمیشود وچون بیگانه تازه
آید اورا مانع میشود وبغیر انکه صاحب خانه اورا صدایی زند
بهیچ حیله اورا ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان سگ
بیگانه گیر این درگاه است وبا اشنا قدرت ستیزه ندارد وکسیرا
که ببیند که مکرر بمجلس قرب خداوندش فایز میشود کی متعرض
میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول اورا
از ایشان مایوس گردانید که ان عبادی لیس لک سلطان
یعنی بدرستیکه بندگان خالص مرا تو برایشان سلطنت
نداری بلی اگر دودی که قابل باشد خواهد بخانه مالک الملوک
در اید باید که بجناب او متوسل شود که بیک اشاره از لطف
خود اورا دور گرداند اما بیگانه هائی که اشنائی نمیخواهند
وراه اشنائی نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهند می
سازد لهذا درانمقام خطر پناه بخداوند کبیر خود میبرد از
شر او ومیگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
وباید بداند که این شیطان لعین دشمن عظیم است واو
مترصد ومترقب است از برای صرف کردن دل تورا از
توجه بجناب قدس الهی وپناه از شر او بردن متحقق نمیشود
مگر بترک نمودن طاعت او واگر از تسویلات ووساوس او
احتراز ننمائید واین لفظ را بگوئید مانند تو مانند ان کسی
میماند که شیری درنده روباو میاید یا دشمن روباو میاید
که اورا بکشد وازاو بچیزی واسبابی حذر نکند وبگوید پناه

ازتو

از تو میبرد باین حصن حصین و در جای خود بایستد و از آن حرکت نتماید آن پناه بردن لفظی فایده بحال آن نمی بخشد و بدانید که از جمله مکرهای شیطان لعین که در حالت نماز تو را مشغول کند بفکر آخرت و حساب و عقاب و غافل نماید تورا از فهمیدن آنچه میگوید و آنچه خطاب کنید و تدبر در قرائت نمائید و چون اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بر ناتوانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود متوسل شدن لهذا در جمیع کارها سنت است گفتن بسم الله و چون امر نماز از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع قرائت و عبادت و بندگی مینمایم و باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات است و رحمانست بنعمتهای عامه بر مؤمن و کافر و رحیم است برحمتهای خاصه بر مؤمنان و چون آداب مجلس عظمی این است که قبل از ذکر مقصد ستایش مناسب آن بزرگ بجا آورند و مجموع نعمتهای دنیوی و اخروی بجناب اقدس الهی منتهی میشود لهذا میگوید الحمد لله رب العالمین و باز نعمتهای عامه و خاصه او را بر یاد آورد و مکرر او را برحمت وصف نماید تا براو رحمت نماید و بداند که حقتعالی خداوند روز جزا است و چون در وصف رحمت امیدواری از برای او بهم رسانید بانواع لطف و رحمت پروردگار خود در فقره بعد که مالک یوم الدین باشد دل خود را مملو نماید از خوف و تعظیم حقتعالی و بر اکه مالک و مملکت باو منحصر است و روز جزا روزیست بسیار عظیم و شدید پس خوف در دل او باشد

تا آنکه متصف بصفت رجا و خوف باشد و چونکه عارف تفکر
در این اوصاف کما نمود بدرجهٔ شهود و حضور که اعلای درجات
معرفتست فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب میاید و او را
بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید که ایاک نعبد
یعنی ترا عبادت مینمایم و بس و خطاب اشاره بحدیث شریف
اعبد الله کانک تراه یعنی چنین عبادت کن جناب اقدس الهی
که گویا او را می بینی و حذر نماید که در این دعوی کاذب و دروغ
گو نباشد و عبادت بمعنی اطاعتست و هرگاه اطاعت شیطان
یا هوای نفس اماره یا مانند اینها کند عبادت اینها را کرده است
و چون دعوای عبادت کردن موهم این بود که از من کار متمشی
میتواند شد تدارک خود میکند و میگوید و ایاک نستعین
یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجوییم و بس و همچنین در مقام
آداب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بعجز خود اعتراف ندارد
و عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا در میاورد
و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت میکنیم که
شاید عبادت او به برکت عبادت اینها مقبول گردد زیرا که از
لطف کریم دور است که چند چیز را بدرگاه او برند بعضی را
قبول نماید و بعضی را رد کند مانند بیع صفقه که اگر بعض
مبیع معیوب در اید مشتری متخیر است ما بین قبول جمیع و رد
جمیع و نمیتواند بعضی را قبول کند و بعضی را رد نماید و یک
حکمت از حکمتهای نماز جماعت این است و حکمت ابتدای
بصلوات بر محمد و آل محمد و اختتام بان و طلب حاجت در میان

دوم آن این است که جناب اقدس الهی اکرم از آن است که طرفین را قبول نماید و وسط را رد نماید و همچنین در مقام استعانت نیز چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نجوئیم در هنگام نسبت خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است می‌آورد و گویا بزبان ایشان سخن میگوید و خود را طفیلی ایشان ساخته و بعد از آن که فارغ شد از بسمله و حمد لله و طلب اعانت اظهار مطلب خود را کرده که اعظم مطالب و عمدهٔ مقاصد است و گفت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین یعنی هدایت بکن ما را براه راست و طریق حق را که متابعت اهل بیت است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایسته طریقهٔ دشمنان ایشان است و چون موافق احادیث بسیار عموم در دعا مطلوب است که هر دعائی که کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استجابت دعا میگردد پس باین جهت طلب هدایت از برای خود و از برای دیگران نمود و اسرار قرائت سورهای دیگر در اسرار قرائت قرآن معلوم خواهد شد انشاء الله مقالهٔ دوازدهم در اسرار قیام و رکوع و سجود است بایست در حالت قیام بداند که در نزدیکی ایستاده و با کی خطاب و مناجات مینماید و تصور نماید که اگر روبروی یکی از ملوک و پادشاهان میستد و مطلب خود را عرض میکند چگونه اعضا و اطراف او مضطرب میشوند و بلرزه در میآیند و شش دانگ حواس او و قلب او متوجه خطاب آن پادشاه است

## لمعه دوازدهم در اسرار قیام و رکوع و سجود است

در اینجا نیز لااقل باین صفت باید متصف باشد و خداوند عالم خالق السموات والارضین جبار الجبابره و قهار را الا کاسرو کمتر از یکی از ظلمات اهل دنیا نشمارد که دست و اطراف خود حرکت دهد و بریش خود بازی کند و دل خود در جای دیگر باشد و نداند که چه میگوید و باید با خضوع و خشوع باشد و در کمال ادب باشد و بداند که دل رئیس اعضا و جوارح است و انها رعیت ان میباشند و هرگاه رئیس ارام داشته باشد نیز رعیت ارام میگیرند و در هنگام رکوع باید متذکر شود عظمت و کبریائی جناب اقدس الهی و دستهای خود را بر میدارد و پناه میبرد بعفو حقتعالی از عقاب و بعد برکوع میرود بقصد تواضع و خضوع و خشوع و بذل جهد نماید در رقت دل و کردن خود را دراز نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال کردند از حکمت مد عنق در حالت رکوع فرمودند که تاویل ان این است که ایمان اوردم بتو هر چند که کردن من بزنند و در حالت سجود نیز بایست بعد از تصور عظمت جناب اقدس الهی مذلت و انکسار از برای نفس خود تصور نماید و انکه اشرف اعضای خود را که سر باشد به پست ترین چیزها که خاک باشد وضع نموده است و وضع شیئ در محل خود نموده و فرع را باصل رد نموده زیرا که انسان از خاک مخلوق شده است و بان رد میشود و در هنگام سر برداشتن از سجده بخاطر اورد که از زمین دوباره احیا خواهد شد

## لمعه سیزدهم در اسرار تشهد و تسلیم است

باید در وقت نشستن در تشهد دستهای خود وضع نماید بخاطر خود بگذراند که انچه از او صادر شده از خطاب و قول و فعل بر غیر وجه کمال واقع شد

و در

و دهشت او خالی است از فواید و عواید هائی جناب اقدس الهی و
انکه خود ها الت است وخاسر است اگر با عدل با او رفتار نمایند پس
برگردد بمبدء امر و اصل دین و متمسک شود بحصن حصین که هر کس
داخل و میشود ایمن خواهد بود و ان کلمهٔ توحید است پس شهادت
بدهد بوحدانیت و رسالت و بعد از ان تصور نماید که خودش در
حضور حضرت سید المرسلین ص و سایر انبیاء ع و اوصیاء ع و ملائکهٔ مقربین
و سلام بر انها بکند و اگر امام باشد ماموین را نیز قصد بکند در سلام
و ماموم جواب سلام امام را نیز قصد نماید **مقالهٔ چهاردهم**
در اسرار صلوة جمعه و عیدین و ایات باید در روز جمعه مستحضر
باشد که این روزی است عظیم و عیدی است شریف و انکه اعمال
حسنه دران مضاعف میشود و اعمال سیئه نیز مضاعف میشود
پس سعی نماید در اتیان بطاعات و اجتناب از معاصی و سیئات و
اداب و سنن ان بعمل بیاورد از غسل و بوی خوش و سر تراشیدن
و ازناخن و شارب گرفتن و مانند انها و قصد او از این اعمال این باشد که
خود را مهیا نماید از برای حضور نزد مالک الملوک و رب الارباب و بخانه
او برود و سعی نماید که باطن خود را نیز بیشتر پاکیزه کند و در صلوة عیدین
مستحضر بشود که امروز عید عظیم است که مالک الملوک جوایز و انعام
رحمت خود قسمت میکند بر بندگان خود بقدر استحقاق و قابلیت
و قبولی اعمال از روزه داشتن و قربانی کردن پس میبایست نهایت خوف
و حیا و خجلت داشته باشد که مبادا اعمال او مقبول درگاه رب العزة
نباشد و سعی نماید در تضرع و گریه و طلب عفو و امرزش و قبول
اعمال و انکه از این درگاه و سیع مطرود نشود و خود را مشغول نکند بزینتها

## مقالهٔ چهاردهم در اسرار صلوة جمعه و عیدین و آیات

ظاهری و از این معانی که اصل کار است غافل شود و بداند که این روز
عید آنکسی که خاطر جمع باشد از روز جزا و وعید و مستحق ثواب و اجر و
مزید نماز برای آنکسیکه رخت نو بپوشد و خود را منقح کند و در صلوة
آیات مستحضر شود هولهای آخرت و زلزله زمین و تاریکی روز قیامت
است و خوف مردم از عذاب و عقاب و سعی و اهتمام نماید در دعا و
تضرع و خضوع و خشوع در خلاصی از آن شداید و از گناهان خود توبه
کند شاید در آن روز از اهوال قیامت خلاص شود **مقاله پانزدهم**
در اسرار قرائت قرآن است باید که قاری قرآن را چند چیز در دل خود
بداند و تصور نماید اول بفهمد عظمت اینکلام که در اعلای مراتب
فصاحت و بلاغت است و تفضلات جناب اقدس الهی بر بندگان
که کلام شریف خود به بندگان رسانید که هدایت بیابند و دویم
تعظیم متکلم است که بداند آنچه میخواند کلام کیست و از کلام بشر نیست
و اگر پادشاهی عظیمی احقر رعیت خود را قابل خطاب نماید و با او خطاب
نماید چگونه آن شخص مخاطب خجل و منفعل میشود از عدم قابلیت خطا
و چه قدر خوشحالی و امیدواری بهم میرساند بعلت تفضل و انعام
مولی و چگونه بدل و جمیع اعضا و حواس متوجه خطاب آن پادشاه
میشود نیز قاری قرآن باید این مراحل را مستحضر باشد سیوم
حضور قلب و عدم التفات قلب بغیر آنچنانچه با و اشاره شد چهارم
تدبر معانی الفاظیکه میخواند چنانچه حقتعالی میفرماید افلا یتدبرون
القرآن ام علی قلوب اقفالها و این امر نیست ورای حضور قلب است
زیرا که گاه است دل خود را بغیر از قرآن و سماع آن مشغول نیست اما
تدبر در معانی الفاظ قرآنی نمیکند و غرض از قرائت تدبر معانی آنچنا

## مقاله پانزدهم در اسرار قرائت قرآن

حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که خیری نمیباشد در عبارت بدون
فقه و نه در قرائتی بدون تدبر نتیجه تخصیص است و آن عبارتست
از آنکه فرض کند که خودش مخصوص است بخطاب پس اگر امر و نهی بخواند
چنین داند که خود مامور و منهی است از جانب مولی و اگر وعد یا وعید
بخواند امیدوار و خائف باشد و اگر قصه های سابقین بخواند عبرت بگیرد
ششم متأثر شدن دل خود باثار مختلف بحسب اختلاف مقامات
ایات قرآنی پس در آیه رحمت امیدواری و خوشحالی داشته باشد
و در آیه عذاب و عقاب خوف و ترس داشته باشد وهکذا مقاله
شانزدهم در اسرار زکوة و صدقه و هبه و عطیه و هدیه و مانند
ان بدانکه حکمت در وجوب زکوة و خمس و استحباب بعضی از افراد
انها این است که جناب اقدس الهی غنی مطلق بندگان خود را امتحان
نماید در تکالیف مالیه چنانچه امتحان نموده است ایشانرا در تکالیف
بدنیه و سه معنی میتوان در این مقام استنباط نمود اول آنکه مدعی
توحید که تلفظ بکلمه شهادت نماید و شهادت میدهد بواحدانیت
معبود خود از علامت صدق ادعائی ان این است که محبوبی از برای
او باقی نماند سوای معبود خود که واحد حقیقی است و چون محبوب
ترین امور دنیوی نزد مخلوق اموال است لهذا ممتحن شدند ببذل
اموال و دل کندن از انها تا آنکه بدرجات عالی برسند و باین معنی
اشاره شده است در آیه شریفه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
بان لهم الجنة و معنی دویم تطهیر نمودن قلب که رئیس اعضا است
از بخل و لئامت که از جمله مهلکات است و این صفت برطرف نمیشود
مگر بعبادت کردن بر بذل و انفاق است تا معتاد شود و ان صفت

## مقاله هفدهم در اسرار صوم

و صوم خصوص خصوص اما صوم عموم پس آن عبارت است از باز داشتن شکم و فرج از شهوت است و اما صوم خصوص پس آن عبارت است از باز داشتن چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر جوارح و اعضا از معاصی و آثام چنانچه حضرت صادق ع فرمودند هر گاه روزه میگیرید پس روزه بگیرد گوش و چشم و موی و پوست تو و فرمودند چند چیز دیگر مانند اینها و فرمود که روز روزه تو مانند روز افطار تو نباشد یعنی بایست وقار روزه بر تو ظاهر بشود و در حدیث نبوی ص وارد شده است که حضرت رسول ص شنیدند زنی را که کنیز خود دشنام میدهد پس آنحضرت طعام احضار فرمودند و بان زن فرمودند بخور عرض کرد که من روزه ام فرمودند که چگونه روزه میباشید و حال آنکه کنیز خود را دشنام دادید بتحقیق روزه از طعام و شراب به تنهائی نیست و در حدیث دیگر وارد شده است که هر کس غیبت بکند مسلمانی را باطل میشود روزه او و وضوی او و اگر بر این حال بمیرد بر حالتی مرده است که حرام را خدا را حلال دانسته و فرمود چه بسیار روزه دار که روزه او ثمر ندارد و بغیر از گرسنگی و تشنگی و اما صوم خصوص خصوص پس آن عبارت است از باز داشتن دل خود از افکار دنیوی و شواغل دنیه از ما سوی الله بالکلیه و از جمله فواید روزه تضعیف شهوات نفسانیه و نفس اماره و مشتهیات طبعیه و صفای قلب و طهارة اعضا و جوارح و شکر بر نعمت و احسانهای جناب اقدس الهی که او را فقیر و گرسنه نکرده و زیادتی تضرع و خضوع و خشوع و بکاء و ملتجی شدن بحق تعالی و تذکر گرسنگی و تشنگی روز قیامت و زیادتی حسنات و تکفیر سیئات است مقاله هیجدهم در اسرار حج است و زیارت مشاهد شریفه و باید هر کس بخواهد که بحج برود حقوق

التّامی را ادا نماید و مظالم را رد کند و توبه نصوح بکند و قطع کند از دل
خود علاقه‌های دنیوی و دل خود را متوجه حقتعالی نماید و از این سفر
متنبه شود از برای سفر اخرت و از توشه برداشتن مستعد توشه اخرت
شود که ان سفر طولانی و دراز بیش بیشتر است و اداب شرعیه سفر بجا بیاورد
و در مشاهده عقبات متذکر شود عقبات اخرت و قیامت و از هول
قطع طریق متنبه شود بسؤال منکر و نکیر است و از سباع و درنده‌های
حیوانات برّی منتقل شود بعقرب و مارهای قبر و افاعی و حیات اتش
جهنم و متنبه شود از انفراد خود از اهل و عیال و اولاد بوحشت قبر و وحدت
ان و وقتی که دو پیراهن احرام را بپوشد متنبه شود به پوشیدن کفن و
در وقت تلبیت بداند که این تلبیت جواب ندای جناب اقدس الهی و امید
واری برحمت الهی داشته باشد و خوف از انکه تلبیت ان مردود بشود
داشته باشد و در هنگام داخل شدن مکه مشرفه بداند که این چنین
حرمی است که اگر بشرایط شرعیه ان داخل شود ایمن میشود در دنیا
و در عقبی از عذاب و عقاب الهی و خائف و ترسان باشد از انکه اهلیت
دخول ان ندارد و در هنگام مشاهده بیت اعظم عظمت پروردگار
صاحب این خانه در دل او باشد و در هنگام طوف کردن متحضر شود
در دل خود تعظیم و خوف و امید واری جناب اقدس الهی را و متنقل
شود انکه مقصود اصلی طواف دل بذکر جناب اقدس الهی و در هنگام
بوسیدن و استلام حجر اسعد بداند که در روز قیامت از برای او شهادت
خواهد داد پس هر چیزیکه در انجا بگوید با حضور قلب بگوید و در هنگام
سعی ما بین صفا و مروه در خاطر خود بگذراند که تردد مینماید در فضای
خانه مالک الملوک و بداند که او مطلع است بر ضمیر و قلب او پس

سعی کند در اخلاص و حضور قلب و در هنگام وقوف عرفات و مشاهده
کردن ازدحام مخلوقات و شنیدن اصوات مختلفه و لغات متنبه شود
بروز محشر در عرصات قیامت و اجتماع مخلوقات از برای جزاء ثواب و عقاب
و در هنگام وقوف بمشعر بداند که مشعر حرم حقتعالی و آداب دخول مجلس
عظیمان و بزرگان بجا بیاورد و در هنگام رمی جمرات متنبه شود براینکه
بر این شیطان لعین را از خود دور کرد و منتقل شود که تسلط شیطان بر
باطن انسان زیاده بر ظاهر است پس او را از قلب خود دور کند بتحصیل
اخلاق حمیده و صفات پسندیده و پاک شدن از صفات رذیله و اخلاق
ذمیمه و در هنگام غسل منتقل شود باینکه چنانچه آب پاک میکند ظاهر
بدن از اوساخ و کثافات ظاهری نیز توبه و انابه و تضرع پاک میکند باطن را
از نجاسات معنوی و سعی نماید در تطهیر آن مقصد اصلی و در هنگام
زیارت حضرت رسول صلعم و فرزندهای اطهار او سعی نماید در معرفت ایشان
و چنان داند که ایشان زنده اند و مطلعند بر حضور او و پس منتهای تعظیم
و تکریم و آداب را بجا بیاورد باب شانزدهم در سائر اعمال صالحه
است و در آن چند فصل است فصل اول در توبه است و در آن چند
مقاله است مقاله اول بدانکه توبه از جمله نعمتهای عظیم الهی که حقتعالی
به بندگان خود کرامت فرموده و اگر توبه نبود هالک میشدند و توبه
عبارت است از ترک نمودن معاصی در حال و عزم بر ترک نمودن آنها
در استقبال و تدارک نمودن تقصیرات سابقه بندم و طاعات و وجوب
آن فوری و عینی است و شرط صحت آن آنکه از برای محض رضای
خدا باشد نه از برای تحصیل مال و آبرو یا خوف از سلطان یا از جهت
عدم تمکن از اسباب آن که نادم و پشیمان باشد بر معاصی خود و ندم

عبارت

عبارت است از متألم شدن قلب از آن گناهی که از او صادر شده است و
اندوه و حزین باشد و سبب حصول ندم تفکر در عقوبات و عذاب الهی و
عدم تحمل بدن ضعیف خود عقابات عظیمه و بواعث در دواعی توبه آنست
که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت
گناهانی که مرتکب آنها شده است و عقوبات گناهان و نتیجهای دنیا و آخرت
آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و مانند این امور باعث تألم و تأسف
میشود و این ندامت و تأسف باعث میشود او را بر سه چیز که توبه چون از
اینها است اول آنچه تعلق بحال دارد که ترک نمودن گناهان است دویم آنچه
متعلق بآینده هست که عزم نماید بر عدم عود باین گناهان تا آخر عمر سیم
متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشته‌ها و تدارک گذشته‌ها
بکند اگر تدارک داشته باشد و آیات و اخبار در تحریص و ترغیب بر توبه
بسیار است حقتعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم یعنی ای گروه مؤمنان توبه و انابه بکنید
بسوی پروردگار خودتان توبه نصوح یعنی خالص از برای محض رضای
الهی باشد و خالی است از شوائب ریا و مانند آن شاید که جناب اقدس
الهی تکفیر گناهان شماها نماید و فرموده اند ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین و شاید مطهرین اشاره بآنکه باید پاک و خالص باشد و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد
که دیگر آن گناه را نکند و تدارک ما فات بکند خدا او را دوست میدارد
و در دنیا و آخرت بر او ستر مینماید راوی عرض کرد که چگونه بر او ستر مینماید
فرمود که فراموش میکند از خاطر ملکین آنچه بر او نوشته اند از گناهان
و وحی میفرماید باعضا و جوارح او که گناهان او را کتمان نمایند و وحی

میفرماید بقعه‌های زمین که آن گناهانی که بر روی شما کرده است کتمان نمائید پس چون بمقام حساب میاید هیچ چیز براو بگناه گواهی نمیدهد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که شادی و فرح و خشنودی خدا از توبه بنده‌اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاریک راحله و توشه خود را گم کرده باشد و بعد از آن بیابد و حضرت صادق ع فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند و هرچند که گناه کار توبه کند و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است ولیکن خدا آن گناه کار توبه کننده را دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا وحی نمود بحضرت داود که برو بنزد بنده‌ام دانیال و بگو باو که مرا معصیت کردی و تو را آمرزیدم و دیگر معصیت کردی و ترا آمرزیدم اگر مرتبه چهارم معصیت کنی ترا نمی آمرزم چون داود تبلیغ این رسالت نمود دانیال گفت ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی پس چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالتی بسوی من آورد بعزت و جلالت تو قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال توبه او مقبول است پس فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیک ماه توبه او مقبول است پس فرمود که یکماه بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیک هفته خدا توبه‌اش را قبول میفرماید پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک روز توبه‌اش قبول میفرماید پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند

## مقالهٔ اول از باب شانزدهم در بیان توبه است

توبه اشرف مقبول است و منقول است که هر دردی را دوائی هست و
دوای درد گناهان استغفار است و توبه و حضرت صادق ع فرمودند که
گاه هست که مؤمن گناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطرش میآورد و
توبه میکند و آمرزیده میشود و کافر گناهی که میکند همان ساعت فراموش
میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا
هفتصد گناه او را بیامرزد و خیری نیست در بندهٔ که هر روز هفتصد گناه
کند و فرمود که حضرت عیسی ع بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید
که این جماعت بر چه چیز میگریند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند
تا خدا ایشان را بیامرزد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که عجب دارم از کسیکه
ناامید میشود از رحمت خدا و محو کنندهٔ گناهان با اوست پرسیدند که
کدام است محو کنندهٔ گناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را خوشبو (معطر)
کنید باستغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند و نیز مرویست که روزی
معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول ص آمد و سلام کرد حضرت
جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله در
فلان مکان جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند
مانند زنیکه فرزندش مرده باشد و میخواهد بخدمت تو بیاید حضرت
فرمود که بیاورش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید
که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چون نگریم که گناهان کرده ام که اگر خدا ببعضی
از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مؤاخذه
خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود که بخدا شرک آورده گفت پناه
میبرم بخدا از اینکه باو مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته
گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهت را می بخشد اگر چه مانند کوهها با

در عظمت گفت گناهان مرا از کوهها عظیم تر است فرمود که خدا گناهانت
می آمرزد اگرچه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختها و آنچه در زمینست
از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از اینها نیز بزرگ تر است فرمود که خدا
گناهت را میامرزد اگرچه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد
گفت از اینها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت
ای جوان گناهان تو عظیم تر است یا پروردگار تو گفت پروردگار من اعظم است
و او از همه چیز بزرگوار تر است حضرت فرمود مگر میامرزد گناهان عظیم را
کسی بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله و ساکت شد
حضرت فرمود که ای جوان یکی از گناهان خود را نمیگوئی گفت هفت سال
بود که قبرها را می شکافتم و کفن مردها می دزدیدم پس دختری از انصار
مرد و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون
آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این
حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت که
آیا سفیدی بدنش را ندیدی و فربهی رانش را ندیدی و مرا چنین
وسوسه میکرد تا برگشتم و او را وطی کردم و او را با آن حال گذاشتم و بر
گشتم ناگاه صدائی از پی سر خود شنیدم که میگفت که ای جوان وای
بر تو از حاکم روز قیامت روزیکه من و تو بمخاصمه نزد او می ایستیم که مرا
چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر مرا بدر آوردی و کفنم را
دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو
از آتش جهنم پس جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را
بشنوم حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که می ترسم بآتش تو بسوزم
چه بسیار نزدیکی تو بجهنم و حضرت مکرر این را میفرمود تا آنکه آن جوان

بیرون رفت پس بباز ار مدینه امد و توشه کرفت و بیکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در کردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردکارا اینك بندهٔ تو است مهلول در خدمت تو ایستاده و دستش را در کردن خود غل کرده پروردکارا تو مرا میشناسی و کناه مرا میدانی خداوندا پروردکارا پشیمان شده ام بنزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سئوال میکنم از تو بحق نامهای بزرکوارت و بجلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید خود نا امید نکردانی ای خداوند من و دعای مرا باطل نکردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی و تا چهل شبانه روز این میکفت و میکریست و درندکان و حیوانات براو میکریستند چون چهل روز تمام شد دست باسمان بلند کرد و کفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اکر دعای مرا مستجاب کردانیدهٔ و کناه مرا امرزیدهٔ بر پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اکر دعای من مستجاب نشده و امرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب کنی پس اتشی بفرست که مرا بسوزد یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این ایه را فرستاد که این جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند مرتکب شدن کناهان بزرکتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدند و خدا را بیاد میاورند پس استغفار میکنند و کی میامرزد کناهان را بغیر از خداوند عالمیان میفرماید که یا محمد بندهٔ من بنزد تو امد تائب و پشیمان او را از اینجا دور کردی پس بکجا رود و رو بکی اورد و از کی سئوال کند غیر از من که کناهانش را بیامرزد بعد از ان در ایه فرمود که و بعد از کناهان مقر نیستند بر کردهای خود و میدانند بدی اعمال خود را ایشان جز ایشان امرزش

پروردگار ایشان است و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرها خالدین که خالدند در آن بهشت‌ها و هرگز از ایشان برطرف نمیشود و بسیار نیکو است مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمده و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال مهلول را میپرسیدند معاذ گفت که یا رسول الله صم شنیده‌ام که در فلان موضع است حضرت با اصحاب متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را در گردن بسته و روبش از حرارت آفتاب سیاه شده مژهای چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری آیا مرا در آتش خواهی سوزانید یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانید الهی احسان نسبت بمن بسیار کرده و نعمت بسیار داری در نعما که میدانستم که آخر من چه خواهد بود آیا مرا بعزت بهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و زمین و کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بود اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد و مانند این سخنها میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان در دورش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت بنزدیک او رفت و دستش را از گردنش گشودند و خاک را بدست مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که ای مهلول بشارت باد که تو آزاد کرده خدائی از آتش جهنم پس باصحاب گفتند که همچنین تدارک گناهان بکنید چنانچه مهلول کرد و آیه را برا و خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند مقالهٔ دوم بدانکه وجوب توبه عام است بالنسبه بجمیع

اشخاص وجمیع احوال واحدی از ان منفک نمیشود البته چنانچه حقتعالی
فرمودند وتوبوا الی الله جمیعا زیراکه هرکسی خالی از معصیت نمیباشد بجوارح
واعضا وهرکسی بالنسبه بحال خود معصیتی کرده است اگر از عوام باشد لا
محاله باعضا وجوارح معصیتی از او صادر شده است واگر از خواص باشد
عزم وتصمیم بر معصیت کرده است یا از ذکر خدا غافل شده حتی انکه از برای
انبیاء واوصیاء واولیاء معاصی هست هرچند که معصومند از کبائر
وصغائر زیراکه مراد بعصمت از گناهان از این گناهانیکه بالنسبه بما گناهانست
والا اشغال ایشان بامور مباحات وترک نمودن ایشان دوام ذکر پروردگار
خود بالنسبه بحال وقرب منزلت ایشان نزد حقتعالی معصیت است
چنانچه در حدیث شریف حسنات الابرار سیئات المقربین اشاره است
باینمعنی وبنابراین تحقیق شافی ایات واخبار دیگر دلالت میکند بر صدور
معاصی از انبیاء وبر استغفار وگریه وتضرع ایشان احتیاج بتاویلی ندارد
پس چون احدی خالی از معصیت نیست هر یک بالنسبه بحال خود لا
محاله توبه بر او واجب است شرعا وعقلا زیراکه دفع ضرر مظنون واجب است
وضررهای اخروی از ضررهای دنیوی اعظم است وتوبه باعث رسیدن
بسعادت ابدی ونجاة یافتن از عقاب سرمدی وبدانکه قلب که
رئیس اعضاست در اصل خلقت وفطرت نهایت صفا ونورانیت
داشته وبسبب ارتکاب معاصی واخلاق ذمیمه کدورتی وتاریکی در
دل رو میدهد پس باید باتش ندامت وتاسف ان کدورت را سوزانید
وبنورانیت توبه واعمال صالحه ان ظلمت وتاریکی را برطرف نمود ونورانیت
توبه واعمال حسنه برطرف میکند ظلمت معاصی را چنانچه حقتعالی
میفرماید ان الحسنات یذهبن السیئات چنانچه کدورت چرک وکثافت

## مقالهٔ دوازدهم در اثبات فضیلت توبه و وجوب است

با سفیدی صابون و آب که نمیماند و تاریکی شب با روشنائی روز نمیماند
و حقتعالی میفرماید وهو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی او چنین پروردگاریست که
توبه را از بندگان خود قبول مینماید و در جای دیگر اظهار وصف جمیل خود
نموده که غافر الذنب و قابل التوب یعنی گناهان را میامرزد و توبه را قبول
مینماید و حضرت رسول صلعم فرموده که بتحقیق حسنات برطرف میکند سیئات را
چنانچه آب برطرف میکند چرک و کثافت را و فرموده که اگر اینقدر گناهان
بکنید تا به آسمان برسد و بعد پشیمان میشوید هر آینه حقتعالی بر شما هم
توبه میکنید و احادیث باین مضمون بسیار است و لیکن توبه بایست صحیح و
نصوح باشد **مقالهٔ سیوم** بدانکه گناهانیکه توبه واقع میشود چند
قسم است زیرا که آن گناه یا مستلزم حکم دیگر هست بغیر از عقوبت اخروی
یا نه و قسم دویم مانند پوشیدن حریر و توبه این گناه همین ندامت و عزم
بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اخروی و قسم دویم که
مستلزم حکم دیگر هست بر چند قسم است زیرا که یا حق خدا باشد یا حق
خلق و اگر حق خدا ست یا حق مالی ست مثل آنکه گناهی کرده است که
میباید بنده آزاد کند پس اگر قادر بران باشد بمحض ندامت رفع عقاب از
او نمیشود تا او را بعمل بیاورد و واجب است که آن کفاره ادا کند یا حق غیر
مالی ست مانند نماز و روزه که از او فوت شده است میباید قضای
آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حقتعالی حدی از حد و دبران
مقرر ساخته است مانند شرب خمر پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشده است
مخیر است میان آنکه توبه کند میان خود و خدا و اظهار آن نکند و ما بین
آنکه نزد حاکم اقرار کند که او را حد بکند و موافق احادیث اهل بیت ع
اظهار نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست واجب است

که بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را اکراه کرده
باشد میباید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آنست
که بمستحق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده‌ام که از تو مستحق کشتن
یا قصاص شده‌ام و تمکین خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص
کند و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد بآنکه
این اهانت نسبت باو واقع شده است باید تمکین خود بکند از برای حد و
اگر نداند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد اینست که گفتن باو باعث
آزار و اهانت اوست و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد
و در باب غیبت مذکور شد و اکثر علما را اعتقاد اینست که اینها واجبی چند اند
برسر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها متحقق میشود و بترک
اینها عقاب خواهد داشت و بدانکه گناهان منقسم میشوند بکبائر و
صغائر و ترک کبائر کفاره است از برای صغائر چنانچه حقتعالی میفرماید
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و اختلاف بسیار در
احادیث و مابین علما در تعیین کبائر است و مشهور آنست که کبائر
معاصی است که حقتعالی وعدهٔ جهنم بر آنها کرده است و در بعض اخبار
کبائر هفت است کفر و قتل نفس و عقوق والدین و اکل ربا و اکل مال الیتیم
بظلم و فرار از جهاد و تعرب بعد از هجرت است و در بعض اخبار هفتاد است
و در بعض اخبار از جملهٔ کبائر شمرده‌اند یأس از رحمت خدا و خاطر جمعی از
عذاب خدا و قذف محصنه و سحر و زنا و قسم دروغ و منع زکوة و کتمان
شهادت و شهادت ناحق و شرب خمر و ترک نماز و قطع صلهٔ رحم و نقض
عهد و بیعت و شاید حکمت ابهام کبائر این باشد که انسان از همهٔ معاصی
اجتناب نماید تا آنکه علم باجتناب کبائر بهم برساند و بدانکه گناهان

صغایر کبایر میشود بامور چند اوّل مواظبت و مداومت بر صغیره
چنانچه در حدیث وارد شده که صغیره نمیماند با اصرار چنانچه کبیره نمیماند با
استغفار و تشبیه کرده‌اند اصرار و مداومت بر صغائر بقطرات آب که علی الا
تصال بر سنگ تقاطر میکند که تاثیر آن در سنگ بیشتر است تا آنکه یکد فعه
بر آن سنگ بریزد دوم آنکه صغیره را حقیر بشمارد بلکه بایست فکر کند که کی را
معصیت کرد تا معصیت خود عظیم بنظر او آید سیوم خوشحالی و ابتهاج بفعل
صغیره و تمکن از آن نعمت بشمارد و این باعث بعد از قرب خدا میشود و چهارم
آنکه تجاهر و تظاهر میکند بگناه صغیره یا آنکه مذکور مینماید که چنین گناهی
کرده‌ام که کفران نعمت ستاری جناب اقدس الهی کرده و شاید باعث تحریک
و رغبت غیر میشود چنانچه حضرت امام رضا ع از جد بزرگوار خود حضرت
رسول صلعم روایت کردند که فرمودند کسیکه حسنه را پنهان میکند حسنه
او برابر است با هفتاد حسنه و کسیکه سیئه را اظهار نماید مخذول
و منکوب خواهد بود و اگر پنهان کند آمرزیده میشود و پنجم آنکه مرتکب
صغایر مقتدا و پیشوای دین باشد مانند عالمیکه حریر و طلا بپوشد
و ارتکاب شبهات نماید و مانند آن امور یکه باعث امید و ارتکاب مردم
باو شود و بدانید که توبه عبارت از این نیست که استغفر الله و اتوب
الیه بگوید و ندامت و پشیمانی بر گناه خود نداشته باشد و عازم بر
ترک نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که شخصی
در حضور آنحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمودند که میدانی استغفار
چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش چیز
اطلاق میکنند و شش جزء دارد اوّل پشیمانی بر گذشته دوم عزم
بر اینکه دیگر عود نکنی هرگز سیوم آنکه حق مخلوقین را با ایشان برسانی

کہ چون خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمہ تو نباشد
چهارم آنکه هر واجب کہ از تو فوت شده باشد بجای آوری پنجم آنکه آن
گوشتی کہ در حرام در بدن تو روئیده از اباند وه و حزن و مشقت بگدازی
تا پوست با استخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان
بروید ششم آنکه بیدن خود الم طاعت بچشانی انقدر کہ معصیت را
بان چشانیدهٔ **فصل دویم** در محاسبه و مراقبه است و معنی محاسبہ
انست کہ نفس خود را مطالبه نماید باداي فرایض و واجباتیکه جناب
اقدس الهی انها را فرض کرده است و مانند سرمایه ان شخص میباشد
پس اگر اداي انها را هو حقه کرده باشد مشغول شود بشکر این نعمت کہ
توفیق اداي انها یافته است و ترغیب نماید نفس خود را بمانند انها و
اگر معلوم او شده باشد کہ کثیری یا بعضی از فرائض از او فوت شده باشد
مطالبه نماید نفس خود را بقضاي انها و اگر معلوم او شده باشد کہ
انها را ناقص اداکرده باشد سعی نماید در جبر نقصان بنوافل و اگر معصیة
مرتکب شده باشد مشغول شود بعتاب و خطاب با نفس خود و در صدد
تلافی ان باشد باداي توبه یا استغفار و همیشه اوقات مطالبه نماید
نفس خود را بجواب سئوال رب الارباب از صغیره و کبیره و جلیل و
حقیر و نقیر و قطمیر از اقوال و افعال و احوال خود و مانند قیام و قعود
و اکل و شرب و خواب و حرف زدن و خاموشی کہ هر یك از انها بدون
موقع و برخلاف فرموده حقتعالی واقع نشده باشد و انچه واجب بود
از انها ترك نشده باشد و انچه حرام بود بعمل نیاورده باشد و همیشه
ملاحظه عواقب امور نماید هم بحسب دنیا و هم بحسب اخرت و در هر
روزی بلکه هر ساعتی و دقیقهٔ محاسبه با نفس خود نماید و در حدیث

# فصل دویم در بیان شرح محاسبه و مراقبه

وارد شده است که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا یعنی حساب
کیر از نفس خود قبل از انکه حساب از شما بکیرند و از حضرت امام موسی
کاظم ع مرویست که فرمودند از ما نیست کسیکه محاسبه نفس خود نکند
در هر روزی پس اکر حسنه عمل کرده باشد طالب توفیق زیادتی ان از
حقتعالی باشد و اکر عمل سیئه کرده باشد استغفار پروردکار خود بکند
از ان و توبه کند و حضرت رسول ص شخصی را وصیت فرمود که هر کاریکه
خواهی بکنی تدبر و تفکر نمائید در عاقبت ان پس اکر رشد و خیر باشد
اقدام بر فعل او بکنید و اکر شر و ضلالت خود را باز دارا از ان و در همیشه
اوقات حقتعالی رقیب و ناظر و اکاه خود بداند در هر امری و حرکتی
و سکونی و سر و علانیه **فصل سیوم** در تفکر و تدبر است در
حدیث نبوی ص وارد شده است که فرمودند تفکر کردن در یکساعت
بهتر از عبادت یکسال است و مراد تفکر نمودن در حسنات و سیئات
خود با انکه ببینند حسنات خود تمام است یا ناقص و برابر است با سیئات
یا بیشتر است یا کمتر و خالص است از شرک خفی که ریا و سائر مفاسد
یا نه و همچنین تفکر در سیئات و انچه بر انها مترتب میشود
از عقوبات دنیوی و اخروی و تفکر نمودن در لطف و کرم خداوند
اقدس الهی و نعمتهای غیر متناهی و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم
و مرک و حساب و مانند این امور که داعی و باعث میشود او را بر
طاعات و عبادات و افعال خیر و مانع میشود او را از معاصی و کناهان
**فصل چهارم** در تذکر موت و اهتمام در عمل و احتراز از طول عمل که
موجب صفات ذمیمه و اخلاق سیئه است زیرا که باعث میشود
بر کسالت و ترک طاعت بسبب فریب دادن شیطان لعین که میکوید

# فصل چهارم از باب سیزدهم در کراهت موت

فرصت بسیار است و عمر دراز است و در هنگام پیری میتوان عبادت
کرد و در ایام جوانی تعیش و طرب میباید کرد و باعث میشود بر تاخیر توبه
بگمان انکه مهلت خواهد یافت تا مرگ بنا گاه او را بگیرد و مهلت ندهد
و باعث بر حرص و جمع مال و لوازم ان از مهلکات چون گمان عمر بسیار
دارد و باندازه ان بگمان فاسد خود تحصیل ما یحتاج خود میکند چون
اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود فقیر
میکند و انچه تحصیل کرده است بکار او نمیاید و اگر خود را مشغول
امتثال اوامر و اجتناب نواهی الهی نماید خدا او را توانگر میکند و باعث
بر قساوت قلب و فراموشی اخرت میشود و اینها همه از صفات ذمیمه
مهلکه است چنانچه حضرت امیر ع فرمود که خصلتی که از ان بیشتر بر شما
می ترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و
یکی طول امل اما متابعت هواهای نفسانی پس ادمی را از قبول حق و
متابعت ان منع میکند و باز میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی
اخرت میگردد و نیز فرمود که هر کسی امایش دراز است عملش نیکو نیست
و از حضرت رسول صلعم مرویست که صلاح اول این امت بزهد و یقین
است و فساد اخر ایشان ببخل و طول امل است و ایضا از انحضرت مرویست
که بحضرت امیر فرمودند که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت
ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقا
بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند ادم و جوان
میشود در دو خصلت حرص و طول امل و معالجه این خصال ذمیمه
به بسیاری یاد مرگ و شدائد بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار
عمر و سرعت انقضای ان و انکه نسبت مرگ به پیر و جوان یکیست

بلکه بجوانان نزدیکتر است و هر روز یکشخصی از همسنان اینکس میمیرد
و بگوید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم و در بدن خود تفکر نماید که
هر ساعت در خرابی و انهدام است و در هر روز یک قوتی از قوی
و عضوی از اعضای او ضعیف یا باطل میشود و حضرت امیر المومنین
فرمودند که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها را و ایستادن
نزد خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان
شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را نیکو
نکرده است و او را نشناخته است و باهل مصر نوشتند که ای بندگان
خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن که بشما رسد و تهیه
آنرا درست کنید بدرستیکه بر همه احاطه کرده است اگر می ایستید شما را
میگیرد و اگر میگریزید درمیابد و او از سایه شما نزدیکتر است و مرگ
بر پیشانی همه بسته است و دنیا از پی شما بر هم می پیچد و عنقریب
تمام شده است پس هرگاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کند بسیار
یاد کنید مرگ را و مرگ از برای موعظه و پند کافیست و حضرت رسول
بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرگ و میفرمود که بسیار بخاطر
آورید مرگ را بدرستیکه آن شکننده لذات است و حایل است میان
شما و خواهشهای نفسانی و در حدیث دیگر فرمود که اگر حیوانات از
مرگ آنقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان
نمیخوردید و از یاد مرگ لاغر میشدند و از حضرت امیر المومنین ع مرویست
که فرمودند که فرزند آدم را چون آخر روز دنیا است و اول روز آخرت میرسد
مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او میاورند پس نگاه رو
بمال میکند و میگوید که والله که من حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم

## فصل چهارم در باب بشارت هنگام موت

صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر
پس بجانب فرزندان التفات نماید و گوید که والله که شما را بسیار دوست
میداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای من چه چیز دارید گویند که ترا
بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس رو بعمل خود کند و گوید که والله
که خواهان تو نبودم و بر من گران و دشوار بودی امروز مرا چه مدد میکنی
گوید که قرین توام در قبر تو و چون محشور میشوی با توام تا من و ترا بر خدا
عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی نزد او میاید از همه کس خوشبوتر
و خوش روتر و جامهای فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا بنسیم
و گلهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمدی میپرسد که تو کیستی میگوید
من عمل صالح توام و چون از دنیا بدر میروی جای تو بهشت است
و چون مرده غسل دهنده اش را میشناسد و قسم میدهد آنها را که
جنازه اش را برداشته اند که مرا زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند
دو ملک میایند که موهای ایشان بر زمین میکشند و بپای خود زمین را
میشکافند صدای ایشان مانند رعد بلند و از چشمهای مثل برق
بسیار روشن و از خدا و پیغمبر و دین و امام او میپرسند و از حضرت امام
محمد باقر ع مرویست که حضرت رسول صلعم میفرمود که من قبل از نبوت
گوسفندان میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه گوسفند چرانیده
پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی سبب خائف میشدند
و از چرانیدن می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم
فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر از جن و انس جمیع مخلوقات صدا
انرا میشنوند و از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود چون دشمن خدا را
بر میدارند و بجانب قبر میبرند ندا میکنند حاملان خود را که ای برادران

## فصل چهارم از باب نوزدهم در تذکر موت است

نمی شنوید شکایت میکند بشما برادر شقی دشمن خدا شیطان جن و انس مرا فریب داد و ببلا انداخت والحال بفریاد من نمیرسد و قسم میخورد که خیرخواه من است و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد و چون براو اعتماد کردم و دل براو بستم مرا بزمین انداخت و شکایت میکنم بشما دوستانی را که بخواهش نفس یار خود کرده بودم مرا امیدها دادند وامروز از من بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را برجان خود اختیار کردم و مالم را خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق خدا را از آن ندادم و وبال و عذابش بر من است و نفعش را دیگران میبرند و شکایت میکنم بشما خانه را که مایه خود را صرف تعمیر او کردم و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیار ماندن در قبر را که ندا میکند که منم خانه که بدنهاد از آن کرم میشود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاه دارید و دیر ببرید و شما حذر کنید از آنچه من بآن مبتلا شده ام بدرستیکه مرا بشارت داده اند بآتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و اهسرتاه بر آنچه تقصیر کرده ام در فرمان خدا و دوستان او و بسیار گناه و وزر که در پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنش را شنوند و نه دوست که مرا رحم کند کاشکی مرا بر میگردانید تا داخل مؤمنان میشدم و ابو صالح روایت کرده است از حضرت صادق ع که فرمود ای ابو صالح هر وقتکه جنازه را برداری چنان باش که گویا تو در میان آن جنازه و از خدا مطلبی که ترا بدنیا برگرداند که تدارک گذشته ها بکنی و خدا طلب ترا قبول کرده و برگردانیده در اینحال چه خواهی کرد اکنون چنین گمان کن و تدارک خود بکن بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتیکه از ایشان را میبرند و برنگردانیدند

وبقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه میباید شد و باز مشغول لعب و بازیند و در روایت دیگر فرمود که کفن او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند و هر وقت که بان نظر میکند او را ثواب میدهند وحضرت امام محمد باقر ع فرمود که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند که متولد شو برای مردن وجمع کن برای فانی شدن وبنا کن برای خراب شدن واز حضرت امیر ع مرویست که فرمود هر روزیکه داخل میشود فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام وبر تو گواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت بدرستیکه مرا بعد از این نخواهی دید وحضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند که با خبر باش وتهیه خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی ومرویست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول ص آمد وگفت یا رسول الله ما را موعظه بگو که در بیابانها میباشیم واحتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که ای قیس بدرستیکه با هر عزتی در دنیا مذلتی هست وبا هر زندگانی مردنی هست وبا دنیا آخرت هست وبر هر چیز حساب کننده وگواهی هست وهر حسنه را ثوابی هست وهر گناهی را عقابی هست وهر اجلی را اندازه هست ای قیس بدانکه البته با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود وزنده باشد وتو با او مدفون شوی ومرده باشی وان عمل تواست پس آن قرین تو اگر کریم است ونیکو است ترا گرامی خواهد داشت واگر لئیم است وبد است ترا خواهد گذاشت وبدانکه آن قرین با تو محشور خواهد شد واز تو نخواهند پرسید مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس بان داشته باشی واگر غیر صالح باشد از غیر آن وحشت نخواهی داشت **فصل پنجم** در بیان تفصیل اختلاف معاشر

## فصل پنجم در بیان آداب تردد با ایشان و تفصیل اقسام معاشرت با خلق

با خلق بر عزلت است بالعکس بدانکه بعض اخبار دلالت میکند بر مدح عزلت
و تحریص بران چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند چون حال
بنده خواموش کمنامی که مردم زمانه خود را اشناسد و بیدن خود ایشان را
مصاحبه کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت نماید تیرا و وابظاهر
شناسند و او ایشانرا در باطن شناسد و شیخ عارف ربانی ابن فهد رسالہ
باین مضمون تالیف نمود و مسمی بحصن الحصین گردانید و اخبار بسیار از
حضرت رسول ص و اهل بیت ع ذکر نمود و انکه بعض فواید در عزلت هست
که در معاشرت ممکن نیست مانند فراغ از برای عبادت و فکر و تفکر در
نعمتهای الهی و انس گرفتن بمناجات حقتعالی و سالم شدن از غیبت و
سماع غیبت و ریا و کذب و حسد و سکوت از امر بمعروف و نهی از منکر
و از فتنه ها و خصومتها و از شر خلق و تهمت و گمان بد و فتنه و امید
واری بمردم و مصاحبت حمقا و فساق و مانند اینها از صفات ذمیمه
و اخلاق سیئه و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر مدح معاشرت
و مخالطت با مردم مانند احادیثی که دلالت میکند بر مدح و دیدن
برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان و اعانت
محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازههای مرده های ایشان و قضای
حوائج ایشان و افاده و استفاده و مانند این امور که هیچیک از اینها
با عزلت جمع نمیشود و حضرت صادق ع فرمود که بر شما باد بنماز کردن
در مساجد و با مردم نیکو همسایگی و زیست کردن و گواهی برای ایشان دادن و
بجنازهٔ ایشان حاضر شدن بدرستیکه ناچار است شما را از معاشرت
مردم و تا ادمی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی بیکدیگر
محتاجند و از خثیمه مرویست که گفت بخدمت حضرت امام محمد باقر ع

## فصل پنجم از باب پانزدهم در بیان آداب ملاقات و معاشرت

رفتم که آنحضرت را وداع کنم فرمود ای خثیمه هر کس از شیعیان و دوستان
ما را اگر ببینی سلام من با ایشان برسان و ایشان را از جانب من وصیت
کن به پرهیزکاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیای شیعیان
بفقرای ایشان و اعانت نمایند اقویای ایشان ضعفا را و حاضر شوند
زندگان ایشان بجنازه مردگان و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند
بدرستیکه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیای امر
تشیع میشود خدا رحم کند بندهٔ که مذهب ما را زنده دارد و احادیث
در این باب بسیار است و فوایدی چند در معاشرت محقق میشود که
در عزلت یافته نمیشود مانند تعلیم و تعلم و افاده و استفاده و نفع و انتفاع
و تادیب و تادب و استماع نصایح و مواعظ و هدایت خلق و مانند آن
امور که قبل باینها اشاره شد و تحقیق حقیق در این مقام این است که
عزلت بدون عین علم ذلت است و بدون زاء زهد علت است و بدون
لام جهل عزت است چنانچه شیخ کلینی روایت کرده است که شخصی
بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که مذهب
تشیع ما را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود
نشسته است و بیرون نمیاید و با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت
فرمود که این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد میگیرد پس در اینمقام
میگوئیم اگر آن شخصیکه معارف ربانیه و امور شرعیه و حقایق دینیه
تحصیل نموده اقران و امثال خود بیابد معنی ندارد از آنها اعتزال نماید
زیرا که فواید معاشرت دنیوی و اخروی بسیار است چنانچه دانسته
اید و نیز معنی ندارد که اعتزال کند و از او فوت بشود فواید زیارت
و عیادت و تشیع و قضای حوائج و مانند آن و اگر گوید بدین فواید

## فصل پنجم از باب نهم در بیان اثبات معاشرت

معارض است با فوائد چند که از معاشرت حاصل میشود چنانچه ذکر شد و میگوئیم
نیز در عزلت آفات بسیار است و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه
تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است و هرچند از ایشان ببدن دور است
امّا بحسب قلب با ایشان هست معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس
خود تقویت میکند و اکثر اقران و امثال خود نیاید و همچنین داند که جمیع مردم
یا انهائیکه میخواهد ترک معاشرت ایشان نماید قتالند و مضلند و فاسق
و فاجرند نیز معاشرت عالم با اینها از عزلت بهتر است که اینها را امر بمعروف
و نهی از منکر نماید و بمواعظ و نصائح شافی ایشان را منتفع سازد و مثل
ان از فواید و چه بسیار کسی که در مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان
بسیار مکدر باشد و آن معاشرت باعث زیادتی آگاهی و نفرت او از
دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض و خدا ست از هدایت ایشان
یا غیر آن از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند اگر بدانند که قابل هدایت
و نصیحت نیستند و تجربه خود را حاصل کرده باشد یا نفس این شخص
ضعیف است که ضعف مانع آن میشود از امر بمعروف و نهی از منکر و
از غیبت و باعث او میشود بر اقتدار به آفت های سابق عزلت بحال او
اصلح است و اگر چنین نباشد معاشرت اولی است و شاید اگر صفات
ذمیمه از عزلت حاصل میشود مانند عجب زیرا اگر آن گوشه گیر چون بمیان
مردم نمیاید گمان او این است که اگر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است
امّا اگر بمیان مردم بیاید و در مجلس اندکی او را حرمت ندارند همان ساعت
جمیع اهل آن مجلس را بباطن میرنجد و تهدید قتل میکند ایشان را و تا
قیامت از ایشان راضی نمیشود و آن بیچاره که در میان مردم است خود
با این قسم مهالک بسیار افتاده است نفس خود را شناخته است و آن

عجب را ندارد و از تکرار این خفت که باو رسیده است نفسش ملایم شده است
و تکبرش کمتر است و همچنین ریا و نفس ان کوشه که مخفی است و چون کسی را
نمی بیند که عبادت خود را باو بفروشد کمانش این است که عبادتش خالص
شده است و از خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از ان زمزمه ها غافل است
که شیطان بر کوش دلش میخواند در شبهای تار که مردم میدانند که تو که باین
کوشه امده و ترک خلق کرده ای البته عبادت میکنی و خوش شهرتی در
افاق کرده و ترا در همه عالم به نیکی یاد میکنند و عنقریب خاک پایت را
به تبرک برخواهند داشت و ان بیچاره که در میان معرکه است چون بسیار
از نفس خود انها را دیده است پاره نفس خود را شناخته است و چون
در میان مردم میباشد مردم بسیار عمل او را مدح نمیکنند و مرائی و
سالوسش میکویند و از این جهت از ریا فارغتر است غرض کاه است
در معاشرت صفات حمیده چند از برای انسان حاصل میشود که در
عزلت یافت نمیشود و کاه است در عزلت صفات ذمیمه چند حاصل
میشود که در معاشرت یافت نمیشود والمستعان بالله فی کل حال و منه
الاستمداد فی المبدء والمال **باب هفدهم** در کیفیت معاشرت
و رفتار با خلق است بنوعی است که در احادیث ائمه اطهار ع وارد شده است
و در ان چند فصل است **فصل اول** در کیفیت رفتار با برادران
دینی است بسند معتبر از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود کسیکه
صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته ان مسلمان نیست و کسیکه
بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت
او نکند از مسلمانان نیست و از انحضرت پرسیدند که محبوب ترین
مردم نزد خدا کیست فرمود که کسیکه نفعش بمسلمانان بیشتر رسد

## فصل اول از باب هفدهم در کیفیت دیدن برادران

واز حضرت صادق ع مرویست که فرمود که مسلمانرا بر مسلمان هفت حق واجب
هست که هر یک از انها را ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدر میرود و خدا را
در او نصیبی و بهرهٔ نیست بعد از ان فرمود که کمتر حقی که اورا بر تو هست انست
که از برای برادر مؤمن بخواهی انچه از برای خود میخواهی و از برای او نخواهی
انچه از برای خود نمیخواهی و حق دویم انستکه از ازردگی و خشم او احتراز
نمائی و پیروی خوشنودی او بکنی و اطاعت امر او بکنی حق سیم انستکه
اورا اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود حق چهارم انستکه
دیده او و رهنمائی او و ائینه او باشی پنجم انستکه تو سیر نباشی و حال
انکه او گرسنه باشد و تو سیراب باشی و او تشنه باشد و تو پوشیده باشی
و او عریان باشد حق ششم انکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته
باشد خادم خود را بفرستی که جامهٔ اورا بشوید و طعام اورا مهیا کرداند
و رخت خواب اورا بگستراند حق هفتم انستکه قسمش را اجابت کنی و
دعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و بجنازهٔ اش حاضر شوی
و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از انکه از تو سؤال کند حاجتش را براوری
پس اگر اینها همه را بکنی ولایت و دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد
بود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمن خود از برای خدا
بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل کرداند که اورا ندا کنند
که خوشحال تو و گوارا باد بهشت از برای تو و حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که اگر بخواهی بدانی که در تو خیری هست پس نظر کن بدل خود اگر
دوست میدارد انهائی که حقتعالی را اطاعت میکنند و بغض میکنند اهل معاصی را
پس بدانکه در تو خیر هست و خدا ترا دوست میدارد و اگر بغض میکند
اهل طاعات را و دوست میدارد اهل معاصی را پس خیری در تو نیست

## فصل دویم از باب هفدهم در جور و عدل سلاطین

وخدا تورا بغض میدارد ومیدارد هرکس که دوست میدارد فصل دویم
در جور وعدل سلاطین وامرا از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود
دو صنف اند از امت من اگر ایشان صالح وشایسته اند امت من نیز صالحند
واگر ایشان فاسد ند امت من نیز فاسد ند صحابه پرسیدند که کیستند
ایشان یا رسول الله صلعم فرمودند که فقها وامرا ودر روایت دیگر فرمود که دو کسند
که شفاعت من بایشان نمیرسد صاحب سلطنت که ظلم وجور وتعدی کند
وکسیکه در دین غلو کند واز دین بدر رود واز حضرت امیر المؤمنین ع مرویست
که فرمود در جهنم آسیائی هست که در گردش است پرسیدند که چه چیز را
خورد میکند یا امیر المؤمنین ع فرمود که علمای فاجر وقاریان فاسق وجباران
ظالم ووزیران خائن ورؤسا وسرکردهای کذاب را ودر روایت دیگر فرمود
که حقتعالی شش کس را بشش خصلت عذاب مینماید عربانرا بتعصب
وادبابان واصحاب مزارع را بتکبر وامرا وسلاطین را بجور وستم وفقها
وعلما را بحسد وتاجران را بخیانت واهل روستا نرا بنادانی وجهالت
واز حضرت رسول صلعم مرویست که اول کسیکه داخل جهنم میشود امیر صاحب
تسلطیست که عدل نکند ومالداریست که حق خدا را ندهد وفقیریست که
فخر وتکبر کند واز حضرت امام رضا ع مرویست که چون والیان دروغ میگویند
وحکم ناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود وچون پادشاهان جور
وظلم میکنند دولتشان پست میشود وچون مردم منع زکوة میکنند چهارپایان
هلاک میشوند وحضرت رسول صلعم فرمود که امیر نمیشود کسی بر ده
کس مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در گردنش غل باشد پس
اگر نیکوکار باشد وظلم نکرده باشد دستش را بگشایند واگر بدکار
وظالم باشد غل دیگر براو بیفزایند ودر حدیث دیگر فرمود که هرکه سرکرده

فصل دویم در ارباب مفسده و جور و عدل سلاطین

جماعتی شود و در میان مردم ایشان نیکو سلوک نکنند خدا او را در کنار جهنم بهزار
که حاکم ایشان بوده هزار سال حبس نماید و حضرت صادق ع فرمود که خدا
برای کسیکه سلطنت باو داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر
فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکنند حقتعالی امر میفرماید
ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشانرا دیر بگرداند و باین
سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اگر ایشان
جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بگرداند پس زود
روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود فصل
در بیان کیفیت معاشرت ارباب ظلم است با رعایا حضرت سید الساجدین
فرمود که حق رعیت بر پادشاه این است که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت
شده اند که ایشانرا خدا ضعیف گردانیده و او را قوت داده است پس واجبست
بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر
مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود ببخشد و مبادرت
بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بران قوتی که او را بر ایشان داده است
و از حضرت صادق ع مرویست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود
و عدالت نماید و در خانه خود را بگشاید و پرده حجاب از میان خود و مردم رفع
کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد لازم است بر خدا که
خوف او را در قیامت با ایمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و از حضرت
رسول ص مرویست که فرمود کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یعنی حقتعالی
هر کس را در این دنیا سلطنت داده و در قیامت از سلوک با رعیتش سؤال
خواهد فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و
وزرا بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از

ملازمان و زارعان و اصحاب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و
کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را
واسطهٔ رزق ایشان گردانیده و علما را راعی طالبان علم ساخته و ایشان را رعیت
علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قوی
و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت
و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس
ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچکس در دنیا نیست که بهرهٔ از ولایت
و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در معاشرت
با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری میباشد، و در روز قیامت از هر کسی از
حال رعایای خود خواهند پرسید **فصل چهارم** در بیان توسط نمودن
در حوائج مؤمنان و اعانت ایشان و رفع ظلم از ایشان و ادخال سرور در قلب
ایشان است و کیفیت معاشرت با دیگران از حضرت امام محمد باقر مرویست
که فرمود که حقتعالی بحضرت موسی ع وحی نمود که ای موسی مرا بندگان
هستند که بهشت را برای ایشان مباح میکنم و ایشان را در بهشت حاکم
و مختار میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود که کسیکه
برادر مؤمن خود را خوشحال کند. بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود
در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذای آن مؤمن درآمد آن مؤمن
گریخت و ببلاد شرک رفت و بیکی از مشرکان پناه برد آن مشرک او را بخانه
درآورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون اجلش رسید حقتعالی
باو وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت جائی
میبود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم اما بهشت حرام است بر کسیکه
با شرک مرده باشد. ولیکن ای آتش او را بترسان اما او را مسوزان و آزارش

مکن و در دو طرف روز روزی او را خدا میفرستد سائل پرسید که از
بهشت میفرستد فرمود که از هر جا که خواهد میفرستد و نیز از حضرت
امام محمد باقر ع مرویست که فرمود که تبسم بر روی برادر مؤمن کردن حسنه است
و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر
نیست از داخل گردیدن سرور و خوشحالی بر مؤمن و از حضرت صادق ع مرویست
که حقتعالی وحی نمود بحضرت داود ع که بدرستیکه بندهٔ از بندگان من حسنه
میکند و بسبب آن بهشت را برو مباح میگردانم داود گفت خداوندا آن حسنه
کدام است فرمود که بر بندهٔ مؤمن من خوشحالی و سرور داخل کردن اگرچه بیک
دانه خرما باشد داود گفت کی خداوند سزاوار است کسی را که ترا شناسد که
امید خود را از تو قطع نکند و نیز از آنحضرت مرویست که هر که مؤمنی را خوشحال
کند حضرت رسول ص را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول را خوشحال
کرده است و مسرور گردانیده خدا را مسرور و خوشنود گردانیده است و همچنین
اگر مؤمن را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر
فرمود که محبوبترین اعمال نزد حقتعالی ادخال سرور است بر مؤمن یا کسیکه
در گرسنگی او را سیر گرداند یا کربی و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا
کند و از مفضل مرویست که حضرت صادق ع فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل
نما بآن و خبر ده بآن بلند مرتبگان برادران مؤمن را گفتم فدای تو گردم کیستند
ایشان فرمود که آنها رغبت مینمایند در قضای حوائج برادران مؤمن خود
بعد از آن فرمود که هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت
صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت کند و در حدیث دیگر
بمفضل فرمودند که حقتعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای
حوائج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی

## فصل چهارم در بیان ثواب همت نمودن و سعی در حوائج مؤمنان

خود را از اجماعت کن و بروایت دیگر فرمود که قضاء حاجت مؤمن بهتر است نزد من
از بیست حج که در هر حجی صاحبش صد هزار درهم صرف نماید از حضرت امام موسی
کاظم ع مرویست که کسیکه برادر مؤمنش در حاجتی بنزد او بیاید او رحمتیست از
خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما
میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصول است و اگر او را رد کند و حاجتش را
بر نیاورد و قدرت بر آن داشته باشد حقتعالی در قبر بر او ماری از آتش
مسلط گرداند که ابهامش را گزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب
کند و خواه بیامرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بد تر خواهد
بود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بر او
وارد شود و قدرت بر روا کردن حاجت آن نداشته باشد و دلش غمگین شود
برای اینکه قدرت بر قضاء حاجت برادر مؤمن خود ندارد حقتعالی بسبب
آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق ع مرویست که
کسیکه غمی و مشقتی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حقتعالی حاجتهای
دنیا و آخرتش را بر آورد و کسیکه عیب مؤمنی را بپوشاند حقتعالی هفتاد عیب
از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند قصد در اعانت مؤمن است مادامی که
مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع شوید بموعظها و رغبت
نمائید در خیرات و فرمود که هرکه ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت
بر آن داشته باشد البته حقتعالی او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت
رسول صلعم مرویست که هرکه از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را بر
دارد حقتعالی هفتاد و دو شدت و الم از شدتهای آخرت را از او رفع نماید
و هفتاد و دو شدت و الم از المهای دنیا را از او دور گرداند و از حضرت صادق
مرویست که هر مسلمانیکه مسلمانی بنزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضای

## فصل پنجم از باب هفدهم در بیان مذمت تحقیر اهل ایمان و مؤمنات

ان حاجت باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تعییر نماید
بکند و باو بگوید که برادر مؤمن تو آمد بنزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت
بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بسبب کمی رغبت
و خواهش ثواب آن بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ
حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم فصل پنجم در بیان مذمت
تحقیر و ایذاء مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود و احتجاب از ایشان و
سائر انواع ظلم است از حضرت صادق ع مرویست که هر که میان او و مؤمنی
حاجتی باشد که مانع از دخول او گردد حق تعالی میان او و بهشت هفتاد هزار
حصار مقرر فرماید که از حصاری تا حصاری هزار ساله راه باشد و از حضرت
امام رضا ع مرویست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه
نفر از ایشان در خانه بودند با یکدیگر سخنی داشتند تا مؤمن دیگر بدر خانه آمد
و در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست
آن مؤمن برگشت غلام چون بنزد مولا آمد از او پرسید که کی بود که در میزد
گفت فلان مؤمن بود گفتم در خانه نیست آن مولا ساکت شد و پروائی نکرد از
برگشتن آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامداد آن
مؤمن باز بدر خانه ایشان آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمده اند و بجانب
مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بلی و عذر
از او نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن مرد پریشان تهی دستی
بود و در اثنای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد گمان کردند
که باران خواهد آمد بسرعت روانه شدند ناگاه منادی آواز داد با آن ابر که
ای آتش ایشان را بگیر و من جبرئیلم رسول خداوند عالمیان ناگاه آتشی از
میان ابر نازل شد و آن سه نفر را ربود و سوخت و آن فقیر بی آن رهائی و

متعجب ماند و سبب ان واقعه را ندانست پس برکشت و بخدمت حضرت یوشع
امد و قصه را نقل کرد یوشع کفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از انکه از
ایشان راضی بود بسبب کاریکه نسبت بتو کردند و واقعه ایشانرا نقل فرمود
انمرد کفت که من ایشانرا حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اکر
این عفو تو قبل از نزول عذاب بود نفع میکرد و اما در این ساعت نفعی
نمیکند و شاید بعد از این نفعی بایشان برساند و از حضرت امام محمد باقر
مرویست که هر مسلمانی بنزد مسلمانی بیاید بزیارت او و یا حاجتی باو داشته
و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید
پیوسته در لعنت خدا باشد تا انمؤمن را ملاقات نماید فصل ششم در
حقوق پادشاهان بر رعایا و حذر کردن از تعرض سطوت ایشان و عدم
اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و قرب بایشان مکر از برای
اموری چند از حضرت سید الساجدین ع مرویست که فرمود که حق پادشا
بر تو انست که بدانی که تو وسیله امتحان او شده و او را امتحان نموده
بتو ... و بدانیکه بر تو لازم است که
خود را در معرض غضب و خشم او در نیاوری که خود را بهلاکت انداخته
و شریک کناه او باشی در انچه نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت
و در حدیث دیکر حضرت ابراهیم ع پیش میرفت و پادشاهی از عقب او میرفت
از برای تعظیم بحضرت ابراهیم ع در اثنای راه وحی رسید که بایست
پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ابراهیم ع ایستاد و پیاده شد
و کفت که خداوندم در این ساعت وحی فرستاده که ترا تعظیم کنم و مقدم
دارم و از عقب تو راه روم پادشاه کفت که شهادت میدهم که خداوند تو
مهربان و بردبار و صاحب کرم است و از حضرت صادق ع مرویست که

سر کشند که هر که با ایشان مغالبه و منازعه میکند ذلیل میشود بدو و پادشاه
و قرض خواه و از حضرت رسول صلعم مرویست که حقتعالی میفرماید که منم
خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهانرا و دلهای
ایشان در دست من است پس هر گروهیکه اطاعت من میکنند دلهای
پادشاهانرا بر ایشان مهربان میکنم و هر گروهیکه معصیت مرا میکنند دلهای
پادشاهانرا بر ایشان بخشم میآورم پس مشغول شوید بنظر من و دشنام ایشان
و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشانرا بسوی شما میل دهم
و مهربان گردانم و از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که فرمود بشیعیان
خود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس
اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا
سؤال نمائید که او را اصلاح نماید بدرستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه
شما است و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزله پدر مهربان است پس بخواهید
از برای او آنچه از برای خود [illegible] آمد از او [illegible] آنچه از برای
خود دشمن میدارید و از حضرت رسالتمآب [illegible] شد و بروایتی نکرد اطاعت
پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حقتعالی میفرماید که خود را
بتهلکه میندازید و حضرت صادق ع فرمود که هر که متعرض پادشاه جابر
میشود بسبب آن ببلیه مبتلا شود خدا او را بر آن بلا اجر ندهد و بر آن
شدت او را صبر عطا نفرماید و نیز فرمود که بخیل را راحت نمیباشد و حسود را
لذت و پادشاهانرا وفا نمیباشد و دروغگو را مروت نمیباشد و سفیه
و بیخود را بزرگی نمیشاید و حضرت رسول صلعم فرمود که پادشاهان از جمیع
مردم بیوفاترند و دوستی و یار ایشان از همه کس کمتر است و در حدیث
دیگر فرمود که هر که ملازم آن پادشاه شود مفتون میگردد و هر چند که

# باب ... فصل ششم در بیان حقوق پادشاهان بر رعیت

بپادشاه نزدیکتر میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت امیر ع مرویست که
ظلم کننده و کسیکه در ظلم اعانت او مینماید و کسیکه بظلم او راضی است
هر سه شریکند در ظلم و از حضرت رسول ص مرویست که هر که مدح کند
پادشاه جابر را در نزد او و فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین آن ظالم
باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلمی قرین هامان باشد در جهنم
و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک موت بنزد او
بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و بدانکه جهاتیکه موجب
مخالطه حکام و سلاطین میشود چند جهت است اول تقیه است چنانچه
حضرت ائمه معصومین ع بخوانه خلفای بنی امیه و بنی العباس و منسوبات
ایشان و بهای ایشان میفرمودند دویم آنکه بقصد این رود که دفع ضرری
از مظلومی بکند یا نفعی بمؤمنی برساند و باین سبب گاهی واجب و لازم
میشود و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که بزیاد بن ابی سلمه فرمود که اگر از کوهی بزیر
افتم و پاره پاره شوم دوست ترمیدارم از آنکه متولی عملی از اعمال
ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان بروم مگر از برای آنکه غمی از
مؤمنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم بدرستیکه
کمتر چیزی که با عوان ظالمان میکنند آنست که بر سر ایشان سراپردهٔ از آتش
میزنند تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ شود ای زیاد اگر متولی عملی از
اعمال ایشان بشوی با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث
تخفیف گناه تو شود سیوم آنکه بقصد هدایت و نصیحت ایشان بنزد
ایشان برود اگر قابل هدایت باشند چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که حضرت لقمان ع بخوانه قضاة و پاد
شاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند

وبر ایشان ترحم میکردند بسبب بلائیکه ایشان بآن مبتلا گردیده اند اللهم ساعدنا واعنا علی نفوسنا وهوانا ودنیانا واخرتنا وعلی الشیطان الرجیم وایدنا وسددنا والحمد لله رب العالمین اولا واخرا وظاهرا وباطنا وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین المعصومین

تمت

بحمد الله تعالی وحسن توفیقه تمام شد کتاب مستطاب منتخب الاخلاق بسعی واهتمام جناب مستطاب سلالة السادات العظام آقا سید محمد علی صاحب تاجر کتاب فروش زید عزه خلف مرحمتشان خلد اشیان آقا سید فیاض شیرازی طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه بخط این اقل بندگان میرزا غلامحسین یزدی خلف الصدق جناب مستطاب فضایل مآب آقا میرزا محمد حسین صاحب تاجر یزدی دام فضله در بندر معموره بمبئی در مطبع دت پرساد فی اواخر شهر رجب المرجب من شهور سنه ۱۳۱۳ من الهجرة النبویة